

ساحتمان واژه زبان فارسی امروز

نوشته:

علاءالدین بهشتی

دارای درجه دکترا در زبان‌شناسی همگانی

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه پیروز به چاپ رسید

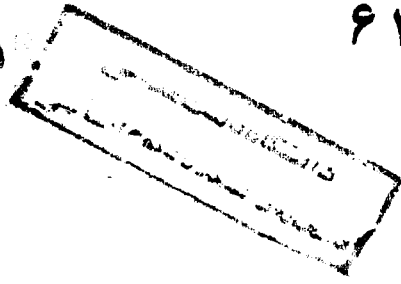
شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۲۴۵ تاریخ ۲۵۳۵/۹/۱۶

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

بهاء ۳۲۰ ریال

۶۲۲۸۸

۸۱۵



اسکن شد

پسمه نهائی: وقف کرد اینج بنیادی ۱۳۷۵ ه. ش



بنام خداوند بخشنده مهربان

پیشگفتار

۱- هدف نوشتن این کتاب

منظور از نوشتن این کتاب تهیه فهرست کاملی از مشتقات و ترکیبات زبان فارسی امروز است تا بتوان دریافت که «وندهای» زبان فارسی باچه تك واژه‌هائی آمده و باچه تك واژه‌هائی استعمال نشده‌اند، بطوریکه بتواند برای برنامه‌ریزی ماشین‌های حسابگر فرهنگستان بکار برده شود درضمن باملاک‌های آوائی، صرفی، نحوی وقاموسی واژه‌ها را دسته‌بندی نموده بامعیارهای زبانشناسی دستور زبانهای مدون فارسی را ارزشیابی کرد.

۱- حروف اسناد (یا رابطه) آن اداتی است که مسند را به مسندالیه ربط دهد مانند «است» در جمله «هوا روشن است» صفحه ۶۲ دستور زبان فارسی تألیف عبدالرسول خیام‌پور چاپخانه شفق ۱۳۳۴. بنظر آقای عبدالرسول خیام‌پور «است» حرف است. شاید به این علت که در زبان عربی درجمله اسمیه «الله اکبر» فعل وجود ندارد.

در جمله «پرندۀ درست بالای سر او نشست» درست قید حرف اضافه میشود. «درست وقتیکه شما وارد شدید او به سفر رفت» درست قید حرف ربط وقتیکه است. صفحه ۲ «قید در زبان فارسی از نظر زبانشناسی وتاریخی وتطبیقی». فرشید ورد. بنظر ایشان درست قید گروه اسمی «بالای سر او» و بند «وقتیکه شما وارد شدید» نیست فقط قید يك واژه است.

البته در این راه قبلا دانشمندان بزرگی زحماتی کشیده‌اند و این کتاب دنباله کارهای ایشان است. تنها چیزی که ممکن است این کتاب را از کارهای ایشان متمایز سازد شاید این باشد که دستور کهنه را بسبک نوی بازگو میکند. در این کارچند پرسش پیش می‌آید که باید به آنها پاسخ داد. چون کارما عملی دستوری است، اولین پرسشی که پیش می‌آید اینست که :

۲- آیا دستور زبان توصیفی است یا تجویزی ؟

تا زگیها برخی از دستور زبان نویسها پنداشته‌اند که دستور زبانیکه گذشتگان نوشته‌اند همه تجویزی بوده و تنها دستور زبانیکه ایشان نوشته‌اند توصیفی است.

اشتباه ایشان در اینجا است که هردانش دستوری ممکن است توصیفی یا تجویزی باشد و این مربوط به موقعیت آن است. هردستوری که بیان‌کننده آنچه اتفاق می‌افتد باشد توصیفی است. همین قانون اگر برای شاگردان بکاربرده شود تا به آنها بگوید «چه بکنند» تجویزی است. تمام آموزش و دستورات معلمین دستور زبان تجویزی است.^۱

بطور کلی زبان‌شناسان قوانین و بیانات توصیفی را در عمل توضیح زبان بکار می‌برند. ولی وظیفه اساسی معلمین اینست که بشاگردان بگویند: «چه بکنند». نویسنده دستور زبان قوانین زبان را توصیف میکند ولی همان شخص بعنوان معلم آن قوانین را پس از پژوهش و پیدا نمودن به خوانندگان تجویز میکند.

منتها بعضی از دستور نویسان توجه نمی‌کنند که زبان پدیده زنده‌ایست و هرچه بیشتر بکار برده شود بیشتر رشد میکند.^۲ قوانین دستوری با گذشت زمان دگرگون میشوند.^۳ البته این تغییرات بستگی به روحیه ملت دارد. مثلا آلمانها مقاومت میکنند و نمی‌گذارند حالات فاعلی، مفعول صریحی، مفعول غیر صریحی و اضافی که در سایر زبانهای هند و اروپائی بوده ولی نابود شده است از بین برود.^۴ یا فعل ich singe (من آواز

1- Bowen, Dr J. Donald. English Teaching Forum.

A Journal For the Teachers of English Outside The United States, 1972, Volume X Number 6 Page 45

۲- خسته در شاهنامه بمعنی زخمی است ولی در فارسی امروز معنی درمانده میدهد.

۳- جمع بستن صفت و موصوف که تا قرن ششم هجری متداول بوده است هم اکنون نادرست است. مردمان راستگویان را دوست دارند (بی‌هقی) این ساقیان ماهرویان دوگان دوگان می‌آیند. (بی‌هقی)

4- Zipf, George Kingsley. The psycho-Biology of Language M.I. T. Press, 1964, Page 90

میخوانم) قرنهاست بهمان شکل اولیه در زبان آلمانی باقی مانده است. در صورتیکه همین فعل در انگلیسی کهن به *ic sing* و در انگلیسی امروزی به *I sing* تغییر پیدا کرده است. البته زبان آهسته و کند تغییر میپذیرد^۱.

هر پژوهشی در زبانشناسی میباید مبتنی بر نظریه‌ای باشد^۲. دومین پرسشی که پیش می‌آید اینست که:

۳- این پژوهش بر پایه چه نظریه‌ای نهاده شده است؟

این کتاب بر پایه نظریه «زایشی و دگرسازی است»^۳ که هم اکنون بطور خلاصه آن نظریه و نظرش را نسبت به ساختمان واژه بیان میکنیم.

راهی برای تجزیه و تحلیل دستوری زبان بوسیله «زلیگ هریس»^۴ بوجود آمد. «زلیگ هریس» از ساخت گرایان بود^۵ ولی امیدوار بود که مطالعه زبانشناسی بتواند از مرحله دسته‌بندی و تشریح گذشته و به منطق زبان و ترتیب توزیعی آن برسد. یکی از شاگردان او بنام «نوام چامسکی»^۶ مخصوصاً خواست ببیند آیا می‌تواند در این موضوع پیشرفت کند یا نه، در سال ۱۹۵۷ کتابی بنام «ساختمان نحوی زبان»^۷ نوشت و چند راه ممکن را برای تنظیم تئوری نظم و ترتیب زبان مورد بحث قرار داد و یکی از آنها را که احساس میکرد بیشتر احتمال دارد که نیاز سادگی و دقت را برآورد و در عین حال جنبه تولیدی زبان و پیچیدگی گنجینه آنرا مورد رسیدگی قرار دهد پیشنهاد نمود. بطور مختصر تئوری مورد رجحان او متضمن فرمول‌های مختلف بود و قواعدی برای تشریح جملات ساده خبری میداد و نسبتی که بین اجزاء جمله بود نشان میداد. فرمول‌ها و قواعد دیگری لازم بود تا این جملات خبری را به سایر انواع جمله و ساختمان‌های دیگر تبدیل کنند. در این نظریه تاکنون تغییرات جزئی استادانه‌ای داده شده است ولی

۱- Ullmann, Stephen. Semantics An Introduction to the Science of Meaning. Oxford Basil Blackwell, 1964, Page 21

۲ - صادقی - علی اشرف. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دوره ۱۸ شماره ۳

صفحه ۱۶۳

باطنی - محمدرضا. توصیف ساختمان زبان فارسی ۱۳۴۶ صفحه ۱۴

3- Generative and Transformational Grammar

4- Zellig Harris

5- Structuralist

6- Noam Chomsky

7- Syntactic Structure

اصول قضیه تاکنون بدون تغییر مانده است .

چون این نظریه می‌خواهد دستگاهی را بیابد که تولید جمله نماید بکرات آنرا دستور زبان زایشی خوانده‌اند^۱. اما چون قسمتی از این نظریه متضمن دگرسازی نوع ساده جمله است (مثلاً تبدیل جمله خبری به جمله پرسشی و منفی و مجهول) گاهی اوقات آنرا دستور زبان «دگرسازی»^۲ گفته‌اند .

جنبه تولیدی ، به جنبه واقعی دستگاه اشاره میکند . درعین حال که جنبه تأویلی آن قسمتی از عملیات است . گاهی با هر دو اسم بشکل توأم «زایشی و دگرسازی» خوانده می‌شود .

دستور زبان «زایشی و دگرسازی» می‌پندارد که جملات : «پرویز تابلو نقاشی را نکشید» آیا پرویز تابلو نقاشی «کشید؟» «تابلو نقاشی توسط پرویز کشیده شده است» برپایه جمله خبری مثبت «پرویز تابلو نقاشی را کشید» گذاشته شده است . پس تمام این جملات چندین معنای اساسی و زیرین و چندین رابطه دستوری مشترک دارند . هر کدام از جملات بالا ظاهر مختلفی دارند یعنی ظاهراً جملات مختلفی هستند . اما اگر ساختمان بند^۳ و قواعد تأویل دستور زبان زایشی و دگرسازی را در نظر بگیریم شباهت‌های زیر آنها را بطور مؤثری میتوانیم نشان بدهیم . اختلاف ظاهر آن جملات را «اختلاف ساختمان قشری»^۴ مینامند . معنا و رابطی که بین اجزاء جمله‌ها وجود دارند عیناً یکی هستند ، این معناهای زیرین آنها «ساختمان عمقی»^۵ جمله را نشان میدهند .

بدون اطلاع دقیقی از فرمولهای دستور زبان زایشی یا هر نوع تشریحی برحسب دستور زبان ساخت گرائی^۶ یا دستور زبان سنتی^۷ ، هر گوینده زبان فارسی احساس میکند که جملات بالا مقدار زیادی اجزای مشترک دارند .

درعین حال احساس میکند که نمیتواند بطور دقیق توضیح دهد که چه چیزهای مشترکی دارند ولی تشخیص میدهد که همه آنها راجع به یک چیز صحبت میکنند . در دستگاه ذهن او درجائی «دانش دستوری زبانش نگه داشته شده است و در آنجا دستورهای که آواهای زبان فارسی را به ترتیب خاص معنا دارای کنار هم میگذارد نگهداری میشود ، «شم زبانی»^۸

-
- 1- Generative Grammar
 - 2- Transformational Grammar
 - 3- Clause Structure
 - 4- Surface Structure
 - 5- Deep Structure
 - 6- Structuralism
 - 7- Traditional Grammar
 - 8- Intuition

برایش میسر میسازد که فوراً تشخیص دهد که آیا رشته آواها یا نشانه‌ها برایش جمله‌ای میسازد یا نه ، او میداند که این ترتیب واژه‌ها مثلاً «گرسنه‌ام» جمله میسازد و ترتیب دیگر یعنی «ام گرسنه» جمله نمی‌سازد . گوینده بومی زبان میداند که زبان چگونه کار میکند ، آیا میتواند کار آنرا شرح بدهد یا نه ؟ به این عمل پیروان دستور زبان «زایشی» شایستگی یا صلاحیت^۱ میگویند . حتی گوینده بومی زبان ممکن است گاهی اوقات بعلت خستگی ، هیجان ، حواس پرتی یا دست‌پاچگی جمله‌ای بگوید که در ذهن شنونده ایجاد پریشانی نماید . ولی با وجود اینکه اجراء^۲ گفتارش ممکن است عیب و نقصی داشته باشد معنایش این نیست که شایستگی و صلاحیت زبان در او وجود ندارد . ممکن است همین شخص وقتی که در افاق قدم می‌زنند بعلت خستگی ، هیجان یا دست‌پاچگی بزمین بخورد . این عمل او دلیل بر این نیست که او راه رفتن را نمیداند . دستور زبان زایشی، هم از دستور زبان ساخت گرایی و هم از دستور زبان سنتی برای تجزیه و تحلیل دستوری استفاده میکند^۳ .

آن موقعیت سنتی که عملیات ذهنی مورد علاقه دانشمندان زبانشناس است تا شم زبانی دستور زبان گوینده بومی را جستجو کرده ، شرح دهد، بوسیله دستور زبان زایشی واژگون میشود . دستور زبان زایشی در عین حال که از مقدار زیادی از کاوشهای ساخت گرایان استفاده میکند، ملاک درست بودن نکات دستوری زبان را برپایه مشاهده اینکه زبان چگونه بکار برده می‌شود گذاشته است و قوانینی را که برپایه برتری دستگاه دستور زبان یا منطق زبانهای دیگر گذاشته شده است بعنوان قوانین درست بودن یا نادرست بودن زبان تجویز نمیکند . «چامسکی» از حربه خود ساخت گرایان استفاده کرد و بیه‌بران آنچه را که تصور میکردند دانش کاملاً علمی است کند کرد . او از کاوشهای دیگران هم برای تشریح زیربنای تعداد زیادی از جملات ممکن درست ، استفاده کرده است . کسانی که نظریه‌ها را مفید و مولد میدانند دلیل می‌آورند که دانشمندان در رشته‌های دیگر علوم هم نظریه‌هایی در ماوراء اطلاعات دانسته خود قرار می‌دهند . مسئله رسیدگی به فرمولهای دستور زبان زایشی تازه و ناآشناست .

کسانی که با نظریه دستور زبان زایشی مبارزه می‌کند می‌گویند پیروان این دستور زبان ممکن است در موقع کاوش برای فهمیدن فرمولهای توصیفی زبان، قوانینی کاملاً تجویزی درست کنند که مناسب تمام گویش‌های آن زبان نباشد ؛ یا این قوانین مانع تغییرات تدریجی زبان گردد .

2 - Competence

3- performance

4- Herndon, Jeanne.H. A Survey of Modern Grammar.

Halt, Rinehart & Winston, Inc. 1974, p 23

بطور کلی قوانینی که مربوط به ساختمان عمقی جمله هستند نارما هستند ولسی «رالف گودمن»^۱ و «پل رابرت»^۲ آن قوانین را تا اندازه‌ای مناسب با محیط کلاس درس نموده‌اند.

جنگ قلمی بین پیروان «دستور زبان زایشی» و «ساخت‌گرایان» شروع شده است هر دو طرف جداً می‌جنگند هر کسی هم، از یکی از این دو مکتب طرفداری میکند. حال ببینیم

۴- نظریه زایشی راجع به ساختمان واژه چه میگوید؟

قبلاً گفتیم که نظریه زایشی هم از دستور زبان ساخت‌گرائی و هم از دستور زبان سنتی برای تجزیه و تحلیل دستوری استفاده میکند. در عین حال که معتقد است قواعد زبان را باید از درک این موضوع که زبان چگونه کار میکند بیرون آورد، به علم معناشناسی بیش از ساخت‌گرایان اهمیت میدهد^۳ و معتقد است که محدودیتهائی، حتی در ایجاد جمله داریم و آن محدودیت‌های علم معناشناسی است^۴. در ساختمان واژه هم همین محدودیت‌ها را داریم، هر تک واژه را با تک واژه دیگر نمیتوان ترکیب کرده، واژه مشتق یا مرکب ساخت. تنها موقعی میتوانیم اینکار را بکنیم که نه تنها تک واژه از همان مقوله باشد، بلکه درست از همان زیر طبقه هم باشد. مثلاً واژه‌های «مسگر» «رویگر» «سیم‌گر» «زرگر» «آهنگر» را داریم، مانعی برای بکاربردن واژه «سرب‌گر» برای کسی که حرفه‌اش ایجاد ادواتی از سرب است وجود ندارد.

زبان‌شناسی زایشی صفت حالیه را تأویلی از جمله خبری با فعل آن صفت میداند. مثلاً «خندان آمد» را تأویلی از جمله‌های «او می‌خندید» «او آمد» میداند. واژه «پاك‌كن» را تأویلی از «پاك‌كننده» میداند. واژه «گرد آلود» را تأویلی از «گرد آلوده» میداند یا «کارخانه» را تأویلی از «خانه‌کار» میداند که با زیاد شدن کاربردش مجبور شده است که کوچکتر شود و به کارخانه تأویل پیدا کند^۵.

ساخت‌گرایان رشته پیوسته زبان‌گفتاری را به واحدهائی که از آنها ترکیب یافته‌اند

1- Rolf Goodman

2- Paul Roberts

3- Bowen, Dr J. Donald. English Teaching Forum. 1972
Volume X Number 6 Page 45

4- Moulton, William G. A Linguistic Guide to Language
Learning. The Modern Language Association of America 1966 P.69

5- The greater the frequency, the shorter the word.

Zipf, George Kingsley. The psycho-Biology of Language
M.I.T. Press, 1965, Page 1

تجزیه میکنند و پیوسته از زبان گفتاری^۱ بحث میکنند. طرفداران دستور زبان سنتی فقط از زبان نوشتاری بحث میکنند^۲. ولی پیروان دستور زبان زایشی از هر دو استفاده میکنند و معتقدند که هنگامی که واژه‌های اشتقاقی^۳ بتوانند بعنوان واحدهای معناداری دیده شوند این معانی میتواند برای شاگردان واضح‌تر گردند^۴.
چون ما میخواهیم هم از دستور زبان ساخت‌گرائی و هم از دستور زبان سنتی استفاده کنیم ناگزیریم این کتاب را برپایه نظریه زایشی قرار دهیم.

1- Herndon, Jeanne H. A Survey of Modern Grammar.
Holt, Rinehart & Winston, Inc. 1974, p. 69

2- Herndon, Jeanne H. A survey of Modern Grammar. Holt,
Rinehart & Winston, Inc. 1974, p. 81

۳ - برای اطلاع بیشتر درباره تک واژه‌های تصریفی و تک واژه‌های اشتقاقی به فصل دوم شماره ۹-۲ رجوع فرمائید.

4- Herndon, Jeanne H. A Survey of Modern Grammar. Holt ,
Rinehart & Winston, Inc. 1974, p. 193

فصل اول

ساختمان واژه

۱-۱ ساختمان واژه سطح ساختمانی بین ساختمان واجی و ساختمان نحوی است^۱. تجزیه ساختمان واژه میگوید که مثلاً واژه «ناشناسی» از تك واژه‌های نا+شناس+ا+ئی درست شده است که به ترتیب عبارتند از: تك واژه منفی ساز صفت+ستاك مضارع (تك واژه قاموسی)+ تك واژه صفت مشبیه ساز+ تك واژه اسم معناساز از صفت. چون این واژه نمیتواند بیش از این (مگر در سطح خن شناسی) تجزیه شود، این تجزیه به حداقل واحدهای دستوری است. ساختمان واژه تکمیل کننده ساختمان نحوی است. ساختمان واژه ساختمان داخلی صورت‌ها یا واژه‌ها را نشان میدهد و ساختمان نحوی طرز گذاشتن این واژه‌ها را در جمله شرح میدهد.

ساختمان واژه هم‌زمانی^۲، ممکن است از سه زاویه در نظر گرفته شود.

- ۱- واحدهای اساسی ساختمان واژه و روابط بین آنها.
 - ۲- درك این واحدها و نمایان شدن آنها در دستگاه واج شناسی.
 - ۳- ملاك تعیین کننده تجزیه ساختمان واژه در هر زبان.
- در سالهای بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ جوابهای ساده‌ای به دو مسئله اول داده شده و مسئله سوم یعنی ملاکهای تعیین کننده موضوع بحث وسیعی در مجلات زبانشناسی شد.

1- Lyons, John. New Horizons in Linguistics. Penguin Books, 1971, Page 22

2- Synchronic morphology

در سالهای اخیر بحث تمایل به جهت مخالف نمود و مسئله ملاکها به کناری گذاشته شد، در عین حال بدو مسئله اولی که مربوط به ماهیت ساختمان واژه است با فرمولهای گوناگونی زیرکانه جواب داده شد. باین علل منطقی است که اواسط دهه ششم قرن بیستم را نقطه بازگشتی در تاریخ اخیر مطالعه ساختمان واژه بدانیم. از اینرو به آثاری که بعد از آن تاریخ چاپ شده توجه بیشتری شده است.

۱-۲ مقاله مهم «هاکت»^۱ در سال ۱۹۵۴ بهترین نقطه شروع را تشکیل داد. در این مقاله «هاکت» آنچه را که وضع تئوری دستور زبان در آن موقع میبود، بررسی کرده، سه تصور عمومی ساختمان زبان را تشخیص داد، ساختمان اولی را «گفته و ترتیب»^۲ نامید و این مطلبی بود که از دهه پنجم قرن بیستم رواج داشت، بهمین سبب و نقصهای آن بود که بحث را برگردانده دو ساختمان دیگر را معرفی کرد. ساختمان دوم را «گفته و عملیات»^۳ و ساختمان سوم را «واژه و باب»^۴ نامید. اینها شاخه‌های دیگر روش علم زبان شناسی بودند که در سابق کمتر به آن توجه شده بود. «هاکت» گفت بقدری انتقاد از «گفته و ترتیب» شده است که نشان میدهد که باید «گفته و عملیات» را بیشتر مورد توجه قرار داد معذک وقتی که سعی کرد «گفته و عملیات» را با فرمولهائی از نزدیک مورد مطالعه قرار دهد بنوبت نقص‌های کار را آشکار کرد. بنابراین از تصمیم قطعی گرفتن بین این دوره خودداری کرد و پیشنهاد سومی (واژه و باب) را ارائه داد. ولی آنرا هم باز به طریق مشابهی مورد نظر قرار داد.

حال وضع مشخصات «گفته و ترتیب» چه بود؟ مثلاً «کشنده‌ها» را در نظر بگیرید. «کش» تک واژه قاموسی است که ستاک مضارع ویا امر است، که در واژه‌های کشتار، کشان کشا، کشتن و کشته هم داریم - نده را در «راننده» «نویسنده»، و «خواننده» هم داریم و تک واژه دستوری سازنده اسم فاعل است. «ها» تک واژه دستوری جمع است. حال اگر به دو مسئله اول برگردیم، روشن میشود که چرا پاسخهای «گفته و ترتیب» صریح و رک بودند. واحدهای ساختمان واژه (مسئله اول) ساختمان‌های دستوری محض هستند که مربوط به اجزاء بازگشت‌کننده^۵ میباشند، واحدهائی که ممکن است بوسیله «کش» «- نده» «ها» (عنصر جمع) نشان داده شوند. این واحدها در تمام زبانهای دنیا

1- Word : «Two Models of Grammatical Description.» Word, IO 210-33, 1954

2- Item & Arrangement I A

۳- این نقص‌ها در فصل ششم مفصلاً نشان داده شده‌اند.

4- Item & Process = IP

5- Word & Paradigm = WP

6- Recurring Segments

بعنوان «تك واژه» شناخته شده‌اند. بهمان ترتیب، روابط بین این عناصر روابط توالی ساده است. مثلاً در مورد مثال ما «کش» در جلوتك واژه دومی «- نده» و آن هم در جلو تك واژه جمع «ها» می‌آید. بالاخره برگردیم به نشانه‌ها یادرك واجی این واحدها (مسئله دوم)، این واحدها خودشان اجزاء بازگشت کننده‌ای هستند که اغلب آنها را بعنوان واژك^۱ می‌شناسند و یا به آنها اجزاء تك واژه‌ای^۲ می‌گویند.

تجزیه ساختمان واژه‌ای «کشنده‌ها» را برحسب تك واژه میتوان بوسیله نمودار زیر نشان داد :



که در آن تك واژه‌ها یا واژكها به توالی مناسب جفت جفت شده‌اند^۳.

تجزیه کامل ساختمان واژه متضمن مطالب زیر است :

۱- تشخیص فهرست تك واژه‌ها (غرض «گفته» هاكت در تحت عنوان «گفته و ترتیب» و «گفته و عملیات» است).

۲- تشخیص توالی‌ای که به آن صورت، این تك واژه‌ها میتوانند ظاهر شوند.

۳- تشخیص واژك یا واژكهایی که بوسیله آن هر تك واژه میتواند درك شود.

بعبارت دیگر تهیه پیوند بین جنبه‌های دستوری ساختمان واژه (شماره ۱ و ۲ بالا) و واج‌شناسی است. تصویری از این نوع قبلاً در آثار «هریس» دیده شده است و در اغلب کتابهای درسی آمریکا که از سال ۱۹۵۷ به بعد نوشته شده با اصطلاحاتی جزئی تکرار شده؛ است اما از آن تاریخ تا کنون جذابیت آن با چندین انتقاد از بین رفته است. یکی از آن انتقادات را که زیاد باعث بدنامی شده است ذکر میکنیم. چون این انتقادات راجع به زبان انگلیسی است ناگزیریم اول از آن زبان و بعداً از زبان فارسی مثال بیاوریم.

«Sank» و «Thanked» هر دو ماضی افعال مربوط به خودشان هستند این قابل مقایسه بودن، چگونه میتواند، برحسب «گفته و ترتیب» حل شود؟ واژه «Thanked» را میتوان بدو قسمت «Thank» و «ed» تقسیم کرد که «ed» نشانه ماضی باشد. اما «Sank» را، اگرچه نظیرش در زبان انگلیسی زیاد است، نمیتوان مطابق آن الگو تجزیه کرد. «Sank» در تقابل داخلی یا واژك خارجی چیزی مانند «ed» ندارد که بتواند به عنوان

1- Morph

2- Morphemic Segments

۳- تعریف «تك واژه» - «واژك» - «واژگونه» در فصل دوم داده شده است.

تك واژه ماضی ساز تعیین گردد. «هریس» و «نایدا»^۱ تلاش کردند که صحبت از تغییر واکه کنند و بگویند که در ماضی، واکه «1» تبدیل به «g» شده است. اما «بازل»^۲ و «هاکت» اشاره کردند که این کار، باز اصل اجزاء بازگشت کننده را مهمل میکند. «بلاک»^۳ پیشنهاد کرده است که بگوئیم «Sank» نشانه ای برای عنصر قاموسی «Sink» بتنهایی است که در آن صورت، ماضی، واژك صفر در انتهای واژه است. اما این راه حل را هم فوراً «نایدا» مورد انتقاد قرار داد. و «هاس»^۴ هم کاربرد اشتباه آمیز تك واژه صفر را در زبان شناسی بطور مؤثری مورد انتقاد قرار داد. برای همین نوع مثالها بود که «هاکت» و سایرین به ساختمان های دیگر «گفته و عملیات» و «واژه و باب» روی آوردند. حال ساختمان «گفته و ترتیب» را در زبان فارسی مورد مطالعه قرار میدهم.

«خورد» و «رفت» هر دو ماضی افعال مربوط به خودشان هستند «خورد» ازدو تك واژه «خور» ستاك مضارع و «افزونه» ماضی ساز «د» درست شده است و چون قبل از آن «افزونه» هم خوان واك بر بوده است تك واژه مقید ستاك ماضی ساز «د» شده است. «رفت» هم از دو تك واژه «رف» که علی الاصول میباید ستاك ماضی باشد و «افزونه» «ت» که تك واژه مقید ستاك ماضی ساز است، درست شده است. و چون قبل از آن «افزونه» هم خوان بی واك بوده است، تك واژه مقید ستاك ماضی ساز «ت» شده است. ولی همانطوریکه میدانیم «رف» ستاك مضارع نیست و با «گفته و ترتیب» نمیتوانیم آنرا حل نمائیم.

۱-۳ حال نظری به توسعه «گفته و ترتیب» «گفته و عملیات» و «واژه و باب» از زمانی که هاکت مقاله اساسی خود را نوشت بیفکنیم.

«گفته و ترتیب» بطور عمده شبیه «نظریه انطباق» است که «کلیسن» در سال ۱۹۶۴

1- Nida, E.A. «The Identification of Morphemes» Language 24 414-41, 1948

2- Bazell, O.E. The Correspondence Fallacy in Structural Linguistics. Studies by Members of the English Department, Istanbul University, 3.I-41

3- Bloch, J. «English Verb Inflection» Language 23 399 - 418, 1947

4- Haas, W. «Zero in Linguistic Description» in «Studies in Linguistic Analysis» Oxford: Blackwell, 1957

5- Gleason, H.A. The Organization of Language: A Stratificational View Monograph Series on Languages and Linguistics. Georgetown University, Washington D.C. 17 75 - 95, 1964

مطرح کرد و «لم»^۱ در سال ۱۹۶۶ به تشریح آن پرداخت .

اکنون جنبه ساختمان واژه‌ای «نظریه انطباق»^۲ را مورد مطالعه قرار میدهم .
اگر صورت واژه‌ها را در زبانی مفصلاً بررسی کنیم، درك می‌کنیم که برخی از تك واژه‌ها گاهی بصورت يك واژك و گاهی بصورت واژك دیگری ظاهر میشوند، بنابراین آنچه را که تك واژه اسم مفعول در انگلیسی می‌نامند ، می‌توانند گاهی بصورت «N» در بعضی از واژه‌ها (مانند Shown) و گاهی بصورت «ed» در واژه‌های دیگر (مانند Played) بیاید . بهمین علت است که بین ساختمان دستوری معض (اسم مفعول - یا ریشه) و هر جزء یا اجزاء واقعی که متضمن آنست فرق گذاشته شده است. بعلاوه میدانیم که اوضاعی که واژکی یا واژك دیگری را ایجاب میکند خارج از ایندو نوع نیست. درعین حال که اکثریت افعال صورت «ed» را دارند ، بعضی از افعال ، در اسم مفعول فقط شکل «N» را دارند . اما اگر جزئی را که بصورت «ed» نوشته میشود، بررسی کنیم متوجه نکته جالبی میشویم . اگر واژك قبل از «ed» مختوم به «t» یا «d» باشد ، واژك «ed» تلفظ /ɪd/ میشود (مانند Crowded, Waited) اگر واژك ماقبل آن مختوم به هم‌خوان بی‌واك باشد «t» تلفظ میشود (مانند Kissed) و بالاخره اگر واژك ماقبل آن مختوم به واکه یا هم‌خوان واکبر باشد «d» تلفظ میشود (مانند waned, Cooed) بنابراین تلفظ «ed» مربوط به فعل خاص مورد ، بحث نیست ، بلکه مربوط به ساخت واجی انتهای واژك قبلی است .

کشف این امر درست مانند کشف علت تغییر افزونه «ت» و «د» ستاك ماضی فارسی در دوران اولیه زبانشناسی بسیار مشهور شد . در اصلاحات جاری «N» در Shown و «ed» در «Kissed» «Waited» و «Cooed» چهارمتناوب^۳ مختلف و یا چهارواژگونه همان تك واژه‌اند. تناوب بین «N» و «ed» ها دستوری است. ولی اختلاف بین «ed» ها برحسب واج‌شناسی تعیین می‌گردد.

اما نظریه انطباق از دولحاظ جلوتر از قبلی‌ها رفته است.

۱- اولاً این مثال‌ها، نه فقط به عنوان پایه و دونوع تناوب بلکه بخاطر تفاوت بین دو سطح تجزیه جداگانه بکاربرده شده‌اند. سابقاً در اوایل پیشرفت علم زبانشناسی کاربرد گاه‌گاهی واحد بلافصلی بنام واج تك واژه‌ای^۴ وجود داشت مثلاً ممکن بود واج تك

1- Lamb, S.M. Outline of Stratificational Grammar.

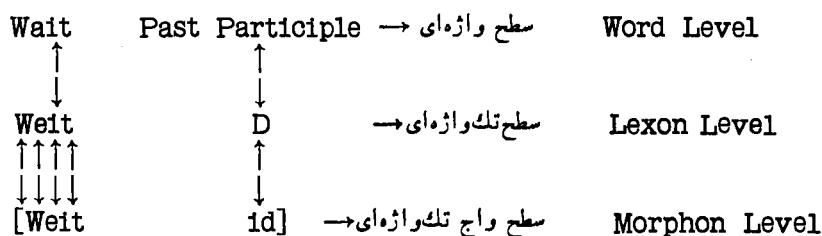
Washington D.C. Georgetown University Press, 1966

2- Stratificational Theory

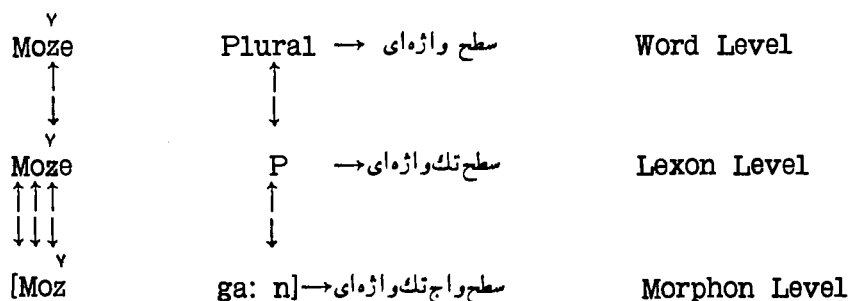
3- Alternant

4- Morpho - phoneme

واژه‌ای «D» را بعنوان صورت منظمی برای اسم مفعول انگلیسی تعیین کنند و بگویند «D» در انتهای واژه‌های «Waited» «Kissed» و «Canned» همانطوریکه «ed» از «N» متفاوت است تغییر مییابد. آنچه را که «لم» انجام داده است توسعه کاربرد پراکنده واج تک واژه‌ای برای تمام صورت‌های واژه است. مثلاً در «Waited» نه فقط /id/ صورت آوایی واج تک واژه‌ای «D» است بلکه [W] صورت آوایی واج تک واژه‌ای w و [e] صورت واج تک واژه‌ای a و [ɪ] صورت واج تک واژه‌ای 1 و [t] صورت واج تک واژه‌ای t است. تمام واژه بنابراین در سه سطح تجزیه دارد که ممکن است بشکل نمودار زیر نشان داده شود.



اکنون مثالی از زبان فارسی میزنیم. ممکن است واج تک واژه‌ای P را بعنوان صورت منظمی برای عنصر جمع اسم تعیین کنیم و بگوئیم P در انتهای واژه‌های ابروان گدایان، رفتگان، درختان، نیکویان همانطوریکه «ها» از «ان» متفاوت است تغییر مییابد. بنابراین تمام واژه مژگان در سه سطح تجزیه دارد که ممکن است بشکل نمودار زیر نشان داده شود:



بعد از واژه بالاترین قشر سطح تک واژه است. «Lexon» را «لم» برای تک‌واژه برحسب جدیدترین اصطلاحات بکار میبرد. سطح دوم از نظر واحدهای بلافصل تازه واج تک واژه‌ای است که «لم» برای آن اصطلاح «Morphon» را نامگذاری کرده است و این تشریح قشرها را، «لم» بسادگی نشان داده است.

۲- ثانیاً «لم» توجه خاصی به ماهیت تبدیل یا گذشت از قشری به قشر دیگر یا از سطحی به سطح دیگر نموده است. فرض کنید توالی واحدهای دستوری را در نظر بگیریم، تشریح زبان به چه دقتی بیان میکند که صورت واجی واحدهای دستوری به چه نحو خواهد بود؟ برعکس فرض کنید توالی واحدهای واجی را در نظر بگیریم تشریح زبان توالی آن واحدهای دستوری را که ممکن است از آن واحدهای واجی درک شوند به چه دقتی نشان میدهد؟ «لم» سعی کرد که جواب سؤال اول را که خودش مطرح کرده بود، بدهد. جوابش متضمن دو دستگاه متوالی قواعد^۱ است که بسیار بهم شبیه میباشند، بجز اینکه دستگاه اول مربوط به گذشت از قشر تک واژه ای به قشر واج تک واژه ای و دستگاه دوم مربوط به گذشت از قشر واج تک واژه ای به قشر دستگاه واجی است، بنابراین مثلاً در دستگاه اول قانونی است که تک واژه wait همیشه به واحدهای تک واژه ای wait تبدیل میشود و قانون دیگری اسم مفعول را اگر تک واژه ماقبل آن تک واژه ای از قبیل show باشد به n تبدیل میکند. همچنین در دستگاه دوم قانونی است که n وقتی در انتهای واژه باشد و در جلو آن واج تک واژه ای از قبیل w باشد همیشه تبدیل به [n] می شود البته در اینجا از شرایطی صحبت میشود که خودشان برحسب واج تک واژه ای بیان شده اند. باید توجه نمود که دستور یا توصیف زبان بیش از «شبکه ای از انواع مختلف ارتباطات» نیست. مثلاً ارتباط بین اسم مفعول و D و ارتباط بین اسم مفعول N و [n]. چنین شبکه ای ممکن است، برحسب آنچه تا اندازه ای یادآور جریان برق باشد تصور شود. اگر جریان برق خیالی فعال باشد مثلاً جریان برقی که منتهی به wait می شود این جریان به نوبت فوراً ارتباط دیگری را که منتهی به weit می شود به فعالیت و امیدارد. و پس از آن باز ارتباط دیگری که منتهی به [w][e][i][t] می شود برقرار میکند. برعکس اگر دستگاه دوم ابتدا فعال شد، جریان برق از [w][e][i][t] گذشته به w e i t و سپس از آن گذشته به wait میرسد و بدین ترتیب تفاوت عبور از بالا به پائین در نمودار ما اختلافی بیش از اختلاف بین جهاتی که در آن جریان برق عبور میکند نیست. ولی همیشه این پرسش پیش می آید که آیا «واج تک واژه ای» حقیقتاً واحد پایه ای است که از طرفی هم تراز تک واژه و از طرف دیگر هم تراز واحد واجی باشد؟ واج و تک واژه انعکاسی از تجزیه دوگانه اند. همانطوریکه میدانیم هر زبانی باید دارای دونوع کوچکترین واحد باشد: واج و تک واژه که واج پایه واج شناسی و تک واژه پایه ساختمان جمله و معناشناسی است. پس واج تک واژه ای ممکن است چیزی بیش از «واحد نما» نباشد که برای راحت کردن انتقال از یک واحد واقعی به واحد واقعی دیگری اختراع شده باشد. این انتقاد به نظریه انطباق «لم» وارد است که شش قشر نظریه انطباق «لم» ممکن است قشر نما باشد. معذک

مطالب با ارزشی در کارهای ساختمان واژه «لم» وجود دارد .

۴-۱ اکنون توجهی به «گفته و عملیات» و «واژه و باب» بنمائیم. این دو بعنوان انکار اصل نشانه‌های مجزا که اساساً پایه «گفته و ترتیب» بود در نظر گرفته شده‌اند. در اکثر مثال‌هایی که تاکنون زدیم اصل مجزا بودن واحدها بطور رضایت بخشی حفظ شده بود ولی این اصل را در زبان لاتین نمیتوان بکار برد . چون در زبان لاتین واژه‌ای بدون پسوند تصریفی وجود ندارد . مثلاً واژه mensa بمعنی میز در حالت فاعلی مفرد است. و در حالت فاعلی جمع mensae می‌شود و در حالت مفعول صریحی مفرد mensam و در حالت مفعول صریحی جمع mensās می‌شود. اگر mensa میز باشد و s «تك واژه جمع مفعول صریح» پس چرا واکه بلند a را داشته باشیم ؟ در چنین موردی است که اصل واحدهای مجزا تصور خوبی برای دنبال کردن بحث نیست. اگر تصور کنیم که واژه‌توالی امواجی است که قله يك موج (mens) مربوط به يك تك واژه و قله دیگر (s) مربوط به تك واژه دیگری است شکاف واکه بلند a مسئله بغرنجی بین این دو ایجاد میکند . «گفته و عملیات» جواب ممکني به هر دو مسئله‌ای که بوسیله sank, mensas آمده میدهد. تا آنجا که مربوط به واحدهای و ارتباط است (مسئله اول) واحدها را ممکن است تصور کرد که تك واژه هستند و ارتباط را تصور کرد که ارتباط توالی است مثلاً sank از لحاظ دستوری صورت sink است که در دنبال آن تك واژه زمان ماضی آمده است. اما وقتی که به مسئله دوم سؤال اولیه روی می‌آوریم (مسئله اینکه واحدها از لحاظ واج شناسی چگونه درك می‌شوند؟) ممکن است سه نوع قواعد متوالی که «گفته و عملیات» را شرح میدهد تشخیص داد .

- ۱- اولاً برای اکثریت تك واژه‌ها در آغاز ساخت واجی اساسی و ذاتی وجود دارد. بدین ترتیب sank صورت اساسی sink را دارد و میز در زبان لاتین صورت اساسی mensa و تك واژه جمع مفعول صریح صورت اساسی (s) را دارد که «:» می‌رساند که واکه ماقبل آن بلند می‌شود . حال اگر نمایش دستوری واژه‌ها را در نظر بگیریم صورت sank نمایش صورت اساسی sink است که پس از آن عنصر زمان ماضی آمده است و صورت mensas نمایش اساسی صورت mensa است که در دنبال آن «s:» جمع مفعول صریح آمده است. این نمایش صورت اساسی گامی بسوی صورت واقعی واژه است که الساعه ذکر می‌شود .
- ۲- ثانیاً تعداد کمی از تك واژه‌ها که تك واژه ماضی یکی از آنها است میتوانند تك واژه مجاورشان را به نحو خاصی تغییر دهند. در مورد واژه sank آنچه اتفاق می‌افتد، این است که عنصر ماضی ساز محو میگردد . اما موقعی که این کار می‌شود عملیات ساختمان واژه‌ای انجام می‌پذیرد (عمل تغییر 1 به a) که بر صورت اساسی قبلی عمل کرده، صورت sank را میدهد .

در مورد پلکان که از لحاظ «گفته و ترتیب» نمیتوان مشکل آنرا حل کرد بوسیله «گفته و عملیات» میتوانیم عملیات ساختمان واژه‌ای را که در موقع جمع بستن پله رخ داده است تشریح کنیم. بوسیله این روش حتی صورت‌هائی مانند کتب که نشانه جمع دارد ولی بر حسب «گفته و ترتیب» اجباراً می‌باید جزء اساسی واقعی را بطور مجزا داشته باشد، در تشریح «گفته و عملیات» مجبور نیست بطور مجزا داشته باشد. برگردیم به مثال افعال خودمان «خورد» و «رفت» هر دو ماضی هستند که از تک‌واژه ستاک مضارع + تک‌واژه ستاک ماضی ساز درست شده‌اند. تک واژه ستاک ماضی ساز برای تک‌واژه‌های ستاک مضارع می‌که مختوم به همخوان بی‌والک باشند «ت» و برای آنهایی که مختوم به همخوان واکبر یا واکه باشند «د» است. تک واژه‌های ضمائر متصل فاعلی مضارع همخوان بی‌والک قبل از خودشان را واکبر کرده «رف» را تبدیل به «رو» میکنند یعنی عملیات ساختمان واژه‌ای انجام می‌پذیرد.

۳- بالاخره دسته دیگر عملیاتی وجود دارد که شاید بهترین اصطلاح برای آن «عملیات واج تک واژه‌ای» باشد. این عملیات باعث نمایش صورت اساسی که منتج عملیات مرحله اول و دوم بر یکدیگر است، میگردد. البته در اکثر موارد چنین عملیاتی لازم نیست مثلاً «رو» پس از عملیات مرحله اول و دوم کاملاً مشخص شد. و در اکثر موارد عملیاتی که بر یکدیگر میکنند، آن جزء را کاملاً متمایز و امیگذازد. اما در موارد زیادی، عملی که بر یکدیگر میکنند، باعث جوش خوردن بین عناصر می‌شود. مثلاً در mensas واکه a که در پایه وجود دارد با عنصر اول «s»: مرحله اول جوش خورده و نتیجه آن واکه بلند a می‌شود و مانع میشود که آنرا بین دو تک واژه متوالی جدا سازیم و یاد در پلکان کسره پس از دوهمخوان واکبر «ل» مشدد به به‌گ تبدیل شده ولی واکبری از گ گرفته و آنرا ک بی‌والک کرده سپس بعد از دوهمخوان مشدد «ل» از نو ظاهر می‌شود. این روش علم ساختمان واژه که با تحرك توأم است نسبتاً قدیمی است. مخصوصاً مرحله سوم مربوط به قواعد Sandhi یا الحاق است که دستور زبان دانان هند باستان بکار میبردند. روش «سندی» همیشه هم‌زمان «با گفته و ترتیب» در تمام مدت توسعه علم زبان شناسی جدید وجود داشته است. اما نضج واقعی «گفته و عملیات»، مافوق همه مربوط به کار مکتب «زایشی و دگرسازی» است. اولین بحث منتشر شده «چامسکی» جدائی از قالب «گفته و ترتیب» بود که در آن زمان رواج داشت. «چامسکی» نشان داد که «گفته و عملیات» قسمت ضروری دستگاه واج شناسی «زایشی و دگرسازی» است، به آسانی میتوان دید که این طرح مزایای زیادی دارد. «گفته و ترتیب» میتواند فقط در موردی که اجزاء متمایز وجود داشتند بکار برده شود. ولی «گفته و عملیات» میتواند هم در مواردی که اجزاء متمایز وجود دارند، و هم در مواردی که وجود ندارند، بکار برده شود.

۵-۱ «واژه و باب» واژه و باب به دو لحاظ مختلف اصول نشانه‌های مجزا را جستجو می‌کند.

الف - در زبان ایتالیایی واژه donna بمعنی زن است و واژه donne بمعنی زن‌هاست. آیا تك واژه جمع واکه e در آخر donne است؟ مطمئناً e به تنهایی نمیتواند تك واژه جمع باشد، بلکه برداشتن a از آخر donna و افزودن e بجای a تك واژه جمع است در زبان عربی کتب جمع کتاب است آیا «o» و «و» که در وسط همخوانها در کتب آمده است، تك واژه جمع است؟ مطمئناً به تنهایی نیست بلکه حذف واکه‌های e و «a» و افزودن «و» بجای آنها تك واژه جمع است.

ب - در زبان فارسی در فعل میروم آیا «م» تك واژه مفرد است یا تك واژه مضارع است یا تك واژه اول شخص است؟ «م» با تباین «یم» در میرویم تك واژه مفرد و در تقابل با «د» می‌رود تك واژه اول شخص و رویهم رفته سه تك واژه مفرد - اول شخص - مضارع بوسیله پسوند «م» نشان داده شده است.

چگونه ممکن است تشریح «واژه و باب» قضایا را حل کند؟ چقدر ممکن است شبیه به طریقی باشد که در سنن اولیه اروپا «واژه و باب» را بکار میبردند؟

تا آنجا که مربوط به واحدهای اساسی است سنت از لحاظی رضایت بخش بود. از این لحاظ رضایت بخش بود زیرا عناصری از قبیل شرطی یا سوم شخص بعنوان انتزاعاتی از واژه رویهم رفته بحث می‌شد. نه از لحاظ اجزاء تك تك آن، بلکه رویهم رفته بعنوان خصوصیات اعضاء مختلف، «باب» در نظر گرفته میشد. از طرف دیگر رضایت بخش نبود زیرا واژه برای معانی مختلفی بکار برده می‌شد. مثلاً واژه «میروم» از لحاظ ساختمان واجی واژه است ولی در حقیقت درك واژه دستوری است که متعلق به واژه قاموسی است. واژه قاموسی آن «رفتن» است این واژه «میروم» علاوه بر خصوصیات واژه قاموسی رفتن خصوصیات وجه خبری - اول شخص - مفرد - مضارع را هم دارد. بازنده شدن علاقه به «واژه و باب» تصورات سنتی و روابط داخلی آنها بطور زیادی روشن شد.

در بحث درك واج شناسی متأسفانه مکتب سنتی چیزی برای ارائه دادن ندارد. در «باب» صورتهای واژه با بدترین وضع بدون تجزیه صریح فهرست شده است، ولی به بهترین وجهی تقسیم بندی ابتدائی بین ستاك و پسوند شده است. معذك دلیل ندارد که توصیف «واژه و باب» قواعدی برای اجزاء خاص ارائه ندهد. مثلاً قاعده‌ای که «می» در تمام وجه‌های خبری ظاهر می‌شود. «واژه و باب» مزایای زیادی در توصیف زبان فارسی و زبان عربی بخاطر کثرت پسوندهای صرفی دارد. ولی مزایائی در توصیف زبان انگلیسی ندارد. بطور کلی برای توصیف زبانهای مختلف راههای مختلفی مفید است.

۶-۱ اکنون نگاهی به افق آینده ساختمان واژه بیاندازیم و به بینیم در آینده چه چیزهایی باید بررسی شود.

۱- مرز بین ساختمان واژه و ساختمان جمله خوب تعیین نشده است. سنت گرایان معتقدند که این مرز بوسیله واژه گذاشته شده است. ساختمان داخلی واژه مربوط به

ساختمان واژه و ساختمان خارجی واژه‌ها یعنی روابط بین واژه‌ها مربوط به ساختمان جمله است. اما اگر از لحاظ «گفته و ترتیب» بپذیریم که روابط بین واژه‌ها روابط اجزاء تـك واژه بطور توالی است تعیین مرز بین گروه و واژه مشکل می‌شود و اغلب ممکن است باب يك واژه‌ای مانند «میروم» با باب چندواژه‌ای مانند «خواهم رفت» را هم‌پایه بدانیم و درکنار هم قرار دهیم. بینش واژه و باب در داخل واژه توسعه یافته و شبیه به گروه شده است. باید انتظار داشت ساختمان واژه و ساختمان جمله دوباره بررسی شود.

۲- نکته دیگر مربوط به دسته بندی جنبه تصریفی و اشتقاقی در ساختمان واژه است از لحاظ «گفته و ترتیب» واژه «کشنده‌ها» از سه تـك واژه درست شده است. اما آیا «- نده» و «ها» هر دو يك نوع تـك واژه‌اند؟ برحسب آنچه امروز محرز است یکی نیستند. «کش» تـك واژه قاموسی است که ریشه آن ستاك مضارع است و «کشنده» ریشه دیگری است که از تـك واژه «کش» مشتق شده است «ها» تـك واژه تصریفی است که صورت خاصی به این باب میدهد. اما چقدر این دسته بندی بین تـك واژه‌های اشتقاقی و تصریفی دقیق یا معتبر است؟ ممکن است درآینده همانطوریکه باب‌های تصریفی داریم باب‌های اشتقاقی هم داشته باشیم. از لحاظ نظریه وزایشی و دگرسازی «کشنده» مسئله دگرسازی است که بطور نحوی از «کش» مشتق شده است. ولی باز بین الگوهای اشتقاقی و تصریفی تفاوت‌هایی وجود دارد. الگوی اشتقاقی بطور دلخواه و پراکنده است مثلاً «چاقو کش» «نی زن» داریم ولی «چاقو کشنده» و «نی زننده» نداریم. ثانیاً بی‌قاعدگی‌ها و اختلاف‌های معنایی در رشته تصریفی پیدا نمی‌شود، ولی در رشته اشتقاقی فراوان است. مثلاً «زرگری» اسم حرفه یا اسم معنایی است که از اسم ذات «زرگر» مشتق شده است ولی «هوچی گری» اسم معنایی است که از «هوچی گر» مشتق نشده است، بلکه از اسم ذات «هوچی» مشتق شده است. ثالثاً صورتهائی وجود دارد که بنظر میرسد که خودشان از صورتهائی که وجود ندارند مشتق شده‌اند. مثلاً با مقایسه «شادمان»، «ساختمان»، «زایمان» بنظر میرسد که «پژمان» «پشیمان»، «سامان» از صورتهائی که وجود ندارند مشتق شده باشند. بالاخره همیشه ممکن نیست حدودی برای الگوهای اشتقاقی گذاشت مثلاً «کننده»، «دهنده» درست است ولی «بونده»، «باشنده» «هستنده» درست نیست. این بحث‌ها باعث زنده شدن اختلاف، درملاک‌های واحدهای دستوری شده است. آیا واحدهای دستوری واحدهائی هستند که برپایه ترکیب واج شناسی گذاشته شده‌اند (واژه مشتق) یا واحدهائی هستند که برپایه وظیفه داخلی واحدهای بزرگتری گذاشته شده‌اند (واژه مرکب)؟

۳- مسئله ملاک - زبان‌شناسان سعی کردند تـك واژه را تعریف کنند ولی «چامسکی» هر نوع تعریف تـك واژه را بی‌ارزش کرده، گفت: «تـك واژه‌ها که با دستور زبان محرز شده‌اند میتوانند فقط بوسیله قسمتی از توصیف کلی زبان توجیه شوند». قواعد واژه‌شناسی یکی از رویه‌های کوچک توصیف کلی زبان است.

فصل دوم

تك واژه

۲-۱ در هر زبانی تعدادی نشانه‌های زبانی است که به آنها «صورت زبانی»^۱ می‌گویند. هر صورت زبانی ترکیب ثابتی از نشانه‌هایی است که به آنها «واج»^۲، می‌گویند. در هر زبانی تعداد واج‌ها و تعداد ترکیب واقعی واج‌ها کاملاً محدود است. با ادای صورت زبانی گوینده شنوندگان را وادار می‌کند که بموقعیتی پاسخ دهند، این موقعیت و پاسخ آن معنای زبانی آن صورت است.

فرض کنیم هر صورت زبانی معنای مشخص ثابتی داشته باشد که با معنای هر صورت زبانی دیگری در همان زبان اختلاف داشته باشد، بنابراین با شنیدن چند گفته يك صورت زبانی از قبیل «من تشنه‌ام»، تصور می‌کنیم:

۱- اختلاف خنی^۳ خارج از موضوع است.

۲- موقعیت‌های چندین گوینده محتوی مشخصات مشترکی است و اختلاف بین این موقعیت‌ها بی‌معنا است.

۳- این معنای زبانی مختلف از هر صورت زبانی دیگری در آن زبان است.

این فرض ما نادرست است، زیرا میدانیم موقعیت‌های گوینده و پاسخ‌های شنونده ممکن است متضمن هر چیزی در این دنیا باشد، و بطور زیادی وابسته به وضع‌آنی سلسله

1- Linguistic form

2- Phoneme

3- Phonetic difference

اعصابشان دارد. بعلاوه وقتی که تغییرات تاریخی زبان را در نظر میگیریم با حقایقی روبرو میشویم که میفهمیم فرض ما درست نیست. اما تقریباً فرض ما با در نظر گرفتن این حقیقت که گویندگان مایلند با ثابت پنداشتن معنای نشانه‌های زبانی با ما همکاری کنند، تا اندازه‌ای موجه است.

در تشریح زبان ما بیشتر بوجود این همکاری علاقمند هستیم تا با قصور گاه‌گاهی آن؛ یا با تغییراتی که زبان در طول تاریخ، پیدا میکند. بنابراین مرحله توصیف زبان شامل تجزیه صورت‌های سخن است، با در نظر گرفتن این فرض که صورت‌های زبانی معانی ثابت قابل تعریفی دارند.

فرض ما باید در همان آغاز بطریق دیگری تعدیل گردد. موقعی که ماتعداد زیادی از این صورت‌های زبانی را ثبت نمائیم متوجه نکته‌ای میشویم که تاکنون آن توجه نکرده‌ایم. مثلاً تصور کنید که بشنویم گوینده‌ای بگوید «خسرو رفت» بعداً بشنویم که بگوید «خسرو افتاد»، ما تشخیص میدهیم که در این دو صورت بخشی وجود دارد که از لحاظ واجی شبیه هم هستند هر دو صورت دارای «خسرو» است، و معلومات عملی ما میگوید که معانی آن دو صورت نشان میدهد که شباهت‌های مربوطی بهم دارند. وقتی که صورتی محتوی عنصر آوایی^۱ «خسرو» باشد، معنی آن در برگیرنده فردی در جامعه است. چه خوب میشد اگر کسی صورت «خسرو» را به تنهایی بدون آنکه چیزی همراه آن باشد میگفت، بعد از مشاهده تعداد زیادی از این موارد، مجبوریم فرضیه اول زبان‌شناسی خود را تعدیل نموده چنین بگوئیم:

در هر جامعه زبانی^۲ بعضی از گفته‌ها^۳ در جزئی شباهت آوایی و معنایی با دیگر گفته‌ها دارند. قسمت‌های مشترک گفته‌هایی که از لحاظی با هم شبیه هستند شامل صورت واجی با معنای ثابتی است، بنابراین مطابق تعریف، صورت زبانی است. قسمت‌های دیگر آن دو گفته که با هم شباهت دارند ممکن است بعداً معلوم شوند که صورت‌های زبانی هستند. مثلاً ممکن است پس از شنیدن «خسرو رفت» بشنویم «پرویز رفت» یا حتی شکل جداگانه آن «رفت» را هم بشنویم همین امر ممکن است درباره افتاد اتفاق بیفتد، ممکن است بعداً بشنویم «سایه افتاد»، «بابک افتاد»، «سیامک افتاد» و یا حتی «افتاد» را به تنهایی بشنویم.

در مورد دیگر ممکن است بیهوده منتظر پیدا کردن صورت مجزا بمانیم، ممکن است پس از شنیدن واژه خسرو، «خسرو-» را بشنویم و بدین ترتیب کسره آخر آن که

1- Phonetic element

2- Speech community

3- Utterance

نشانه معرفه بودن آن کلمه است را هم بشنویم .

ولی اگر بخواهیم انتظار بکشیم که این کسره را به تنهایی بشنویم موفق نخواهیم شد. بهمین ترتیب ممکن است پس از آشنا شدن با صورت زبانی «افتاد» «افتادم» «افتادی» را هم بشنویم و باز انتظار بکشیم که صورت «- م»، «ای» تنها را بشنویم، تا از معنای مبهمی که از آنها دریافته ایم مطمئن تر بشویم. با وجود اینکه بعضی از اجزاء به تنهایی نمی آیند فقط جزئی از صورت زبانی بزرگتری هستند، معذک ما این اجزاء زبانی را صورت مینامیم، زیرا آنها هم صورت های واجی هستند که معنای ثابتی دارند .

صورت زبانی که هرگز به تنهایی گفته نمی شود مانند «- م» یا «کسره معرفه» صورت مقید است و صورت های دیگر مانند «رفت»، «خسرو» صورت آزادند .

در بعضی موارد بیهوده انتظار داریم که آن صورت مقید را حتی در صورت دیگری بشنویم، مثلاً «پار» در «پارسال» درعین حال که سال را در صورت های «پیرار سال» و «امسال» میشنویم و حتی «سال» را به تنهایی هم می یابیم . ولی این «پار» با وجود اینکه فقط در یک صورت آمده است چون صورت واجی ثابتی دارد و معنی آن هم ثابت است به آن صورت زبانی میگوئیم. با مشاهده زبان درمی یابیم که نا بخردانه است که بخواهیم تك واژه هائی مانند «پار» را خودمان در صورت دیگری پیدا کنیم. اگر از دیگران هم بپرسیم، پرسش ما شنوندگان را گیج کرده برای خلاصی از دست ما ممکن است بگویند آری «پار» معنی گذشته میدهد. برای اینکه در این دست انداز نیفتیم بهتر است نتیجه گیری کرده بگوئیم تك واژه «پار» فقط در همین يك صورت ترکیب بکار رفته است و چون صورت واجی ثابتی دارد، معنایش هم ثابت است، زیرا پارسال غیر از پیرار سال و امسال است، میگوئیم «پار» هم صورت زبانی است .

تجربه نشان می دهد که در تعمیم دادن این موضوع اشتباه نکرده ایم عناصر منحصراً بفردی هم که فقط در یک ترکیب بکار رفته باشند، صورت زبانی هستند .

بعضی اوقات ممکن است نتوانیم تشخیص بدهیم که صورت هائی که از لحاظ زبانی شبیه بهم هستند از لحاظ معنائی هم مساوی هستند یا نه؟ مثلاً «شتر» در واژه های «شتر مرغ» - «شتر گاو پلنگ» یکی است یا نه؟ ما مطمئن نیستیم وقتی هم بپرسم جواب های گوناگونی میشنویم - شنوندگان نمیتوانند جواب قطعی بدهند، این اشکالات جزئی از اشکالات معناشناسی است. دنیای واقعی دنیائی نیست که برای تشخیص، نشانه های روشن و صریح و درست تعریف شده ای داشته باشد تا در زبان انگلیسی هم واژه ostrich را حیوانی شبیه به شتر مرغ تشخیص بدهند و یا واژه giraffe را حیوانی شبیه به شتر - گاو - پلنگ تشخیص بدهند .

۲-۲ ما می بینیم که بعضی از صورت ها شباهت های آوایی و معنائی جزئی با صورت های

دیگر دارند. صورت‌هایی که تشابه آوایی و معنایی با صورت‌های دیگر دارند «صورت آمیخته»^۱ مینامیم. جزء مشترک هر دو صورت زبانی «جزء سازنده»^۲ این صورت‌ها است. میگوئیم این جزء سازنده در آن صورت آمیخته دربر گرفته شده یا وارد شده است. اگر صورت زبانی آمیخته دارای جزئی باشد که در هیچ صورت زبانی دیگر نباشد آن جزء باقی مانده هم صورت زبانی است. آن «جزء سازنده منحصر بفرد»^۳ صورت آمیخته است در هر صورت آمیخته هر جزء همراه اجزاء دیگر است.

هر صورت زبانی که تشابه جزئی آوایی با جزء دیگری نداشته باشد صورت ساده یا تک واژه است بنابراین «پلنگ» «مرغ» «گاو» «م» «ای» «ه» تک واژه‌اند. تک واژه‌ها ممکن است تشابه آوایی جزئی باهم داشته باشند مانند: «اردشیر» و «ارده شیر» «کس» و «کسمب» یا حتی ممکن است هم‌آوا باشند مانند «ارز» «عرض» «ارض» و «خار» (تیغه) و «خوار» (پست) «پارک کردن» و «پارک شهر» و «پارک وی» «منسوب» و «منسوب» «سفر» و «صفر»، این تشابه آوایی است و همراه تشابه معنایی نیست. از تمام اینها معلوم میشود که هر صورت آمیخته از اجزائی که از لحاظ آوایی مشخص کننده تک واژه‌اند تشکیل شده است. مثلاً واژه «پا در میان گذاری» از پنج تک واژه پا - در - میان - گذاری درست شده است. تعداد اجزاء سازنده بلا فصل صورت‌های آمیخته ممکن است خیلی زیادتر از اینها باشد، هر گوینده زبان فارسی میدانند که «سرپیچی کردم» صورت آمیخته‌ای است که اجزاء بلا فصل آن سر - پیچ - ی - کر - د - م ، است فقط به این طریق که معنا را در نظر بگیریم به «تک واژه‌های سازنده بلا فصل»^۴ میرسیم.

۳-۲ چون تک واژه‌ها از يك واج (مثل او) یا بیش از يك واج (مثل تو) تشکیل شده‌اند آنها را میتوان از لحاظ آوایی توصیف کرد. اما معنای آنها نمیتوان تجزیه نمود، مثلاً تک واژه «نام» تشابه آوایی با «زن» (ن -) و با «پا» (پ -) و با «مرد» (م -) دارد. و بر پایه این تشابه آوایی آنها میتوان به سه واج ن - ا - م تجزیه کرد. اما چون این واج‌ها با تشابه معنایی ارتباطی ندارند، نمیتوانیم معنایی به آن واج‌ها اسناد بدهیم و معنای تک واژه‌ای را تجزیه کنیم.

معنای تک واژه‌ای را «مفهوم» یا sememe میگوئیم و آنرا چنین تعریف میکنیم: «هر

1- Complex form

2- Constituent

3- Unique constituent

4- Immediate constituent

5- Bloomfield, Leonard. Language. George Allen & Unwin

LTD, 1967 page 161.

مفهوم ، واحد مشخص بدون تغییر معنایی است که از هر واحد معنایی دیگری که در آن زبان وجود دارد مختلف است» چیزی در ساختمان واجی شیر - گرگ - گربه - گورخر - خر - کفتار - خرس - خرگوش و خروس نیست (با آنکه واج «ر» در تمام آنها هست) که ارتباط معنایی آنها را بما بگوید. مسئله ارتباط معنایی این واژه‌ها با مفهوم‌های آنها کار جانورشناسی است. تعاریف جانورشناسی درباره معانی این واژه‌ها برای کار عملی مامفید است. اما نمیتوانیم برپایه علم زبان شناسی آنها را تأیید یا رد کنیم .

دستگاه نشانه‌ای قابل کاربردی مانند زبان میتواند تنها تعداد محدودی واحدهای نشانه‌ای داشته باشد. اما چیزهایی که مابوسیله نشانه‌ها نمایش میدهم ، چون تمام دنیا است ، بیشمارند .

برحسب آنچه گفتیم ، نشانه‌ها (صورت‌های زبانی که تک واژه کوچکترین آنها است) شامل ترکیبات مختلفی از واحدهای نشانه‌ای «تک واژه» است و هر کدام از این ترکیبات بطور دلخواهی برای مفهومی که مشخصه‌ای از دنیای عملی است ، تعیین شده‌اند . این نشانه‌ها ممکن است تجزیه شوند ، ولی مفهوم این نشانه‌ها قابل تجزیه نیست .

این موضوع اصلی را که زبان شناسان باید همیشه مطالعه زبان را از صورت آوایی شروع کنند، نه از معنا ، روشن میکند .

صورت‌های آوایی (یعنی مجموعه تمام تک‌واژه‌های زبان) برحسب واجها و توالی آنها قابل توصیف‌اند و میتوان آنها را دسته بندی کرده گردآوری نمود و فقط دانشمند همه چیزدان میتواند آنها را بطور منظم تجزیه و گردآوری کند.

۴-۲ چون صورت‌های آمیخته فقط از تک واژه‌ها درست شده‌اند فهرست کاملی از تک واژه‌ها جواب گوی تمام صورت‌های واجی زبان میشود . مجموعه تمام واژه‌های یک زبان را «واژگان» گویند. معذک اگر ما تمام واژگان زبانی را بدانیم و اطلاع دقیقی هم از واحدهای معنایی (مفهوم) آن زبان داشته باشیم، ممکن نیست بتوانیم صورت‌های آن زبان را بفهمیم . هر گفته‌ای محتوی مشخصات مهمی است که در واژگان به آن پاسخ گوئی نمیشود ، مثلاً «ب» در «براه‌آمد» را واژگان خوب تشریح نمیکند . ساختمان صورت آمیخته : «پدرم شیراز است» با «پدرم استاد است» یکی نیست .

ترتیب با معنای صورت‌های زبان را دستور زبان میگویند . بطور کلی چهار طریق

برای تنظیم صورت‌های زبان وجود دارد :

۱- ترتیب توالی^۱ - اجزاء صورت‌های آمیخته فقط به توالی خاص خود قرار میگیرند، مثلاً «خسته‌ای» یا «خوراکش» ترتیب با معنایی است ولی خلاف آن یعنی

«ای خسته» - «ش خوراك» ترتیب بی معنایی است.

۲- تنظیم تعدیل صدا^۱ و آن کار برد واجهای درجه دوم یا واجهای زبر زنجیری است، واجهای درجه دوم واجهایی هستند که در تك واژه ظاهر نمیشوند و لسی فقط در ترتیب دستوری تك واژه‌ها ظاهر میشوند. «پرویز» بدون هیچ آهنگ افتان یا خیزان از مجردات ویا از انتزاعات ذهنی است، زیرا در گفتار واقعی همیشه همراه واج دست‌دومی است که معنای دستوری آنرا میرساند. در زبان شناسی هرگز پرویز را به تنهایی نداریم. یکی از این سه شکل «پرویز!» یا «پرویز؟» یا «پرویز» را داریم. آخری با آهنگ افتان در جواب پرسش می‌آید. هیچوقت صورت مجردی که همراه آهنگ افتان یا خیزان نباشد وجود ندارد.

در صورت‌های آمیخته تغییر مکان تکیه، فعل را به اسم تبدیل میکنند مانند ↑ ورشکسته ← ورشکسته ↑.

۳- تنظیم تغییر صوری واجی^۲ - بعضی از تك واژه‌ها صورت‌های واجی مختلفی دارند. مثلاً فعل کردن در ستاك مضارع صورت واجی «کن» kon را بجای «کر» kar دارد و فعل «پختن» «پز» paz را بجای پخ pox دارد، یا شستن «شو» su را بجای «شس»^۷ sos دارد (البته در عین حال که این ستاك‌ها ظاهر بی‌قاعده‌ای دارند در همین بی‌قاعدگی هم قاعده دارند^۳) یا مثلاً «چیلان» بمعنی آهن پاره در ترکیبی که با گر (سازنده)، می‌سازد صورت واجی «چلن» یا «چلین» را دارد.

چلن + گر ← چلنگر. چلین + گر ← چلینگر
و سنگ در ترکیبی که با گر (ساخته شده) می‌سازد صورت واجی «سن» را بجای «سنگ» دارد. سن + گر ← سنگر

و یا پتك در ترکیبی که با گر (بکار برنده) می‌سازد صورت واجی «پت» را دارد.
پت + گر ← پتگر
و یا لنگ در ترکیبی که با گر (انجام دهنده) دارد صورت واجی «لن» را بجای «لنگ» دارد. لن + گر ← لنگر.

از این مثالها در زبان فارسی فراوان است.

۴- تنظیم انتخاب - انتخاب صورت، عامل مهمی در تشخیص معناست. مثلاً «پرویز» با تکیه‌ای که بر روی هجای اول آن قرار دهیم صورتی است که منادا است و با تکیه‌ای که بر روی هجای آخر آن قرار دهیم سمتی در جمله دارد. اگر آهنگ آن خیزان باشد

1- Modulation

2- Phonetic modification

۳- به شماره ۳ فصل ششم مراجعه فرمائید.

استفهام است. اگر آهنگ آن افتان باشد خبری است. اگر آهنگ خیزان آن بیش از حد معمول باشد تعجیبی است.

۵-۲ بعضی از زبان‌شناسان باور نموده‌اند که تجزیه دستوری، عملی کاملاً عینی شده است، ولسی این موضوع حقیقت ندارد. تجزیه دستوری امروز هنری است. بهترین و روشن‌ترین توصیف‌های زبان بوسیله دانشمندانی که با قوانین محکمی مشغول پژوهش هستند، انجام نمیشود، بلکه بوسیله کسانی انجام می‌یابد که تصادفاً دارای قوه تشخیص شده‌اند.^۱ در مطالعه زبان‌شناسی علاقمند به واژه - تک‌واژه - واژک و واژگونه هستیم. واژه را در فصل بعد مفصلاً می‌بینیم. با در نظر گرفتن مطالب بالا به تشریح واژک - تک‌واژه و واژگونه می‌پردازیم:

واژک یا morpheme ترکیبی از آواها است که دارای معنای غیرقابل تجزیه‌ای باشد، خواه بطور تنها بکاربرده شود (مانند روز) خواه ناگزیر باشد در ترکیب دیگری بکاربرده شود (مانند ام در امروز).

تک‌واژه یا morpheme اصطلاح کلی برای دسته‌ای از صورت‌ها است که از لحاظ معنایی باهم شبیه هستند و در توزیع تکمیلی^۲ هم هستند. این تعریف شامل تشابه آوایی نیست، مثلاً تک‌واژه جمع در زبان فارسی ممکن است تک‌واژه «ها» یا «ان» باشد و هر کدام از اینها واژگونه‌ای - allomorph از آن تک‌واژه است. پس واژگونه‌های جمع در زبان فارسی از لحاظ معنا شبیه هستند و هر کدام از این واژگونه‌ها این تصور را که بیش از یکی است می‌رساند. اما آنها در توزیع تکمیلی یکدیگر هستند، یعنی کاربرد یکی از آنها مانع کاربرد دیگری میشود.

اگر اسبها گفتیم دیگر نمیتوانیم «ان» را بیاوریم. اگر اسبان گفتیم دیگر نمیتوانیم «ها» را بیافزائیم. اگر عددی در جلو اسب آوردیم و گفتیم «سه اسب» دیگر نمیتوانیم «ها» یا «ان» را بیافزائیم چون در اینجا تک‌واژه جمع صفر است.

پس واژگونه یکی از اجزاء صورت‌های تک‌واژه است، بنابراین تک‌واژه کسره معرفه (مانند پرویز -) با تک‌واژه کسره اضافه (مانند پرویز - خسروی) با تک‌واژه کسره اسم‌آلت‌ساز از ستاک مضارع (مانند ماله) با تک‌واژه کسره سوم شخص مفرد مضارع فعل بودن (مانند خوراک = خوراک هست) با تک‌واژه کسره اسم مفعول ساز از ستاک ماضی (مانند گفته) با آنکه از لحاظ آوایی یکی هستند باهم فرق دارند. پس واژک ترکیبی از آواهایی است که معنای غیرقابل تجزیه‌ای دارد. واژگونه اعضاء واژک‌ها یا تک‌واژه‌ها

1- Hokett, Charles F. A Course in Modern Linguistics
Mac Millian Company, 1967, page 147

2- Complementary distribution

هستند. آنها ممکن است از لحاظ صوتی شبیه و یا شبیه نباشند.
تک واژه دسته‌ای از واژگها هستند که تمام آنها همان معنا را در دستگاه ساختمان زبان دارند.

۶- الف - تک واژه آزاد - تک واژه آزاد تک واژه‌ای است که بتواند بعنوان صورت زبانی مستقلی بکار برده شود اعم از اینکه بتواند با تک واژه دیگری ترکیب شود یا نتواند. مانند: «روز» که صورت زبانی مستقلی است و در صورت آمیخته امروز با ام که صورت مقیدی است ترکیب شده است و در ترکیب نوروز با صورت آزاد نو ترکیب یافته است.

ب- تک واژه مقید - تک واژه مقید بعنوان جزئی از ترکیبی از صورتها ظاهر میشود؛ و به تنهایی بکار برده نمیشود. مانند: ام - در ترکیب امشب، امروز - امسال.
۷- قدرت هر زبانی برای بیان کردن مفاهیم پیچیده دنیای بزرگ بستگی به تعداد تک واژه‌های قاموسی^۱ و تک واژه‌های دستوری^۲، آن دارد.

تک واژه‌های دستوری دسته محدودی هستند که وظیفه اصلی آنها نشان دادن صورت‌های دستوری است. مثلاً تک واژه‌های ضمیر مفعولی دسته بسته‌ای است که عنصر مفعول را در صورت آمیخته نشان میدهد. تک واژه‌های قاموسی بعنوان پایه درواژه‌ها بکار میروند و با کمک تک واژه‌های دستوری صورت‌های آمیخته بوجود میآورند. ثروت هر زبانی بستگی به تک واژه‌های قاموسی آن دارد و در هر زبان هزاران تک واژه قاموسی وجود دارد و چون با تمثیل باتک واژه‌های دستوری ترکیب میشوند، عملیات تعداد واژه‌های هر زبانی را نامحدود میسازند.

۸- هنگامی که بحث از تک واژه میشود، سعی میکنیم که تک واژه‌ای که بار اصلی معنا را تحمل میکند، تعیین کنیم و به این تک واژه «پایه»^۳ میگوئیم تک واژه‌هایی که جلو پایه یا بعد از آن و یا در میان آن اضافه میشوند «وند»^۴، میگوئیم. اگر در جلو اضافه شوند به آنها «پیشوند»^۵ و اگر در وسط افزوده شوند «میانوند»^۶ و اگر در آخر اضافه شوند به آنها «پسوند»^۷ میگوئیم.

در زبان فارسی پایه میتواند تک واژه آزاد یا تک واژه مقید باشد. در زبان لاتین پایه هیچوقت به تنهایی نمیآید. در زبان فارسی تعداد کمی از پایه‌ها هرگز به تنهایی نمیآیند. بعضی از پایه‌ها میتوانند از چند تک واژه درست شده باشند. در صورتیکه پایه تک واژه مقیدی باشد معمولاً جدا کردن معنایش آسان نیست، معذک احساس میکنیم تشابه معنایی مابین کنگر - لنگر - سنگر وجود دارد. کنگر گیاهی است که بایستی کنده

- | | | | |
|-----------|-------------|-----------|----------|
| 1- Lexeme | 2- Morpheme | 3- Base | 4- Affix |
| 5- Prefix | 6- Infix | 7- Suffix | |

شود و قسمت خوردنی آن‌کندنی است، لنگر میلنگد، سنگر از کندن سنگ ریزه‌ها درست شده است.

وندها تک واژه آزاد ندارند. اگر چه ممکن است شکل هم صدا داشته باشند مانند تک واژه مقید «در» در «در آمدن» که با تک واژه «در» (در اتاق) هم صدا است. بنابراین «وندها» تک واژه مقیده‌ستند.

واژه صورت زبانی است که شامل پایه‌ای با «وند» یا بدون «وند» باشد کار «وند» ها به دو دسته بزرگ تقسیم میشود که در ذیل بشرح آنها میپردازیم:

الف - تک واژه‌های تصریفی

ب - تک واژه‌های اشتقاقی

۹-۲ الف - تک واژه‌های تصریفی - تک واژه‌هایی هستند که بدون تغییر دادن معنای قاموسی واژه‌ها آنها را مناسب عمل دستوری‌شان بنمایند. مفهوم اسب و سگ و گربه با افزودن تک واژه جمع یا یاء نکره تغییری نمیکند و مفهوم بردن با افزایش می+ بر + م ml+bar+am تغییری نمیابد.

این تک واژه‌ها در مثال دوم ما مفرد و جمع و زمان و شخص و وجه فعل را نشان میدهند.

ب - تک واژه‌های اشتقاقی - تک واژه‌های اشتقاقی در تقابل با تک واژه‌های تصریفی قرار دارند. تک واژه‌های اشتقاقی تغییراتی در معنای قاموسی واژه‌ها بوجود میآورند. موقعی که آنها بصورتی اضافه شوند نوع کلمه را تغییر میدهند. مثلاً شاد صفت است با افزودن تک واژه اشتقاقی اسم معنا ساز از صفت «ی» شادی میشود و شادی اسم معنا است بنابراین این یاء تک واژه اشتقاقی است. این کاربرد اصطلاح اشتقاق، کاری به عمل تاریخی اشتقاق ندارد، بلکه فقط به عمل واژه سازی «وند» های فارسی مربوط میشود. برای مقایسه و تقابل، فهرست زیر که رئوس مطالب تشخیص بین وندهای اشتقاقی و تصریفی است در اینجا ذکر میشود:

۱۰-۲ پیشوند - در زبان فارسی هم پیشوند تصریفی و هم پیشوند اشتقاقی وجود دارد. پیشوندهای ب - می - م - ن در مقوله فعل پیشوندهای تصریفی هستند. در مقوله صفت، پیشوندهای «بی» و «با» پیشوندهای اشتقاقی هستند زیرا معنای قاموسی واژه‌ها را عوض کرده به نوع دیگری واژه تبدیل مینمایند.

پیشوندهای تصریفی منظم هستند و میتوانیم آنها را برای ملاک شناسائی مقوله

۱- از لحاظ تاریخی «آسمان» مشتق از آس بمعنی سنگ است و آسمان بمعنی سقف سنگی غار بوده است که برای سقف دنیای غار مانند ما هم بکار رفته است ولی امروز برای ما آسمان واژه جامدی است.

بکار بریم و چیز دیگری بجای آنها نمیتوانیم بکار ببریم. مثلاً برای مضارع التزامی تك واژه دیگری که بتواند نقش «ب» را داشته باشد نداریم و واژه دیگری را هم نمیتوانیم برای آن بکار ببریم. در صورتیکه پیشوندهای اشتقاقی مورد استعمال محدودی دارند و توزیع آنها کمتر منظم است مثلاً «لا» را میتوانیم جلو اسم معنا یا صیغه مبالغه «کردار» آورده و صفت مشترك با اسم «لاکردار» را درست کنیم ولی این تك واژه اشتقاقی در جلو واژه‌های دیگر همین مقوله نیامده است و در زبان فارسی فقط «لامروت» و «لاکردار» «لاجون» «لامذهب» را داریم.

۱۱-۲ میانوند - در زبان فارسی میانوند تصریفی نداریم، زیرا عامل سببی - ان - پس از ستاک مضارع و بین آن تك واژه قاموسی و تك واژه مقید ستاک ماضی ساز می‌آید و در حقیقت پسوند است^۱ مانند گریاند - خوراند - جنباند دواند - خواباند (همانطوریکه ملاحظه میفرمائید در اینجا هم يك دسته عملیات واج تك واژه‌ای رخ میدهد و گریانید ← گریاند خورانید ← خوراند خندانید ← خندانید میشود.)

میانوندهای اشتقاقی فارسی هم کاربرد بسیار محدودی دارند و در میان واژه‌های مرکب در بین دو صورت آزاد می‌آیند مانند سراسر - شب و روز - روز بروز - شبانه روز - پی در پی که در آنها /- /- /- و /- /- ب /- /- انه /- و /- در /- میانوند اشتقاقی هستند.

۱۲-۲ پسوند ممکن است تصریفی یا اشتقاقی باشد، پسوندهای تصریفی توزیع زیادی دارند. تقریباً تمام صفات توصیفی پسوندهای تصریفی «تر» و «ترین» را دارند و تمام اسامی پسوندهای تصریفی جمع، «ها» یا «ان» و یاء نکرده و کسره معرفه را دارند. پسوندهای افعال، زمان - شخص - مفرد و جمع را میرسانند. بطور کلی پسوندهای تصریفی تمایل دارند در توزیع منظم باشند، پسوندهای تصریفی همیشه در انتهای واژه یا گروه تك واژه‌ای می‌آیند. مانند:

نابسامانی‌ها - ندانسته کاری‌ها - نسنجیدگی‌ها - هوچی‌گری‌ها - بیدادگری‌ها
پسوندهای اشتقاقی ممکن است بعد از پسوندهای اشتقاقی دیگری بیایند یا نیایند. بعد از آنها ممکن است پسوند تصریفی یا اشتقاقی دیگری بیاید. مانند:
نا - ساز - گار - ی - ها که در آن «گار» پسوند اشتقاقی «ی» پسوند اشتقاقی و «ها» پسوند تصریفی است.

پسوندهای اشتقاقی مورد استعمال نامحدودی دارند و توزیع آنها کمتر منظم است و اغلب پسوندهای دیگری هم برای همان منظور بکار میرود. مانند:
دانشور - دانشگر - دانش اومند - دانشمند - دانشیار - دانشی - دانشیان. از این

۱- باطنی محمدرضا توصیف ساختمان دستور زبان فارسی ۱۳۴۶ صفحه ۱۱۷

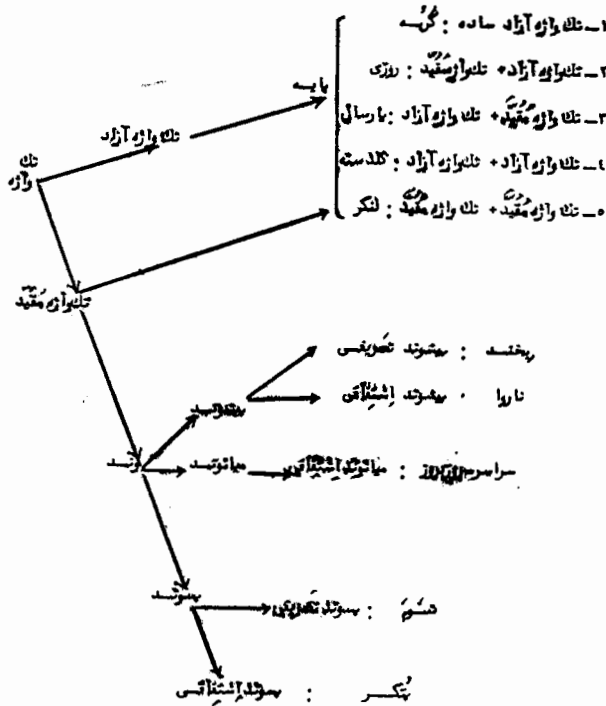
مثال‌ها در زبان فارسی زیاد است.

چون پسوندهای اشتقاقی این خاصیت را دارند که می‌توانند معنی قاموسی صورت‌ها را عوض کنند آنها را جلوتر از پسوند های تصریفی قرار می‌دهیم. چون تصور می‌کنیم سطح شالوده بیشتری را برای تحمل بار معنا دارند. این مطالب در مقوله اسم بهتر نشان داده میشود چون با آوردن «ها» تمام واژه را رویهم رفته جمع می‌بندیم. مانند:

روی در بایستی ها را کنار بگذارید

برای روشن شدن این موضوع در زیر نمودار تک واژه‌های مقید و آزاد و پیشوندها و پسوندها و میانوندها با نمونه داده شده است.

نمودار زیر دسته بندی تک واژه را بهتر نشان میدهد:



فصل سوم

واژه‌ها

۳-۱ در آموختن زبان، تأکید بی‌مورد فراگیری واژه که باعث غفلت از ساختمان و تلفظ زبان شود با اصول زبان شناسی جدید هم آهنگ نیست.

«ادوارد سپیر»^۱ راجع به مطالعه زبان شناسی میگوید: «شاگردان زبان شناسی هرگز نباید مرتکب این اشتباه شوند که فکر کنند زبان کتاب لغت است»^۲ از طرف دیگر مانعیت و انکار کنیم و یا از این موضوع غفلت کنیم که واژه، واحد محسوس زبان است. باز «ادوارد سپیر» در کتاب «زبان» این موضوع را اینطور بیان میکند: «هیچ آزمایشی قانع کننده‌تر از این نمیشود که سرخ پوستان آمریکا که کاملاً به تصور کلمه مکتوب عادت ندارند هیچ اشکالی در املاء کردن کلمه به کلمه متنی برای شاگردان زبان شناسی ندارند. البته تمایل دارند واژه‌ها را بهم چسبانیده همانطوریکه واقعاً حرف میزنند ادا کنند. اما اگر به ایشان بگویند که مکث کنند و بفهمانند که منظور چیست به آسانی میتوانند واژه‌ها را جدا کرده و بعنوان واحدها تکرار کنند، از طرف دیگر معمولاً ستاکها و عناصر دستوری را جدا نمیکند و اینطور بهانه می‌آورند که چنین صورتهائی معنی نمیدهند (مانند ستاک ماضی، ستاک مضارع)»^۳.

1- Sapir, Edward

2- Sapir Edward. Language. New York: Harcourt, Brace & World, 1921, p.234

3- Sapir, Edward. Language. New York: Harcourt, Brace & World, 1921, p.34-55

واژه برای مطالعه علمی زبانشناسی توسط «بلوم فیلد»^۱ چنین تعریف شده است: «صورت آزادی که محتوی دوصورت یا بیش از دوصورت کاملاً آزاد باشد مثلاً «بله آقا» یا «بابک دوید» گروه است. صورت آزادی که گروه نباشد واژه است»^۲.

پس واژه صورت آزادی است که محتوی دوصورت یا بیش از دوصورت کاملاً آزاد نباشد. بطور خلاصه واژه کوچکترین صورت آزاد است. «فریز» نظریه واضحی راجع به طرقي که گوینده زبان واژه‌ها را بکار میبرد داده است. «فریز» میگوید: «برای ما واژه ترکیبی از آواهایی است که بعنوان انگیزه‌ای برای رسانیدن تجربه‌ای که آن واژه بوسیله استعمال به آن متصل شده است، عمل میکند»^۳.

حتی واژه نقشی خیلی بیش از این که گفتیم دارد. در عین حال که تجربه‌ای که بوسیله آن ترکیب آواها برانگیخته میشود کلی است و با تماس‌های گوناگونی بوجود آمده است، فقط يك جنبه آن به ذهن میرسد و آن جنبه‌ای است که بوسیله هم متن‌های آن واژه تعیین میگردد.^۴

وقتیکه «سرکلم» میگوئیم این شکل سر است که جنبه مستولی تجربه است که به ماده کلم ارتباط دارد. هنگامیکه «سرپاسبان» میگوئیم جنبه رئیس بدن بودن سر را بکار میبریم. وقتیکه «رودسر» یا «بابل سر» میگوئیم جنبه دیگر ارتباط سر به بدن را در نظر میگیریم. زمانیکه «سرگل» میگوئیم جنبه بالا بودن سر نسبت به بدن را در نظر میآوریم. موقعیکه «سربر» میگوئیم این جنبه هم اندازه بودن سر است که مورد توجه قرار میدهیم. معانی مختلفی که در زیر يك واژه در واژه‌نامه میآید جنبه‌های خاص تجربه‌ای است که بوسیله آن واژه، مورد توجه استعمال کنندگان قرار میگیرد. این جنبه‌ها ممکن است از نقل عباراتی که آن واژه در آنها بکار رفته بیرون آورده شده باشد. برای گوینده بومی زبان این نشانه (مقصود واژه است) با میدان وسیع تجربه‌ای که بر میانگیزد بطوری جزئی از بافت فکریش میشود که آزادی عمل یافته بهر جنبه آن که مورد احتیاج فوری افکارش باشد رومی آورد. بنابراین معانی واژه‌ها روان‌تر از آنچه ما درک میکنیم است. برای گویندگان غیر بومی زبان که این زبان را در بزرگ سالی یاد میگیرند واژه‌ها بعنوان

1- Bloomfield, Leonard

2- Bloomfield, Leonard. Language. London: George Allen & Unwin Limited 1967, p.178

3- Fries & others English Word List p. 87

4- Fries & others English Word List A Study of Their Adaptability for Instruction. The George Wahr Publishing Co. - 1950, p.83

انگیزه هرگز آن آزادی کاملی را که گوینده بومی در روی آوردن به جنبه‌های گوناگون آنها دارد، نخواهند داشت.

سه جنبه واژه که در اینجا مورد نظر است عبارتند از:

۱- صورت ۲- معنا ۳- توزیع

۲-۳ صورت - در زبان فارسی صورت واژه محتوی اجزاء واجی و تکیه است. آهنگ کلمه معانی اضافی را میرساند مانند برف؟ بوف! برف. که آهنگ اولی پرسش، آهنگ دومی تعجب و آهنگ سومی خبر را میرساند.

واژه «گویا» از چهار واج گ- و- ی- ا guya ترکیب یافته است اگر فشار روی (او u) باشد حرف تردید است و اگر روی (ی y) باشد صفت مشبیه است. ولی در زبان تائی^۱ [ma:ʔ] با آهنگ يك نواخت معنی اسب و با آهنگ خیزان معنی سگ می‌دهد.^۲

صورت واژه برحسب رسمی بودن موقعیت، سرعت حرف زدن و جای آن در جمله و بودن یا نبودن تأکید بر آن فرق میکند. همین امر اغلب باعث ابهام میشود. مثلاً واژه «و» فارسی بصورت va و o ادا میشود. واژه «را» هم بصورت: «ra» «ro» «o» گفته میشود. در این جملات:

lno keta:b migan این را کتاب میگویند

lno uno barda:r این وان را بردار

lno ممکن است صورتی برای «این را» یا «این و» باشد.

برای گوینده بومی مشکل است که باور کند واژه‌هایی که بکار میبرد اینقدر از لحاظ صورت متفاوت باشند.

۳-۳ مشخصه مربوط دیگر صورت واژه اجزاء آن است واژه «ندانسته کاری» از تک

واژه‌های ن+ دان+ س+ ت+ -+ کار+ ی /-i/-Ka:r-/-e-/-st-/-da:n-/na-

که به ترتیب پیشوند نفی فعل+ ستاك مضارع (تك واژه قاموسی)+ پسوند

ماضی ساز+ پسوند اسم مفعول+ تك واژه مقید صفت ساز از فعل+ پسوند اسم معنا

1- Thai

2- Fries, C.C. & others. English Word Lists A Study of Their Adaptability for Instruction. The George Wahr Publishing Co. 1950, p.88

3- Lado, Robert. Linguistics Across culture Applied Linguistics for Language Teachers. Ann Arbor: University of Michigan Press, 1957, p.78

ساز از صفت هستند، درست شده است. در برخی از زبانها واژه‌هایی یافت میشوند که بیش از اینها اجزاء دارند. «سپیر» واژه‌ای از زبان «پایوت»^۱ که زبان سرخ پوستان جنوب غربی یوتا است میدهد. آن واژه:

wil - to - kuchum - pundu - rugani - yugwi - va - ntu-m(u) است که معنی آن: ایشان - که خواهند نشست - و قطعه میکنند - با کارد - گاو سیاه را، میباشد.^۲ در زبان فارسی یا انگلیسی ما مجبوریم بعضی از این تک واژه‌ها را بفعل ترجمه کنیم در صورتیکه در زبان اصلی چنین نیست. تک واژه‌های سازنده واژه‌ای ممکن است کمتر از خود آن واژه بکار برده شود. در انگلیسی واژه observational در بین ۱۳۵۸ واژه‌ای که بیش از همه تکرار میشود است ولی خود واژه observe جزء دوهزار واژه اولیه انگلیسی است واژه observational خیلی بیش از خود واژه observe بکار برده میشود. پسوند tion - در هر صفحه کتاب انگلیسی بکرات دیده میشود.

پسوند al - هم که البته کار بردش کمتر از tion - است باز هم در هر صفحه کتاب انگلیسی پیدا میشود^۳ در زبان انگلیسی واژه‌هایی که ازدوتک واژه آزاد درست شده باشند (مانند take off) زیادند ولی در زبان اسپانیولی وجود ندارند. در زبان فارسی پیشوند اشتقاقی افعال نسبتاً زیاد است.

۳-۴ معنا - اگر تصور کنیم که معانی در تمام زبانها یکی است و زبانها فقط در صورتهائی که برای آنها بکار می‌برند متفاوتند مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم. این اشتباه را حتی مردم با سواد هم میکنند. حقیقتاً معانی که ما تجربیات مان را بوسیله آنها دسته بندی میکنیم از لحاظ فرهنگی تعیین و توصیف میشوند و در فرهنگهای مختلف متفاوتند. معانی و مفهوم‌هایی که در فرهنگی یافت میشوند ممکن است در فرهنگ دیگری اصلاً نباشند، یا مختلف باشند. مفهوم و معنی اسب در فرهنگ و زبانهای سرخ پوستان نبود. تا اینکه اسپانیولیا آنها را فتح کرده ساکن شدند، اسب را به آمریکا بردند. همچنین مفاهیم و معانی سیب زمینی و ذرت در اروپا و آسیا نبود تا اینکه همین اسپانیولیا ذرت و سیب زمینی را با کشتی به اروپا بردند و سپس اروپائیان آنها را به آسیا آوردند. در فرهنگ اسکیموها مفاهیم و معانی زیادی راجع به انواع مختلف برف وجود دارد، در حالیکه مردم سواحل خلیج فارس تفاوت برف و یخ را نمیدانند. فرهنگهای دیگر که تجربیات زیادی هم راجع به برف دارند بطور ساده تا این حد بین انواع مختلف برف تفاوتی قائل

1- Paiute

2- Sapir, Edward. Language An Introduction to the Study of Speech New York: Harcourt, Brace & World, 1921 p,31

۱- برای زبان فارسی هنوز آمار نداریم تا به آن استناد کنیم ناگزیریم از زبان انگلیسی

مثال بدهیم.

نمیشوند که برای آنها مفاهیم کاملاً جداگانه‌ای در نظر بگیرند.
این اختلاف معانی موقعی مورد توجه قرار می‌گیرد که بخواهیم متنی را بطور دقیق از زبانی به زبان دیگر برگردانیم.

معانی ممکن است بر حسب صورتهائی که به آن متصلند دسته بندی شوند. معنائی که به واژه‌ها به عنوان واژه متصل است «معنای قاموسی» نامیده میشود.

مثلاً معنای «ساختمانی برای مسکن بشر» که متصل به واژه خانه است معنای قاموسی آن در زبان فارسی است. معنای دویا بیشتر که متصل به تك واژه‌های مقید «ها» و «ان» در واژه‌های اسبان و خرها یا اسب‌ها و خران هستند، ممکن است معنای تك واژه‌ای خوانده شود. در عین حال که معنای دویا بیش از دو که به واژه «جمع» متصل است معنای قاموسی آن است. معنای پرسش که متصل به واژه «پرسش» است معنای قاموسی آن است ولی معنای پرسش که متصل به آهنگ خیزان جمله است معنای نحوی آن است. اکنون ما به معنای قاموسی بیش از معنای نحوی توجه داریم.

زبانهای مختلف مفاهیم و معانی را بطور گوناگونی دسته بندی میکنند، یعنی آنچه در زبانی معنای قاموسی است ممکن است در زبان دیگر معنای تك واژه‌ای باشد. گویندگان زبانی که تماس زیادی از نظر درك مفاهیم فرهنگی با زبانهای دیگر نگرفته‌اند، نه تنها تصور میکنند که معانی یکی هستند، بلکه چنین می‌پندارند که به يك طریق هم دسته بندی شده‌اند. برای فارسی زبانان که تشخیص بین مفرد و جمع بوسیله تك واژه «ها» یا «ان» گذاشته میشود مشکل است تصور کنند که در برخی از زبانها اینطور نیست و از خودشان می‌پرسند «مگر بطریق دیگری هم میتوان تفاوت بین مفرد و جمع را نشان داد؟» مثلاً در زبان چینی تشخیص مفرد و جمع بوسیله تك واژه‌ای نشان داده نمیشود بلکه معنای بیش از يك (مثلاً دو یا سه) قاموسی است یعنی بوسیله واژه‌ای نشان داده میشود. و قتی که معنای جمع مربوط به پیام باشد در پیام گنجانده میشود، ولی و قتی که مربوط به پیام نباشد، آن واژه جمع حذف میشود.

زبان فارسی باستان، یونانی باستان و عربی معانی مفرد - تثنیه - جمع را بعنوان معانی تك واژه‌ای داشته‌اند و در زبان عربی امروز هنوز هم وجود دارد.

میتوان تصور کرد که گویندگان زبان عربی تعجب میکنند و از خودشان می‌پرسند: «زبانهای که تثنیه ندارند چگونه معنای تثنیه را میتوانند بیان کنند؟» در زبان فارسی این تشخیص، تشخیص قاموسی است.

۵-۳ کثرت استعمال معانی واژه هم مربوط به موضوع است. مثلاً واژه، «خر» جزء واژه‌های کثیر الاستعمال است. ممکن است کسی که فارسی را بعنوان زبان دوم می‌خواند معنای آنرا در جمله «او خر خوان است»، نفهمد. ممکن است تمام معانی که در

زیر يك واژه در واژه نامه نوشته شده است، دانست، ولی معذلك معنی آنرا در متن بخصوصی نفهمید.

آنچه گفته شد معانی دست اول واژه بود، ولی واژه ممکن است معانی دیگری را هم برساند. مثلاً «آبجو زد» میرساند که گوینده جاهل است یا «این خیابان يك راهه است» میرساند که گوینده شیرازی است.

واژه‌هایی که کاربردشان محدود به طبقه خاصی یا مکان خاصی است معانی طبقه‌ای یا محلی را هم میرسانند.

۳-۶ توزیع- توزیع واژه برای مامهم است، زیرا در هر دوره‌ای از تاریخ گویندگان زبان عادت محدود کردن توزیع را دارند، زیرا هرزبانی محدودیتهای خاص خود را دارد. محدودیتهای دستوری وجود دارد. مثلاً استاد در زبان فارسی هم اسم و هم صفت است، مانند «استاد من دانشمند است» «او در این کار استاد تراست». «رندانه» هم صفت توصیفی و هم قید چگونگی است. مانند «نگاه رندانه‌اش خیلی چیزها را بمن فهماند». «رندانه بمن نگاه کرد.» در زبان انگلیسی water هم اسم است و هم فعل ولی صفت نیست. واژه معادل آن در اسپانیولی agua است ولی آن واژه فقط اسم است.

این مسئله که واژه‌ها ممکن است توزیع جغرافیائی گوناگونی را نشان دهند و از گویشی حذف شوند و در گویش دیگری راه یابند، بسیار مهم است و همانطوریکه قبلاً گفته شد توزیع در سطح طبقات مختلف اجتماع را هم باید در نظر گرفت. زیرا این توزیع، معانی دست دوم را میرساند. واژه‌ها علاوه بر آنکه از لحاظ جغرافیائی و اجتماعی محدود هستند از لحاظ سبک گوینده و نویسنده هم محدودند. مثلاً واژه‌های زیادی در شعر یافت میشود که هرگز در نثر یا مکالمه پیدا نمیشود و برعکس.

۳-۷ ملاکهای شناسائی واژه - برای شناسائی واژه چهار ملاک وجود دارد که عبارتند از:

۱- ملاک آوائی

۲- ملاک صرفی (در محور جانشینی)

۳- ملاک نحوی (در محور همنشینی)

۴- ملاک قاموسی

هم اکنون ما به ترتیب به تشریح آنها میپردازیم.

۳-۸ ملاکهای آوائی شناسائی واژه - مهمترین ملاک آوائی واژه تکیه و مکتث است.

الف - تکیه برجستگی است که فقط در يك بخش^۱ تکیه بر زبان که معمولاً واژه

است داده میشود.^۱ همانطوریکه بعداً خواهیم دید از این ملاک برای دسته بندی واژه‌ها استفاده کرده مقوله آنها را بوسیله آن تعیین خواهیم نمود.

فعلاً بطور مختصر گوشزد میکنیم که در زبان فارسی حروف اضافه تك هجائی و حروف ربط تك هجائی بدون تکیه هستند و همین امر باعث ابهام میگردد. مثلاً وقتی که میگوئیم: باران زد /ba : ra:n/zad/ معلوم نیست که کسی توپ را باران زده یا آنکه باران شروع به باریدن کرده است. این موضوع ابهام، بستگی به این دارد که اجزاء بلا فصل^۲ /+ باران +/ ویا /+ با + ران +/ باشند.

باید توجه داشت که در زبان فارسی فقط يك هجای هر واژه چند هجائی تکیه بر است. البته تمام واژه‌های محتوی دارای تکیه هستند. وابسته‌های پیشرو و بعثت ماهیت تأکیدی که دارند باعث حذف تکیه از مقوله اسم میشوند. مانند:

↑دوماه-↑چندروز-↑هرکار-که تکیه در آنها بر روی وابسته‌های پیشرو است. در حالت ندائی تکیه بر روی هجای اول واژه قرار میگیرد. مانند: ↑حسن hasan↑

درون واژه‌های مشتق و مرکب فقط يك هجا تکیه میگیرد. مانند: /هوشمند↑/ بی کس و کار↑ /ندانسته کاری↑/ کارکن↑/ بدهی↑/ دریافتی↑/ برگشتی↑/ بی کاری↑/ هوچی گری↑/ نیاز↑/ ورشکسته↑/ فرو ریخته↑/ وارفته↑/ برآورده↑/ بازیافته↑/ درمانده↑/ توسری خورده↑/. تکیه در مقوله اسم بر روی آخرین هجای واژه است و در فعل بر روی تك واژه مقید نفی (پیشوند نفی) است و اگر آن پیشوند نباشد بر روی تك واژه مقید صرفی خبری - التزامی - امری یا نهی است که بترتیب عبارتند از: می-/ب-/بم-/اگر اینها هم نباشند روی آخرین هجای فعل است. در افعال مشتق تکیه روی پیشوندهای اشتقاقی است. در افعال مرکب تکیه بر روی آخرین هجای تك واژه آزاد پیش از عنصر فعل است.

ب - مكث - ملاك دیگر شناسائی واژه مكث بالقوه^۴ است که میان بخش‌های واژه بسیط یا تك واژه‌های واژه مرکب یا مشتق میسر نیست. همین مكث بالقوه است که میتواند اجزاء بلا فصل صورت آزاد یا دو صورت آزاد گروه را نشان دهد. مثلاً در جمله «بادام گرفت» بادام ممکن است صورت آزادی باشد /بادام/ یا گروهی از دو صورت آزاد

1- Martinet, André. Elements of General Linguistics. translated by Elizabeth Palmer University of Chicago Press 1966, page 83

2- immediate constituent

3- content words

۴- اختیار-منصور. معنی شناسی. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸ صفحه ۶۲ مرز

بین دو کلمه

/با/ + /دام/ باشد، که در این صورت مکث بالقوه میتواند مرزنمایی کند.

۳-۹ ملاکهای صرفی تشخیص واژه در روی محور جانشینی به دودسته تقسیم میشوند:
الف - ملاک صوری - مقصود از ملاک صوری در ساختمان صرفی واژه نشانه‌ای است که وجودش نماینده وجود يك واژه باشد. در زبان فارسی چنین نشانه‌ای برای تمام واژه‌ها وجود ندارد. برای واژه‌های مشتق نشانه‌هایی است که این کتاب تا اندازه‌ای به شناسائی آنها کمک میکند. در واژه‌های مرکب عدم وجود کسره اضافه و میانوندهائی چون (-۱-) و (-ب-) و (-و-) است. مانند: لبالب سراسر- روز به روز- ماه به ماه - شب و روز - گفت و گو - پی در پی. ولی میدان کاربرد این میانوندها هم بسیار محدود است.

ب - ملاک نقشی - آنچه واژه را برجسته میکند در درجه اول کارکرد ویژه آن است که نقش خاصی بدان میدهد و آنرا نقطه تلاقی محور جانشینی و محور همنشینی میکند و معادل انتخاب بسیط و يك پارچه‌ای از سوی گوینده مینماید خواه ساختمان آن واژه يك پارچه باشد خواه پیچیده و خواه مرکب و همین امر است که در تجزیه اول واحدهای معنادار زبان، واژه مهمترین واحد است نه تک‌واژه.

ملاک نقشی تشخیص صرفی واژه‌ها موقعیت ویژه و جداگانه‌ای دارد. زیرا عامل اصلی برجستگی واژه در زبان و تنها ملاکی است که تعریف عمومی واژه بدون نمود گوناگون صوری در زبانهای مختلف براساس آن قرار دارد:

«واحد معنا داری که معادل انتخاب واحدی از سوی گوینده در محور جانشینی و نقطه تلاقی این محور با محور همنشینی است واژه نامیده میشود.»^۱

این نکته در مورد واژه‌های بسیط کاملاً روشن است ولی واژه‌های مشتق و مرکب را درست به این دلیل معادل يك واژه میگیریم که به محور جانشینی واژه‌های بسیط تعلق دارند، و در يك نقطه از زنجیر گفتار به جای آنها انتخاب میشوند. بنابراین انتخابشان برابر يك واحد است.

سنگدل - برادر شوهر - خواهر زن - برادر زن - خواهر شوهر - زن عمو - زن دایی
زن پدر - پدر زن - سگ پدر - پدر سوخته - سگ دست - سگ دنده - دختر خاله - پسر خاله
دختر دایی - پسر دایی - دختر عمو - پسر عمو - دختر عمو - شوهر عمو - شوهر
خاله - شوهر ننه - زن بابا - مادر زن - مادر شوهر - چشم‌گر به

هر کدام يك واژه‌اند، زیرا این اسامی بجای واحد بسیطی انتخاب شده‌اند و کسره اضافی نداشته و تنها يك تکیه دارند که آنها را بر روی هجای آخر آنهاست.

۳-۱۰ ملاک نحوی تشخیص واژه - مهمترین ملاک نحوی تشخیص واژه چگونگی

۱- میلانیان- هرمز. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دوره ۱۸ شماره ۳ صفحه ۷۴

تعلق وابسته‌های دستوری وقاموسی دیگر به آن است. میدانیم که در يك گروه اسمی هسته‌ای وجود دارد که میتواند وابسته‌های پیشرو و وابسته‌های پیرو داشته باشد.

اگر در این گروه با يك اسم مشتق یا مرکب سروکار داشته باشیم از هم جدا شدن نیستند. در عین حال که به هم پیوسته‌اند وابسته‌های پیرو و وابسته‌های پیشرو میگیرند. مثلاً کارگر هر دو جزء آن وابسته‌های پیشرو و پیرو نمیگیرد؛ بلکه با هم در وضعی جدا نشدن این وابسته‌ها را میگیرند. تنه‌امیتوان گفت «این کارگر» - «کارگری» - «کارگرها» - «کارگرهای خوب» - «کارگرهای خوبی» - «همین زن عمو» - «زن عموئی» «همان زن عموها» - «زن عموهای خوب» - «زن عموهای خوبی».

کسره اضافه، عامل تباین دهنده و مرز نمای دو واژه است و نشان میدهد رابطه نحوی بین آن دو واژه وجود دارد. این کسره اضافه در تقابل با واحد نقش‌نمای دیگری انتخاب نمیشود. و فك آن نشان میدهد که رابطه صرفی بین اجزاء يك واژه مرکب وجود دارد. وابسته‌های قاموسی و دستوری در مرز واژه‌ها قرار دارند نه در میان اجزاء آنها. این وابسته‌ها را نمیتوان در وسط واژه مرکب آورد.

۱۱-۳ ملاك قاموسی شناسائی واژه - بازشناختن اجزاء اشتقاق و ترکیب در يك واژه نخستین گام در شناخت آن واژه مرکب یا مشتق است.

واژه مشتق واژه‌ای است که یکی از اجزاء بلا فصل آن تك واژه مقید اشتقاقی بوده که در ترکیبات دیگری هم آمده باشد و جزء دیگر آن تك واژه آزاد و یا تك واژه‌های آزاد باشد. ولی ممکن است در نتیجه کاربرد زیاد، آن واژه صورت منحصر به فردی^۱ پیدا کرده باشد. مثلاً واژه چلنگر را در نظر بگیریم /گر/ تك واژه اشتقاقی است که در ترکیبات دیگری هم آمده است و /چلن/ تك واژه منحصر به فردی است که فقط در همین ترکیب در این واژه مشتق آمده است. تك واژه منحصر به فرد مقید دیگر آن /چلین/ است که در ترکیبات چیلان فروش-چیلانی-چیلان خر- چیلانگر، آمده است. واژه پریشب (است) که در ترکیبات چیلان فروش-چیلانی-چیلان خر- چیلانگر، آمده است. (به معنی خرده آهن) واژه مشتقی است زیرا تك واژه آزاد شب در ترکیبات دیگری و بصورت تنها هم آمده است. تك واژه مقید پری - تك واژه منحصر به فردی نیست و در واژه مشتق پیروز هم آمده است.^۲

نباید فراموش کرد که در اشتقاق گوینده باید رابطه معنایی میان واژه مشتق و واژه جامدی که آن واژه مشتق از آن واژه جامد آمده است احساس کند. ولی در ترکیب، معنی کل، گاهی اوقات با معنی اجزاء تفاوت دارد. مانند روی در بایستی را کنار بگذارید. که معنای واژه روی در بایستی مجموعه‌ای از معنای تك واژه‌های اجزاء آن نیست. ولی بی ارتباط به آن اجزاء هم نمیشد.

۱۲-۳ واژه در نوشتار - تنها ملاك تشخیص و مرز نمائی واژه‌ها فاصله‌ایست که

1- unique morpheme. Hockett Charles F. A Course in Modern Linguistics New York: Macmillian, 1958 p.127

۲- نظر آقای هرمز میلانیان خلاف این است به صفحه ۷۷ دوره ۱۸ شماره ۳ مجله دانشکده

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مراجعه فرمائید.

میان دو واژه وجود دارد. در زبانهایی که الفباء لاتین بکار میبرند چون در نوشتن تمام حروف يك واژه به هم چسبیده است تشخیص آسانتر است.

در کتاب فاصله بین حروف به مراتب کمتر از فاصله بین واژه‌هاست. فاصله بین واژه‌ها لا اقل دو برابر فاصله بین حروف يك واژه است.

در خط فارسی یا عربی که حروف بعدی تك واژه به حرفهای، الف - د - ذ - ر - ز - ژ - و نمیچسبند، فاصله بین حروف کمتر از فاصله بین واژه‌هاست. ماشین نویس برای ایجاد فاصله بین واژه‌ها بایستی شستی مخصوص را فشار دهد. در صورتیکه فاصله بین حرفی که به حرف قبلی نمیپیوندد در خود ماشین تحریر پیش بینی و تنظیم شده است. کارگران چاپخانه فرمهای چاپی را از لحاظ فاصله بیشتر و کمتر تصحیح میکنند. منظور از فاصله کمتر فاصله بین حروف يك واژه و فاصله بیشتر فاصله بین دو واژه است.

البته نوشته‌ها میتواند تا اندازه‌ای رفع ابهام از واژه‌های هم آواکند، بهمین علت است که شش واژه هم آوای sa : n در زبان فرانسه به شش شکل مختلف نوشته شده‌اند.

1. cinq پنج (۵)

2. sain سالم

3. saint مقدس

4. sein آغوش

5. il ceint او احاطه میکند

6. blanc seing امضاء چك سفید

و در زبان انگلیسی سه واژه هم آوای mi : t به سه شکل مختلف نوشته شده‌است^۱.

1. mete اندازه گرفتن (حد)

2. meat گوشت

3. meet ملاقات کردن

و در زبان فارسی دو واژه هم آوای xa : r به دو شکل مختلف خار (تبعه درخت

گل) خوار (پست) نوشته شده‌اند. با xord خرد (کوچك) و خورد (ماضی خوردن) که

باز دو واژه هم آوا هستند به دو شکل مختلف نوشته شده‌اند.

bahr بهر (قسمت) بحر (دریا)

asir اسیر (گرفتار شده) عصیر (عصاره) اثیر (آتش) عسیر (تنگدست)

kaf كف (حباب آب و صابون) كف (قسمت درون دست)

arz ارز (پول خارجی) عرض (پهنا) ارض (زمین)

sur سور (مهمانی) صور (صورت)

kat كت (نیمکت) كت (قسمت شانه بدن)

suri صوری (ظاهری) سوری (میهمان همراه عروس)

zahr ظهر (پشت) زهر (سم)

samin ثمین (قیمتی، گرانبها) سمین (چاق)

مثال‌های دیگری از واژه‌های هم آوا هستند

1- Ullmann, Stephen, Semantics. Oxford: Basil Blackwell, 1964 page 176

فصل چهارم

دسته بندی واژه ها

۴-۱ یکی از پرسش‌هایی که هر علاقمند به علم زبان‌شناسی میکند این است که چرا در زبان عربی واژه‌ها به سه گروه ولی در زبان فرانسه یا انگلیسی واژه‌ها گاهی به هشت و گاهی به نه گروه دسته بندی شده‌اند؟ برای روشن شدن این موضوع بهتر است دسته بندی واژه‌ها را از لحاظ تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم.

در قرن چهارم قبل از میلاد «پانی‌نی»^۱ زبان سانسکریت را تجزیه و تحلیل کرده واژه‌های آنرا بشکل واحدهای دستوری تدوین نموده و امکان ترکیب واحدهای آن زبان را با مهارت تمام بیان کرد. این اولین تجزیه و تحلیل دستور زبان است ولی از دسته بندی واژه‌ها حرفی بمیان نیامده است.

اولین کوششی که یونانی‌ها برای تجزیه و تحلیل زبان بعمل آوردند^۲ مربوط به تحرك ذهنی گوینده و تنظیم بیان بود. افلاطون^۳ (۴۲۷ ق.م تا ۳۴۷ ق.م) شروع به جستجوی منابع دانش بشری نمود. چون معتقد بود که حقایق دنیائی و تصورات جهان فقط در ماوراء زبان یونانی قرار داشت زبانهای دیگر برایش ارزش فراگیری و مطالعه را نداشتند و زبانهای دیگر را زبان اقوام وحشی می‌پنداشت. یونانی‌ها به گویش‌های گوناگونی صحبت می‌کردند. ولی افلاطون عقیده داشت که همه آنها تعبیر منحنی از زبان کامل پیشینی بودند. چیز هائی که درباره آنها فکر میکردند و یا از آنها صحبت میکردند مطالبی نبودند که بتوان در

1- Panini

2- Robins, R.H. A Short History of Linguistics, Indiana University Press Bloomington & London, Chapter II Greece pp. 9 to 44.

3- Plato.

پرتو کم نور صورت‌های دستوری و روابط آنها در نظر گرفت، بلکه اموری بودند که با تفکر، مطالعه وسیعی در جزئیات آنها نموده، تجربیات را تنظیم کرده، روابط تصورات را تعیین نموده، تا بوسیله این عملیات نتیجه‌گیری کرده، قضاوت نمایند. افلاطون نسبت به اموری که امروزه در قلمرو فلسفه، روانشناسی، معانی و بیان، و یا معناشناسی است مانند دستور زبان بحث می‌کرد، دانش بشر و توانائیش به گفتگو و مراوه تنها رشته پر وسعت کاوش و پژوهش بود. چون افلاطون کتابی بنام دستور زبان ننوشته است برای دریافتن تصوراتش در رشته دستور زبان لازم است آنها را از نوشته‌هایش بیرون آورد.

افلاطون صحبت از انوما Onoma میکند یا کسی که عملی را انجام می‌دهد (دقت شود اسم تعریف نحوی دارد) و صحبت از « Rhêma ریما » میکند که نام عمل است (دقت شود فعل عمل اسم است). افلاطون روابط این تصورات و معانی هریک از آنها را خوب بیان کرده بود. افلاطون معتقد بود که راه‌های قابل قبولی برای بیان تصورات وجود داشت و عقیده داشت که انحراف از آنها کاملاً اشتباه بود. عقیده او بوجود کلیت و جامعیت بقدری افکارش را مشغول کرده بود که در کتاب « مکالمه کراتیلوس »

یکی از گویندگان دلیل می‌آورد که روابط معتبری بین واژه‌ها و چیزها یا افعالی که واژه‌ها مشخص میکنند، وجود دارد. و البته مقصود از واژه‌ها واژه‌های خوب زبان یونانی است.

ذهن افلاطون



- ۱- چیز - اسم
- ۲- عمل - فعل

پس بدین ترتیب افلاطون واژه‌ها را به دودسته که عبارت از ۱- اسم onoma ۲- فعل rhêma بودند تقسیم کرد.

۲-۲ ارسطو (۳۸۴ ق.م تا ۳۲۲ ق.م) ۱ متعقد بود که بحث درباره وجود ارتباط بین واژه‌ها و اشیاء یا افعالی که واژه‌ها مشخص میکنند کاملاً بی معنا است و اصرار می‌کرد که بر حسب قرارداد و موافقت گویندگان، زبان به این مرحله رسیده است. مثلاً واژه « aer بمعنی هوا » بر پایه هوایی بودن ذاتی آواهای a و e و r گذاشته نشده است، بلکه بطور ساده ترکیبی از این آواها است که بطور دلخواه مردم یونان قرار گذاشته اند که مفهوم هوا را برسانند.

ارسطو همان کسی بود که واژه syndesmoi یا حرف‌را برای آن دسته از واژه‌ها که در طبقه اسم یا مقوله فعل قرار نمی‌گرفتند، برای اولین بار بکار برد. « سیندسموئی » در اصل

برای چسباندن اسم و فعل در ساختمان جمله بود. واژه معادل انگلیسی و فارسی آن به ترتیب conjunction و حرف ربط است، ولی ارسطو آنرا برای تمام واژه‌هایی که اسم و فعل نبودند بکار می‌برد. پس بدین ترتیب ارسطو واژه‌ها را به سه دسته ۱- اسم onoma ۲- فعل rhêma ۳- حرف syndesmoi تقسیم کرد. در این دسته بندی فعل با داشتن شناسه کاملاً مشخص است. اگرچه ستاک آن دسته باز نامحدودی است ولی شناسه آن دسته بسته محدودی است.

حرف همان واژه‌های وظیفه دار دستوری است که طبقه بسته‌ای را تشکیل می‌دهد. ولی مقوله اسم شامل ضمیر، که دسته بسته‌ای است، و صفت که دسته باز نامحدودی است، و قید که فقط چند نوع آن دسته بسته‌ای و بقیه دسته بازی است، می‌شود. زبان عربی در صدر اسلام همین دسته بندی واژه‌های ارسطو را تقلید کرد، و سالهاست که آنرا پذیرفته است، بفکر کسی هم‌خطور نکرده است که آن دسته بندی قابل تغییر است.

۳-۴ کمی بعد از ارسطو در مرکز علمی اسکندریه^۱ دانشمندی بنام «دیونیسیوس تراکس» Dionysius Thrax تمام افکار پراکنده‌ای که درباره دستور زبان یونانی وجود داشت در کتاب کوچکی بنام «هنر دستور زبان The Art of Grammar» که فقط چهارصد سطر بود در یک قرن قبل از میلاد مسیح گردآوری کرد. همین کتاب چهارصد سطر است که عملاً تنظیم دستور و کارهای تعداد زیادی از دستوردانان اروپا و آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است. در کتاب «هنر دستور زبان» واژه‌ها به هشت گروه دسته بندی شده‌اند که عبارتند از:

۱- onoma اسم شخص یا چیزی ۲- rhêma عمل یا عملیات ۳- metoche وجه وصفی که توصیفگر اسم یا فعل است ۴- arthron حرف تعریف ۵- antonymia ضمیر ۶- prothesis حرف اضافه ۷- epirrêma قید ۸- syndesmos حرف ربط^۲ «دیونیسیوس تراکس» هر کدام از اینها را بطریقی تعریف نموده در جمله بکار برده بود. توجه زیادی هم به حرف و هجا کرده بود. زیرا برای «تراکس» و معاصرین او مطالعه زبان فقط مطالعه زبان نوشتاری بود. و دستور زبان: «قراردادهائی بود که نویسندگان بزرگ ایجاد کرده بودند» یونانی‌ها برای مطالعه زبان در دنیا اولین اصطلاحاتی را که برای بحث این موضوع لازم بود بوجود آوردند.

1- Alexandria

2- Robins, R.H. A Short History of Linguistics, Indiana University Press Bloomington & London 1970 p. 57

3- Robins, R.H. A Short History of Linguistics. Indiana University Press Bloomington & London 1970 p. 33

آنها عملاً تجزیه و تحلیل نوشتاری گفتار بشری را بوجود آوردند که یکی از مشخصات اصلی بررسی و ارزشیابی دستور زبانی است و بالاخره این تئوری را بوجود آوردند که منطق قابل قبول و کلی زبان برای بشرو وجود دارد تا برای بیان مفاهیم دنبال کند.

۴-۴ در مطالب زبان شناسی رومی ها^۱ مانند سایر امور دانش و فرهنگ از یونانی ها تقلید میکردند. بعضی از رومی ها مانند «ژولیوس سزار»^۲ و برخی از دانشمندان معانی بیان از قبیل «کوینتیلیان»^۳ این مسئله را مطرح کردند که دانشمندان زبان تا چه حد میتوانند قوانینی برای منطق زبان بگذارند که از آنچه اکثر گویندگان آن زبان بکار میبرند، متفاوت باشد. این شکاف بین قوانین دانشمندان و کاربرد معمولی زبان بقدری عمیق شد که زبان لاتین ادبیات کلاسیک و زبان لاتین عامیانه^۴ بوجود آمد. منظور از زبان لاتین عامیانه زبانی بود که توده عوام مردم روم به آن حرف می زدند هنوز تمام کتابهایی که راجع به دستور زبان نوشته می شد تحت تأثیر دستور زبان «تراکس» درباره زبان یونانی بود. اولین دستور زبان لاتین توسط «مارکوس وارو»^۵ در قرن اول میلادی نوشته شد. در قرن ششم میلادی «پریسیان»^۶ کتاب دستور زبانی نوشت که هیچده جلد آن راجع به انواع واژه و دو جلد آن راجع به نحو بود. این کتاب در تمام قرون وسطی، یعنی در موقعی که زبان لاتین زبان بین المللی دانشمندان بود، دستور زبانی بود، که هر دانشمندی میباید نوشته هایش را بر طبق قواعد آن بنویسد. قابل توجه است که در بعضی موارد انواع واژه ها بطور مفهوم در حالات مختلف تعریف شده شده بودند (در مورد اسم و فعل)، و در برخی دیگر بر حسب عمل آنها در سایر انواع واژه تعریف شده بودند (در مورد حرف اضافه و حرف ربط). دستور دانان رومی دریافتند که مجبورند انواع واژه ها را برای زبان لاتین تعدیل کنند. زبان لاتین حرف تعریف نداشت، ولی چون یونانی ها گفته بودند که زبانی قابل احترام است که هشت نوع واژه داشته باشد، دستور دانان رومی «اصوات» را بجای حرف تعریف قرار دادند و هشت نوع واژه آنها بدین ترتیب شد،

۱- Nomen اسم ۲- Verbum فعل ۳- Participium وجه وصفی یا صفت
۴- Praeposito حرف اضافه ۵- Interiecto اصوات ۶- Coniunctio حرف ربط
۷- Pronomen ضمیر ۸- Adverbium قید^۷. رومی ها هم می باید فهرست کاملی از تصریفات هر یک از انواع واژه ها را تهیه کرده دسته بندی کنند. برای ایشان پسوندهای

1- Robins, Ibid. p.p. 45 to 65

3- Julius Caesar 4- Quintilian 5- Vulgar Latin

6- Marcus Varro 7- Priscian

3- Robins, R.H. A Short History of Linguistics, Indiana University Press Bloomington & London 1970 p. 56

صرف اسم و صرف فعل در بر دارنده حکم بود. زیرا پسوندهای تصریفی قسمتی از معنای اکثر واژه‌ها را تشکیل میداد. مثلاً پسوندی که به آخر اسم اضافه می‌شد نشان میداد که آیا اسم در در حالت فاعلی^۱ اضافی (ملکی)^۲ مفعول صریحی^۳ مفعول غیر صریحی^۴ وسیله انجام عمل^۵ و یا در حالت منادا^۶ بود. افعال ده‌ها پسوند صرفی داشتند و هر پسوندی ترکیبی از وجه فعل- زمان فعل- شخص- و تعداد فاعل بود.

پسوندهای تصریفی هم باید دسته‌بندی شده تعریف شوند. قوانینی هم می‌باید برای استعمال هر دسته وضع شده، استثناءها را ذکر کنند. در زبان لاتین ترتیب واژه‌ها در جمله نسبتاً کم اهمیت بود. زیرا عناصر اسمی و فعلی با پسوند هائی که داشتند برای رسانیدن حالت و عملشان نشانه‌دار بودند. رومی‌ها به یونانی‌ها بخاطر ایجاد قوانین دستور زبان احترام می‌گذاشتند. این کار با توسعه امپراطوری روم و بعدها با توسعه کلیسا در تمام اروپا گسترش یافت. چون در تمام قرون وسطی زبان لاتین زبان دانش کلیسایی و ادبیات بود، زبانهای بومی یا زبانهای توده مردم قوانینی جزء کاربرد رسوم نداشتند. این زبانها از ریشه لاتین بودند و با ایجاد حس ملیت هر کشوری احساس میکرد که نیاز به دستور ادبیانه و فاضلانهای برای زبانش دارد. خیلی آسان بود که این زبانها را مناسب قالب ادبیات کلاسیک یونان و لاتین نمایند. دانشمندان تا کید زیادی بر منطق و بحث منظم کرده بودند، لذا قوانین دستور زبان وقتی معتبر می‌شد که پیرو منطق باشد. ولی کسانی که این قوانین را برای این زبانها درست کردند آنها را پیرو اصول و منطقی که بوسیله دانشمندان لاتین تنظیم شده بود نمودند و به منطق یا سیستمی که بعنوان قسمتی از این زبانها توسعه یافته بود ابداً توجه ننمودند. در دوره رنسانس هم مردم کشورهای مختلف اروپا احترام زیادی به ادبیات و هنر کلاسیک می‌گذاشتند. طبیعی بود که بفکر کسی خطور نکرد که دسته بندی واژه‌ها را تغییر دهد. واضح است که در این دوره هم دستور زبان برای هر یک از زبانهای اروپا همان دستور زبان تجویزی بر حسب دستور زبان لاتین بود.

۴-۵ «سرویلیام جونز» (۱۷۴۶-۱۷۹۴) در سال ۱۷۷۱ کتاب دستور زبان فارسی^۷ را نوشت و در سال ۱۷۸۹ کتاب «ساکونتلا»^۸ را که کالی داسا^۹ به زبان سانسکریت نوشته بود ب زبان انگلیسی ترجمه نمود و بدین ترتیب تشابه واژه‌های «سانسکریت» و فارسی را بازبانهای اروپا نشان داد. این تشابه عقیده دستور نویسندگان را به سرمشق قرار دادن زبان لاتین قوی‌تر کرد. اغلب زبانهای اروپا حرف تعریف هم داشتند و از طرف دیگر اصوات را هم بعنوان مقوله‌ای پذیرفته بودند. لذا در دسته بندی واژه‌ها گاهی واژه‌ها را به نه

1- Nominative 2- Genitive 3- Accusative

4- Dative 5- Ablative 6- Vocative

7- Jones, Sir William, Grammar of the Persian Language

8- Sakuntala 9- Kalidasa

دسته تقسیم کرده حرف تعریف را مقوله ای جداگانه محسوب میکردند و گاهی هم به هشت دسته تقسیم کرده حرف تعریف را در مقوله صفت ذکر میکردند. علت همین است که در زبان فرانسه و انگلیسی گاهی واژه‌ها را به هشت گروه و گاهی به نه گروه دسته بندی میکنند. این وضع دسته بندی واژه‌ها تا اواسط قرن بیستم بود. از این تاریخ زبان شناسان جدید واژه‌ها را با دید دیگری مورد مطالعه قرار دادند. اولاً واژه‌های دستوری را از واژه‌های قاموسی جدا کردند. ثانیاً متوجه شدند که واحدهای دستوری نمی‌توانند تنها بوسیله صورت یا تنها بر حسب وظیفه بیان شوند.^۱ مثلاً واژه «یکی» یا «يك» را به تنهایی در خارج از جمله نمیتوان تعیین کرد که چه نوع واژه‌ای است. در جمله «آنها یکی شدند» یکی در جایگاه گروه فعلی قرار گرفته است. پس پیشوند فعل است. در جمله: «یکی میگفت دولت اینکار را کرده است» «یکی» در جایگاه فاعل قرار گرفته است. پس واژه دستوری و ضمیر مبهم است. در جمله «يك كتاب ميخواهم» «يك» وابسته پیشرو اسم است و آن اسم در جایگاه مفعول قرار گرفته است، پس «يك» صفت است. در جمله «در آزمون يك گرفتم» «يك» اسم است. چون میتواند هسته گروه اسمی شود. مثلاً کارنامه را نشان داده بگوئیم «در آزمون همین يك را گرفتم». در جمله «شاگردان يك يك آمدند» در اینجا يك واژه نیست بلکه تك واژه است و واژه «يك يك» وابسته پیشرو فعل بوده قید است.

۴-۶ «فریز»^۲ واژه‌های زبان انگلیسی را به چهار دسته تقسیم کرد که سه دسته اول آن واژه‌های دستوری و دسته چهارم واژه‌های قاموسی بودند. بدین ترتیب:

- ۱- واژه‌هایی که وظیفه دستوری دارند. Function Words
- ۲- واژه‌هایی که جانشین میشوند. Substitute Words
- ۳- واژه‌هایی که از لحاظ دستوری توزیع شده‌اند. Grammatically Distributed Words
- ۴- واژه‌های محتوی دار Content Words

۱- واژه‌هایی که وظیفه دستوری دارند بطور عمده نقش‌نما هستند. مانند واژه «را» که وظیفه‌اش نشان دادن مفعول صریح است^۳ یا واژه «آیا» که نشان دهنده پرسش است یا «واژه بند» کسره اضافه «e» که وابسته پی‌رو را به هسته گروه اسمی می‌پیوندد. بطور کلی این دسته از واژه‌ها همان‌هایی هستند که ارسطو تحت عنوان «سیندسموئی»

1- Allen, Robert L. English Grammars & English Grammar Charles Scribner's Sons New York-1972 p. 134

2- Fries, Charles Carpenter. The Structure of English. New York Harcourt, Brace & Company, 1952, Chapter 6

۳- برای نقش دیگر «را» به فصل قید رجوع شود.

آورد و در زبان عربی تحت عنوان حرف آورده شده‌اند. آنها واژه‌هایی هستند که بخودی خود دارای معنا نیستند، بلکه معنای ساختمانی در جمله دارند، همانهایی هستند که «دیونسیوس تراکس» آنها را به دو بخش تقسیم کرد و دسته‌ای را حرف ربط و دسته دیگر را حرف اضافه نامید. در زبان فارسی از این دسته از واژه‌ها برای درست کردن صفت و قید هم استفاده می‌کنیم.

۲- واژه‌های جانشینی شامل ضمایر فاعلی - ضمایر مفعولی - ضمایر اشاره و ضمایر خویش است که جانشین چندین دسته از واژه‌ها میشوند. بطور کلی این دسته هم ضمیر است که در هر زبانی دسته بسته و محدودی از واژه‌های دستوری است.

۳- واژه‌هایی که از لحاظ دستوری توزیع شده‌اند. مانند «برخی» و «بعضی» که نشان‌دهنده محدودیت‌های غیر عادی در توزیع می‌باشند. بطور کلی این دسته، ضمایر مبهم است که باز دسته بسته و محدودی در هر زبانی است. «فریز» تعداد این سه دسته اول واژه‌های دستوری را در زبان انگلیسی در حدود دویست کلمه دانسته است. و در زبان فارسی هم خیلی زیادتر از این نیست.

۴- واژه‌های محتوی دار قسمت اصلی واژه‌گان همگانی و واژگان ویژه هر دانشی را تشکیل می‌دهند. این دسته از واژه‌ها به عنوان ۱- ماده ۲- عمل ۳- توصیف گر مورد بحث قرار می‌گیرند، و بدین ترتیب به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱- اسم ۲- فعل ۳- صفت (توصیف گر اسم) ۴- قید (توصیف گر فعل یا صفت یا قید دیگر)

۴-۷ اکنون به بینیم دستور نویسان در ایران واژه‌های فارسی را چگونه دسته بندی نموده‌اند. چون در بین پیش کسوتان استاد عبدالعظیم قریب مقامی بس ارجمند دارند، از ایشان شروع می‌کنیم. استاد قریب در سال ۱۳۱۶ واژه‌های زبان فارسی امروز را به نه قسم دسته بندی نموده‌اند که عبارتند از ۱- اسم ۲- صفت ۳- کنایه ۴- عدد ۵- فعل ۶- قید ۷- حرف اضافه ۸- حرف ربط ۹- اصوات. چون اسم و صفت و فعل و قید را در دسته بندی «فریز» هم دیدیم و در تمام زبانهای هندواروپائی چهار مقوله مهم است؛ بعلاوه در چهار فصل آینده مفصلاً بحث شده‌اند؛ اکنون جادارد کمی درباره دسته‌های دیگر بحث شود. ایشان کنایه را را این طور تعریف نموده‌اند: «کنایه کلمه‌ای است که معنای آن پوشیده و دانستن آن محتاج به قرینه است آن بر پنج قسم است ۱- ضمیر ۲- اسم اشاره ۳- موصول ۴- مبهمات ۵- ادوات استفهام» سپس ضمیر را چنین تعریف نموده‌اند: «ضمیر کلمه‌ای است که جای اسم را بگیرد و برای رفع تکرار آید». و آنرا به سه دسته ضمیر شخصی - ضمیر اشاره - و ضمیر مشترك تقسیم نموده‌اند. ضمیر اشاره را چنین تعریف کرده‌اند: «ضمیر اشاره آن است که کسی یا چیزی را به اشاره نشان دهد. مانند این و آن» و سپس اشاره نموده‌اند: «این و آن چون با اسم ذکر شود اسم اشاره نامند. مانند این مرد آن کتاب»^۱. تصور میشود که بهتر است «این» و «آن» را در

۱- قریب - عبدالعظیم. دستور زبان فارسی شرکت چاپخانه علمی ۱۳۳۵ ص ۴۴

دو مثال بالا وابسته پیشرو اسم و صفت اشاره دانسته، در قسمت واژه‌های دستوری که وابسته پیشرو اسم می‌شوند مورد بحث قرار داد. موصول را «کلمه‌ای قسمتی از جمله را به قسمت دیگر بپیوندد» دانسته‌اند که برای عاقل و غیر عاقل «که» و برای غیر عاقل «چه» بکار برده می‌شود. شاید بهتر باشد که این را هم ضمیر موصول بنامیم. مبهمات را «کلماتی که کسی یا چیزی را به ابهام نشان دهد» دانسته‌اند و مثال برای مبهمات ساده «هر-کس» دیگری همه-هیچ-این و آن-چند-فلان-بس = بسیار مردم» و برای مبهمات مرکب «هر کس-فلان کس-همه کس-هیچکس-هیچیک-هیچکدام-این یک-آن یک» را ذکر نموده‌اند، و سپس باینش زبان شناسی کامل مرقوم داشته‌اند «آنچه از مبهمات که با اسم گفته شود در حکم صفت باشد و آنچه بجای اسم نشیند در حکم ضمیر است و احکام صفت و ضمیر بر آن جاری است»^۱ و بدین ترتیب دسته‌ای را که وابسته پیشرو اسم می‌شود، صفت مبهم و دسته‌ای را که بجای اسم قرار می‌گیرد، ضمیر مبهم دانسته‌اند، قسمت پنجم کنایه، ادوات استفهام است که اینها هم دسته‌بسته‌ای از واژه‌های دستوری هستند. ولی نقش آنها در جمله متفاوت است. در جمله «که آمد؟» «که؟» ضمیر مبهم فاعلی استفهامی است زیرا جایگاه فاعل را در جمله اشغال کرده است. در جمله «که را دیدید؟» «که؟» ضمیر مبهم مفعولی استفهامی است، زیرا جایگاه مفعول را در جمله اشغال کرده است. «کی؟» «کو؟» واژه‌های دستوری قید زمان و مکان هستند. زیرا در جایگاه ادوات در جمله قرار می‌گیرند. «کجا؟» اگر در جایگاه ادوات در جمله قرار گیرد، واژه دستوری قید مکان است مانند «کجا رفت؟» اگر در جایگاه فاعل یا مفعول قرار گیرد، واژه دستوری اسم استفهامی است. مانند «کجاها رفت؟» «کجاها قشنگ است؟» «کجاها را دیده‌اید؟». «چند؟» اگر وابسته پیشرو اسم باشد واژه دستوری صفت مبهم استفهامی در گروه اسمی است. مانند: «چند روز مانده است؟» و یا واژه دستوری قید مبهم استفهامی در گروه قیدی است. مانند: «چند گوئی؟» «چند روز می‌آئی؟» چون در اینجا چند در جایگاه ادوات قرار گرفته است. اگر «چند» تنها بکار برده شود، واژه دستوری قید کمیت استفهامی است مانند، «چند خریدی؟» «چند داد؟». «چون؟» که در زبان فارسی امروز بیشتر واژه «چگونه» «چطور؟» بجای آن بکار می‌رود. با قرار گرفتن در جایگاه ادوات واژه دستوری قید چگونگی است مانند: «چون آمدی؟». «چرا؟» با قرار گرفتن در جایگاه ادوات واژه دستوری قید علت است و با قرار گرفتن در جایگاه فاعل، یا هسته گروه اسمی و واژه دستوری اسم استفهامی است. مانند: «این چراهای تو دلیلی هم دارد؟». «کدام؟» اگر تنها بکار برده شود، واژه دستوری ضمیر استفهامی است. مانند: «کدام برنده شد؟» «کدام هارا می‌خواهید؟» اگر وابسته پیشرو اسم باشد و در جایگاه ادوات قرار بگیرد، واژه دستوری قید استفهامی است. مانند: «کدام روز می‌آیید؟» «کدام شهر می‌روید؟» اگر در جایگاه فاعل یا مفعول قرار بگیرد، واژه دستوری

۱- قریب - عبدالعظیم. دستور زبان فارسی شرکت چاپخانه علمی ۱۳۳۵ ص ۶۰

صفت استفهامی است. مانند: «کدام روز خوب است؟» «کدام روز را دوست دارید؟». «مگر؟» «هیچ؟» اگر وابسته پیشرو فعل باشند، چیزی بیش از حرف استفهامی «آیا؟» نیستند. با این تفاوت که «مگر» نفی جمله قبلی را می‌رساند. مانند: «مگر نمیدانی؟» «هیچ میدانی؟» بنظر میرسد که بهتر است بجای کنایه، مقوله ضمیر یا واژه‌های جانشینی را ذکر کرده ابهام یا کنایه را برای صنایع بدیع و علم معانی و بیان نگاه داریم.

مقوله دیگری که استاد قریب نام برده مقوله عدد است. عدد در روی محور هم نشینی هم جایگاه اسم را اشتغال می‌کند. مانند: «آن دو بهترند» و هم وابسته پیشرو اسم شده جایگاه صفت را اشتغال می‌کند. مانند: «این دو کتاب را بردار» و هم برای ساختن قید بکار می‌رود. مانند: «یک یک بردار».

مقوله حرف اضافه و حرف ربط و اصوات را هم میتوان تحت عنوان واژه‌های وظیفه دار یا حرف، مورد مطالعه قرار داد. «اصوات واژه‌هایی هستند که در بیان احساس بکار می‌رود. اصوات اصلی، حروفی است که بیشتر از یک هجا ساخته شده و از نخست در بیان احساس بکار رفته است»^۱ مانند: به به! برای ستایش (تحسین) و ه! برای شگفت (تعجب) ه! برای آگاهانیدن (تنبيه) آخ! برای غم‌خواری (تأسف) آه! برای ناخوش آیندی (نفرت) آخ! آخ! برای درد. ای! برای آوا دادن (ندا) ها! برای ریشخند (استهزاء). تمام اینها چیزی بیش از واژه‌های وظیفه دار دستوری یعنی حرف نیستند. دستور نویس دیگری «اصوات یا آواها را به سه دسته ۱- ندا ۲- آواهایی که حیوانات ادا میکنند یا از اشیاء شنیده می‌شود ۳- کلماتی که دلالت بر یکی از احساسات طبیعی انسان نماید»^۲ تقسیم نموده است. اصواتی که تحت عنوان ندا آورده شده اند همگی حرف هستند. آواهایی که حیوانات ادا میکنند و یا از اشیاء شنیده می‌شود، اسامی شفافی هستند که عیناً صدای طبیعت است^۳ دربارهٔ دسته سوم باید گفت اگر واژه‌ای که از اصوات می‌پندارند حذف شود ساختمان جمله بهم میریزد آن واژه، اسم بوده و یکی از اجزاء جمله است و اگر حذف شود تأثیری در جمله ندارد آن واژه، واژه‌ای است که کاریک جمله را انجام میدهد و جمله محذوف یا elliptical sentence است^۴ مانند: «افسوس! اورفت» که در زیر ساخت آن «افسوس می‌خورم». «اورفت» وجود دارد.

۱- خطیب رهبر- سیدخلیل «تحقیق تاریخی و زبان‌شناسی درباره معانی و طرز بکاربردن حروف اضافه و حرف ربط و اصوات در ادبیات فارسی و تحول تاریخی آنها از دوره باستانی تا به امروز» - ۱۳۳۶ ص ۴۶۴

۲- همایون فرخ - عبدالرحیم دستور جامع فارسی موسسه مطبوعاتی علمی ۱۳۳۹ ص ۸۵
۸۱۳ و ۸۲۱.

3- Ullmann, Stephen. Semantics. Oxford Basil Blackwell, 1964, Chapter 4 "Transparent & Opaque Words".

4- Moulton, William G. A Linguistic Guide to Language Learning. The Modern Language Association of America 1866 p 67.

فصل پنجم

اسم

۵-۱ همانطوریکه قبلاً دیدیم، منطق زیربنای دسته‌بندی واژه‌ها را دربرگرفته بود به مصداق مفهومی که انجام‌دهنده عملی بود، یا عملی بر آن انجام میگرفت، یادآورنده حالتی بود، اسم میگفتند. بعدها، دسته‌بسته و محدودی از آنرا که واژه‌های جانشینی بودند تحت عنوان ضمیر از آن جدا نموده، جداگانه مورد مطالعه قرار دادند. ولی بهر حال آنچه از لحاظ نحوی راجع به اسم صادق بود، درباره ضمیر هم، صادق میکرد.

گفتیم اسم مصداق مفهومی بود، اگر این مفهوم جوهر بود، به آن اسم ذات میگفتند اگر این مفهوم عرض بود، آنرا اسم معنا می‌نامیدند. اگر این مفهوم جوهری بود که فرد مشخصی را می‌نمایاند، اسم خاص نامیده می‌شد، و گرنه اسم عام بود. اگر این جوهر افرادی را شامل می‌شد، به آن اسم جمع می‌گفتند، اگر جنس را نشان میداد، آنرا اسم جنس مینامیدند بعبارت دیگر اسم ذات مادی بود. اسم چیزی بود که بوسیله چندتا یا همگی حواس پنج گانه آن روزگار قابل درک بود. اسامی معنا چیزهائی میبودند که بخودی خود وجود نداشتند^۲ و تنها بوسیله عواطف و احساسات و هوش و خرد قابل درک بودند^۳

۱- حواس ده گانه امروز عبارتند از: ۱- حس بینائی ۲- حس شنوائی ۳- حس بویائی ۴- حس چشیدن ۵- حس تعادل ۶- حس درونی عام ۷- حس مقایست در برابر تألمات و نشان دادن عکس العمل ۸- حس فشار یا حس سبک و سنگینی ۹- حس سردی و گرمی ۱۰- حس زبری و درشتی - نرمی و سفتی و تشخیص شکل.

۲- قریب-عبدالمعظم. دستور زبان فارسی شرکت چاپخانه علمی تهران ۱۳۳۵ ص ۱۵

۳- همایون فرخ-عبدالرحیم. دستور جامع فارسی مؤسسه مطبوعاتی علمی تهران ۱۳۳۹

صفحه ۴۶.

با پیشرفت علوم و تئوری‌های تازه دربارهٔ ماده و ضد ماده - نور - صوت - الکتروسیسته و بالاخره فضای لایتناهی مشکل است مرز قاطعی بین اسم ذات و اسم معنا گذاشت. فعلا اسم ذات و معنا بشکل میزانی است که يك طرف آن اسامی كاملا ذات و طرف دیگر اسامی كاملا معنا قرار دارند. اسامی که مبهم هستند در وسط قرار میگیرند. ملاك تشخیص، رز آنها بیشتر ذهنی است تا عینی و عقاید خداشناسی - دینی - روانشناسی و علمی ما در تعیین مرز آنها مؤثر است. مثلاً: خدا - بهشت - جهنم - نیرو - کار - شتاب - صوت - حرکت - نور - الکتروسیسته - رادیو اکتیو - یوتیه - جن - پری - فرشته - سراب اسم ذات هستند یا اسم معنا؟

۵-۲ ساختمان واجی کوچکترین اسمها - کوچکترین اسمها ممکن است از يك همخوان و يك واكه درست شده باشند (۲) مانند: به - بو - پا - رو - جا - خو - مو - جو. و یا از يك واكه و يك همخوان درست شده باشند. مانند: عاج - آش - آب - آر - آز - آس و یا از يك همخوان و يك واكه و يك همخوان درست شده باشند. مانند: تاب - چاپ - خواب - ساز - تار - خار - سر - خر - سگ - شب - توپ - چوب - شیر - تیپ و یا از يك واكه و دو همخوان متوالی درست شده باشند. مانند: عکس - عزم - اخم - اجر - ارز - ارج - ارگ - اشک و یا از يك همخوان و يك واكه و دو همخوان متوالی درست شده باشند. مانند: شست - کسب - رسم - جسم - شمش - سنگ - زنگ - چنگ - چشم - پشم. بدین ترتیب فرمول آنها را میتوان چنین نوشت:

۱- همخوان + واكه - به

۲- واكه + همخوان - آش

۳- همخوان + واكه + همخوان - تاب

۴- واكه + همخوان + همخوان - اسب

۵- همخوان + واكه + همخوان + همخوان - شست

۵-۳ ملاكهای شناسائی اسم - برای شناسائی اسم چهار ملاك وجود دارد که با بکار بردن هر چهار ملاك تعیین هویت اسم آسان می شود. این چهار ملاك عبارتند از: ۱- ملاك آوایی ۲- ملاكهای صرفی ۳- ملاكهای نحوی ۴- ملاكهای قاموسی. اکنون به ترتیب به شرح آنها می پردازیم.

۵-۴ ملاكهای آوایی - ملاكهای آوایی شناسائی اسم عبارتند از: درنگ و تکیه. الف - درنگ - مكث بالقوه مرز نمای اسم است. چون حتی در وسط اسامی مشتق (مانند چینی - تبریزی - دارابی - شاهی - سپاهی - جعفری - حلبی - عباسی - شامی) و یا اسامی

۱- واژه ممکن است تنها از يك واكه درست شده باشد مانند ضمیر او.

۲- چینی نوعی ظرف است. تبریزی نوعی درخت است. دارابی نوعی میوه است. شاهی نوعی سبزی است. سپاهی نوعی سرباز است. جعفری نوعی سبزی است. حلبی نوعی ورقه آهن است. عباسی نوعی گلابی است. شامی نوعی خوراك است.

مرکب (مانند: گلبانگ- شتر گاوپلنگ) نمیتوانم مکث بالقوه داشته باشیم و ایجاد مکث باعث گیجی شنونده می شود.

ب- تکیه- اساساً تکیه موقعی است که بیش از یک هجا داشته باشیم بابتوانیم یکی را برجسته کنیم. ولی همانطوریکه قبلاً دیدیم اسم های تک هجائی هم هست. ولی این اسامی بوسیله گرفتن «واژه بند» کسره اضافه «e» دوهجائی می شوند و از ملاک های آوائی برای تعیین هویت آنها می توان استفاده کرد. این اسامی تک هجائی از دو حال خارج نیستند. یا مختوم به همخوان و یا مختوم به واکه هستند. اگر تنها یک همخوان و یک واکه داشته باشیم اگر واکه کوتاه (a و e و o) باشد، معمولاً این واکه بصورت «ها» غیر ملنظوظ نوشته می شود. مانند: به- مه- که. حال اگر همخوان و اکبر باشد کسره اضافه بصورت «ه» به آن افزوده میشود. مانند: ده- من- زه- من- مه- من- دو- من. در صورتیکه مختوم به واکه بلند (آ-او- ای) باشد کسره اضافه بصورت «ی» تلفظ میشود. مانند: سه- من. در موقع افزودن «واژه بندهای» یاء نکره- یاء وحدت- ضمائر متصل ملکی- و او عطفه ای که o تلفظ شود، مانند سایر موارد مقوله اسم، که تکیه بر روی هجای قبل از این «واژه بندها» قرار می گیرد، در این واژه های تک هجائی هم، تکیه بالطبع بر روی اولین هجای آنها قرار می گیرد. مانند: بهی- دمی- سه ای- زهی- مهی- به اش- زه اش- مه اش- سرو کارش. اما در موقع افزودن یاء اسم معناساز از صفت (بهی) و یا یاء اسم معناساز از اسم ذات (روزی) و یا هاء اسم معناساز از اسم ذات (روزه) و یا هاء اسم ذات ساز از اسم معنا (نامه) تکیه بر روی آخرین هجا قرار می گیرد. مانند: بهی (سلامتی) روزی (رزق) روزه (صوم) و نامه.

۵-۵ ملاک های صرفی تشخیص اسم- در روی محور جانشینی ملاک های صرفی تشخیص اسم عبارتند از افزونه های: الف- «ها» یا «ان» جمع ب- «ی» وحدت ج- «ی» نکره د- کسره معرفه که به اسم افزوده می شوند.

الف- با افزودن «ها» میتوان اسم را به مفهوم جمع بکار برد. خواه اسم خاص باشد خواه عام و خواه معنا باشد. مانند: «آبادها» خراب شده تا «شیرازها» آباد گردد. «یاوری» ها اینجا بودند. «دانش» های بشری در دسترس همه قرار گرفته است. «در این نمودار» «هوش» های حیوانات مختلف سنجیده و نشان داده شده اند. در فارسی امروز تمایلی است که برای جمع فقط «ها» را بکار برند. چون کاربرد «ان» بمراتب کمتر از «ها» است. و «ان» را فقط در موارد زیر بکار می بریم.

۱- برای جانداران مانند اسبان- موران- خران- مردان- زنان- بانوان- هزارستان- بلبلان- وزیران- جادوان (ساحران)

۲- برای برخی از گیاهان و درختان. مانند: رزان- نهالان- گلبنان.

۳- برای برخی از اسامی معنا. مانند: اندوهان- گناهان- غمزگان- سخنان.

- ۴- برای برخی از اسامی طبیعت جاندار، مانند: ستارگان- کوهساران- آخشيجان.
- ۵- برای برخی از صفات مشبیه ای که با اسم ذات مشترك هستند، مانند: دانایان- بینایان- شنوایان .
- ۶- برای برخی از صفاتی که با اسم ذات مشترك هستند، مانند: خوبان- نیکان- بدان- گدایان- نیکویان- سخنگویان- جنگجویان- نیک اندیشان- صاحب دلان- مفسدان- عالمان- روحانیان- فقیران^۱
- ۷- برای برخی از واژه های عربی مانند: سفیران- مأموران.
- ۸- برای برخی از اسم های زمان، مانند: روزان- شبان- روزگاران- ماهان- سالان- بهاران.
- ۹- برای واژه هایی که جمع «ها» آنها با جمع «ان» آنها تفاوت معنایی داشته باشد. مانند: سران (رؤساء) و سرها. پلکان (چندردیف پله) و پله ها. پلکان را میتوان با «هاع» جمع بسته پلکان ها را بکار برد. مانند: «از پلکان ها بالا رفت».
- ۱۰- برای برخی از اعضاء بدن که جفت جفت هستند، مانند: ابروان- گیسوان- زلفان- بازوان- لبان- دیدگان- رخساران- زانوان- انگشتان- رخان^۲. «ات» جمع مؤنث عربی است که در: دهات- باغات- کوهستانات- گمرکات- سفارشات- پیشنهادات- فرمایشات- گزارشات- تلگرافات- شمیرانات- گیلانات- ایلات- ییلاقات- بلوکات بکار برده میشود. «جات» بر حسب واج انتهائی واژه بجای «ات» بکار برده می شود. یعنی اگر واج انتهائی «e» یا واکه بلند «ای» باشد «جات» بجای «ات» بکار برده می شود. مانند: کارخانجات- میوجات- دستجات- سبزیجات- مرباجات- حوالجات- قلعجات- ادویجات- دواجات^۳- رقعجات- عملجات، در تمام این موارد بجز در مورد سران و پلکان «ها» میتواند بجای «ان» «ات» و «جات» بکار برده شود.
- ب- ملاك صرفی دیگر افزودن یاء وحدت است که پس از اسم می آید و از لحاظی شبیه به یاء نکره است که در زیر شرح داده می شود.
- ج- یاء نکره و کسر معرفه مانند حروف تعریف مشخص و غیر مشخص انگلیسی (a و the) هستند که هر وقت آنها را به بینیم باید جستجو کرده اسمی را که موصوف آنها است پیدا کنیم. در زبان فارسی هم همین طور است با این تفاوت که این «واژه بندها» پس از اسم می آیند در صورتیکه اسم موصوف باشد و یک یا چند صفت داشته باشد، کسر معرفه یا یاء نکره به آخرین صفت می پیوندد. مانند: «پادشاه پخته عادل خوش قلب اینجاست»، (کسر

۱- مفسد- صاحب- عالم- روحانی واژه های عربی هستند.

۲- مشکور- محمدجواد. دستور نامه. مؤسسه انتشارات شرق ۱۳۵۱ ص ۲۴

۳- کلمات عربی مختوم به «ا» «جات» بجای «ات» میگیرند:

معرفه) «پادشاه پخته عادل خوش قلبی اینجاست» (یاء نکره)^۱.

۵-۶ ملاک‌های نحوی تشخیص اسم - در روی محور هم‌نشینی ملاک‌های نحوی تشخیص اسم عبارتند از : الف - مرجع ضمیر قرار گرفتن ب - مطابقه کردن ج - هسته گروه اسمی شدن،

الف - مرجع ضمیر قرار گرفتن - فقط اسم میتواند مرجع ضمیر قرار بگیرد و مقوله‌های دیگر نمیتوانند مرجع ضمیر واقع شوند.

ب - مطابقه - اگر اسم فاعل باشد از لحاظ شخص - مفرد و جمع ، فعل با آن مطابقه میکند، اگرچه در مورد اسامی جمع بی‌جان امکان آوردن فعل مفرد هم ، برای آنها هست و افعال ناقصی داریم که از لحاظ شخص - مفرد و جمع بدون تغییر می‌مانند ولی همانطوریکه بعداً خواهیم دید آنها را برای درست کردن مجهول و قید چگونگی بکار می‌بریم.

ج - هسته گروه اسمی - ملاک مهم شناسائی اسم ساختن گروه اسمی است. زیرا فقط اسم یا ضمیر می‌توانند هسته گروه اسمی شده وابسته‌های پیشرو و پیرو بگیرند. امکان گرفتن این وابسته‌ها ملاک تعیین‌کننده اسم است.

وابسته‌های پیشروی که اسم میتواند بگیرد عبارتند از:

- ۱ - صفات اشاره این - آن - همین - همان.
- ۲ - صفات مبهم چنین - چنان.
- ۳ - صفات استفهامی کدام؟ - چه؟ - چه نوع؟ - چگونه؟.
- ۴ - صفات توزیعی هر - برخی - بعضی - همه - هیچ - خیلی - هیچ گونه - همه نوع - هر کدام - هر گونه - همه گونه - هر چه - هر نوع - کمی - اندکی.
- ۵ - اعداد ترتیبی.
- ۶ - صفات عالی
- ۷ - اعداد مبهم مانند: چند
- ۸ - اعداد اصلی با دسته بسته معدود آن که بستگی به زیر طبقه اسم دارد، بدین ترتیب :

- ۱ - نفر برای انسان.
- ۲ - رأس برای حیوانات بزرگ.
- ۳ - قبضه برای شمشیر - تفنگ - مسلسل - خمپاره انداز.
- ۴ - عراده برای توپ - تانک - زره پوش.
- ۵ - فروند برای کشتی - هواپیما.

۱ - از زبان های هند و اروپائی در زبان سوئدی هم حرف تعریف معرفه و نکره پس از موصوف می‌آید.

- ۶- زنجیر برای قیل.
- ۷- حلقه برای چاه- انگشتر.
- ۸- شماره برای روزنامه - تلفون.
- ۹- جلد برای کتاب.
- ۱۰- دستگاه برای آپارتمان- اتومبیل- درشکه- تلفون- دوچرخه - تاویزیون - یخچال- کولر.
- ۱۱- پارچه برای ده - آبادی.
- ۱۲- باب برای خانه- دکان- مغازه- حجره- رستوران - سوپرمارکت.
- ۱۳- تخته برای قالی- گلیم - جاجیم- قالیچه- فرش- لحاف- تشک- پتو.
- ۱۴- اصله برای درخت- چوب- تیر.
- ۱۵- قطعه برای زمین.
- ۱۶- دانه برای نان.
- ۱۷- هدد برای ظرف - آلات مسی.
- ۱۸- سیخ برای کباب.
- ۱۹- پرس برای غذا.
- ۲۰- قطار برای دسته واگون- دسته شتر.
- ۲۱- رشته برای برق- مروارید- قنات.
- ۲۲- طاقه برای شال- پارچه.
- ۲۳- قواره برای پارچه.
- ۲۴- جفت برای کفش- جوراب- دستکش- کبوتر.
- ۲۵- دست برای ورق- مبل- شش عدد ظرف- لباس دوخته- عمل- دندان مصنوعی- کت- شلوار.
- ۲۶- دوجین برای دوازده عدد.
- ۲۷- دانگ برای قسمت های خانه.
- ۲۸- مشت- بغل- کیلو- من- بار- تن- خروار برای وزن.
- ۲۹- متر- یارد- زرع- کیلومتر- میل- فرسنگ- فرسخ- گره دریائی برای مسافت.
- ۳۰- قاشق- فنجان- لیوان- استکان- بطری- کارتن- برای شیر- قهوه- مایعات.
- ۳۱- قلاده برای حیوانات بسته شده مانند: شیر- بپر- پلنگ - سگ شکاری.
- ۳۲- کلافه برای بسته کاموا- بسته نخ- بسته ریسمان.
- ۳۳- کیسه برای بسته سیمان- بسته گچ- بسته شکر- بسته برنج و آرد.
- ۳۴- دسته برای گل- پاکت- کاغذ.

۳۵- طغرا برای نامه.

۳۶- بدره برای اشرفی.

۳۷- قلم برای یکی از چند چیز در فهرست.

۳۸- گیروانکه برای بسته چای.

۳۹- عدل برای بسته بزرگ پنبه یا برنج.

۴۰- بقچه برای بسته نخ.

۴۱- تا- برای غیر اینها و از شماره ۱ تا ۱۹ بالا

امکان آمدن دویاسه یا چهارتا از وابسته های پیشرو بایکدیگر نیز هست. مانند: «همین سه جلد کتاب» «چه چهارتخته فرشی!» - «همان چندتا یخچال» - «همین اندک نان» - «همان چندتا ارزانترین اتومبیل ها».

وابسته های پیرو اسم ممکن است دستوری و یا قاموسی باشند. وابسته های پیرو دستوری اسم که متصل میشوند، عبارتند از یاء نکره - ضمیره متصل ملکی - و او عطفه ای که تلفظ می شود. به اینها «واژه بند» میگویند و ما قبلا آنها را شرح داده ایم. وابسته پیرو دستوری دیگر ضمایر منفصل ملکی هستند.

وابسته پیرو قاموسی ممکن است اسم یا صفت و یا بند و از گون مرتبه ای باشد. بند و از گون مرتبه، بند یا گروهی است که کار یک واژه را بعنوان وابسته پیرو انجام میدهد که ممکن است با که موصول یا حرف اضافه شروع شده باشد. مانند: «نماینده دانشجویان جایزه گرفت». «نماینده ای از دانشجویان جایزه گرفت». «نماینده ای که دانشجویان انتخاب کرده بودند جایزه گرفت». اگر هسته گروه اسمی مفعول باشد «را» می گیرد. این «را» هم مانند یاء نکره یا کسره معرفه در آخر گروه اسمی می آید. در زبان فارسی تعداد وابسته های پیشرو بیش از چهارتا نیست ولی وابسته های پیرو ممکن است بالغ بر دو برابر آنها گردد. مانند: «همان چندتا بزرگترین «شترگاوپلنگ» اولی را می خواهم «ساعت پنج صبح روز دوشنبه یازده مهرماه سال گذشته را همیشه بیاد دارد.» «ساعت چهار صبح روز یکشنبه چهارم آبان ماه سال گذشته میمون بود.»

۵-۷ ملاک قاموسی شناسائی اسم - برای اسمی جامد ملاک قاموسی وجود ندارد. ولی برای اسمی مشتق و مرکب ملاک های قاموسی وجود دارد که هدف اصلی این کتاب بیان آنها بوده است و با فرمول هایی که ملاحظه خواهید کرد آنها را خواهید شناخت.

۵-۸ تک واژه های مقید تصریفی اسمی.

۱- اسم + ی «نکره» - اسم نکره.

مرد + ی - مردی - هوشی - پنیری - ایرانی - دسته ای.

در اینجا تکیه بر روی آخرین هجای تک واژه آزاد است.

۲- اسم + ها «جمع» ← اسم به مفهوم جمع.
 مرد + ها ← مردها - زن‌ها - هوش‌ها - ایران‌ها - شیرازها .
 در اینجا تکیه بر روی «ها» است و در حالت ندا بر روی اولین هجا قرار می‌گیرد.
 ۳- اسم + ان «جمع» ← اسم به مفهوم جمع.
 گمراه + ان ← گمراهان - گدایان - سخنگویان - ابروان.
 در اینجا تکیه بر روی هجا آخر است. اگر اسم مختوم به واکه بلند «ا» باشد «یان» افزوده می‌شود. مانند: دانایان. اگر مختوم به «ه» غیر ملفوظ باشد «گان» افزوده شده کسره حذف می‌گردد. مانند: مژه ← مژگان.
 اگر اسم مختوم به «او» مخفف «اوینده» باشد یاء در جمع ظاهر می‌شود، مانند: سخنگوینده ← سخنگو - سخنگویان. همچنین اگر اسمی در اصل یاء در انتهایش داشته باشد در جمع یاء ظاهر می‌شود مانند ماهروی ← ماهرو - ماهروی‌ان.
 اگر اسمی مختوم به «ا» باشد va:n «وان» افزوده می‌شود. مانند: زانو ← زانوان. ابرو ← ابروان.

تك واژه‌های مقید اشتقاقی اسمی

۵-۹ پیشوندهای اشتقاقی اسمی.

- (۱) آ + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی ضد اسم ذات اولی را دارد)
 آ + رمیده ← آرامیده - آسوده - آساینده - آرامنده - آرمنده.
- (۲) آ + اسم معنا ← اسم معنا (اغلب معنی ضد اسم معنای اولی را دارد)
 آ + رمیدگی ← آرامیدگی - آرامیدگی - آسودگی - آسایش - آرامش - آرمش.
- (۳) آ + اسم ذات مشترك با صفت توصیفی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی (اغلب معنی ضد اسم و صفت اولی را دارد)
 آ + رام ← آرام - آرمشمند - آرامشمند - آسایشمند - آرامشگر - آسایشگر.
- (۴) آ + اسم ذات ← اسم ذات (با اختلاف جزئی در معنا واژه سبك ادبی را به واژه سبك عادی تبدیل می‌نماید).
 آ + فسرده ← افسرده - افزوده - افشوده - افروزنده - افکنده - افسارنده - افزوننده - افزاینده - افشارنده - افروزاننده - افکننده - افسار - افکن - افزون - افروز - افروزان.
- (۵) آ + اسم معنا ← اسم معنا (با اختلاف جزئی در معنا واژه سبك ادبی را به واژه سبك عادی تبدیل می‌کند).
 آ + فسردهگی ← افسردگی - افزودگی - افشردگی - افروزندگی - افکنندگی - افزایش - افروزش - افشار (توجه به عملیات واج تك واژه‌ای بنمائید).

(۶) + اسم مشترك با صفت توصیفی ← اسم مشترك با صفت توصیفی (با اختلاف جزئی در معنا واژه سبك ادبی را بواژه سبك عادى تبدیل میکنند).

+ فروزمند ← فروزمند - افروزشمند.

(۷) + اسم ذات ← اسم ذات (واژه سبك ادبی را بواژه سبك عادى تبدیل میکنند) + ستاده ← ایستاده.

(۸) + اسم معنا ← اسم معنا (واژه سبك ادبی را بواژه سبك عادى تبدیل میکنند) + ستادگی ← ایستادگی.

(۹) + اسم ذات ← اسم ذات (واژه سبك ادبی را به واژه سبك عادى تبدیل میکنند) + فتاده ← افتاده.

o + feta:deh → ofta:deh

(۱۰) + اسم معنا ← اسم معنا (واژه سبك ادبی را به واژه سبك عادى تبدیل میکنند) + فتادگی ← افتادگی (توجه به عملیات واج تک و واژه ای بنمائید)

(۱۱) باز + اسم ذات ← اسم ذات (معنی دوباره را به معنای اسم ذات اولی میدهد) باز + آورنده ← باز آورنده - باز آینده - باز آزرنده - باز آموخته - باز آفروخته.

(۱۲) باز + اسم معنا ← اسم معنا (معنی دوباره را به معنای اسم اولی میدهد) باز + آوردگی ← باز آوردگی - باز آمدگی - باز آموختگی - باز آفرزندگی - باز آزمودگی.

(۱۳) بر + اسم ذات ← اسم ذات (در اصل معنی بالارا به اسم اولی میافزوده است) بر + آساینده ← بر آساینده - بر آشوبنده - بر آغالنده - بر انگیزنده - بر آورنده.

(۱۴) بر + اسم معنا ← اسم معنا (در اصل معنی بالارا به اسم اولی میافزوده است) بر + انگیزش ← بر انگیزش - بر آمیزش - بر آسایش - بر آسودگی - بر آشفتهگی.

(۱۵) پرا + اسم ذات ← اسم ذات (معنی فرا و کاملاً را به اسم اولی میدهد) پرا + گرفته ← پرا گرفته - پرا گیرنده ← پرا گیر.

(۱۶) پرا + اسم معنا ← اسم معنا (معنی فرا یا کاملاً را به معنای اسم معنای اولی میافزاید).

پرا + گیری ← پرا گیری.

(۱۷) پرا + اسم ذات ← اسم ذات (معنی بخش را به معنای اسم اولی میافزاید) پرا + کنده ← پرا کنده - پرا کتنده - پرا کتیده - پرا گندیده.

(۱۸) پرا + اسم معنا ← اسم معنا (معنی بخش را به معنای اسم اولی میافزاید) پرا + کندگی ← پرا کندگی - پرا کنی - پرا کندیدگی.

(۱۹) پس + اسم ذات ← اسم ذات (معنی عقب یا از نو بر سر جای خود ، را به معنای اسم اولی میافزاید).

پس + آورنده ← پس آورنده - پس افکننده - پس اندازنده - پس آینده - پس آمده - پس آورده
پس استاده - پس افتاده - پس افکنده - پس استده - پس انداخته .

(۲۰) پیش + اسم ذات ← اسم ذات (معنی جلو را به معنای اسم اولی میافزاید)

پیش + آورده ← پیش آورده - پیش آمده - پیش افتاده .

(۲۱) پیش + اسم معنا ← اسم معنا (معنی جلو را به معنای اسم اولی میافزاید)

پیش + افتادگی ← پیش افتادگی - پیش آمدگی - پیش گرفتگی .

(۲۲) پیش + ستاک ماضی ← اسم معنا .

پیش + نهاد ← پیشنهاد - پیش خرید .

(۲۳) پیش + ستاک مضارع ← اسم معنا .

پیش + فروش ← پیش فروش - پیش خر - پیش کش

(۲۴) پی + اسم ذات ← اسم ذات (معنی تاب و مقاومت را به معنای اسم اولی

میافزاید)

پی + آورده ← پی آورده - پی آورنده - پی برنده **borandeh** - پی ریخته - پی افکنده .

(۲۵) پی + اسم معنا ← اسم معنا (معنی تاب و مقاومت را به معنای اسم اولی

میافزاید)

پی + آوردگی ← پی آوردگی - پی افکنده .

(۲۶) در + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی بیرون را به معنای اسم اولی

میافزاید)

در + آورنده ← در آورنده - در آورده - در آویخته - در آویزنده - درآموزنده

(۲۷) در + اسم معنا ← اسم معنا (اغلب معنی بیرون را به معنای اسم اولی

میافزاید)

در + ایستادگی ← در ایستادگی - در آمیختگی - در آویختگی - در گرفتگی - درماندگی

(۲۸) سر + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی پایان یا ناگهان را به معنای اسم اولی

میافزاید)

سر + آورنده ← سر آورنده - سرکننده - سردهنده - سر داده - سر کرده - سر آورده

(۲۹) سر + اسم معنا ← اسم معنا (اغلب معنی پایان یا ناگهان را به معنای اسم اولی

میافزاید)

سر + آمدگی ← سر آمدگی - سر آوردگی - سر دادگی - سر در آوردگی .

(۳۰) فرا + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی پیش را به معنای اسم اولی

میافزاید)

فرا + آورده ← فراآورده - فراآمده - فراگرفته - فراگماشته - فرانهاده .
(۳۱) فرا + اسم معنا ← اسم معنی (اغلب معنی پیش را بمعنای اسم اولی میافزاید)

فرا + آوردگی ← فراآورده - فراآمدگی - فرارسیدگی - فراافکندگی -
فرابردگی .
(۳۲) فرو + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی پائین را بمعنای اسم اولی میافزاید)

فرو + مانده ← فرومانده - فروآورنده - فروافکننده - فروریزنده - فروگذارنده .
(۳۳) فرو + اسم معنا ← اسم معنا (اغلب معنی پائین را بمعنای اسم اولی میافزاید)

فرو + آمدگی ← فروآمدگی - فروآورده - فروبردگی - فروماندگی .
فروریختگی .

(۳۴) وا + اسم ذات ← اسم ذات (معنی دوباره را بمعنای اسم اولی میافزاید)
وا + بوسیده ← وابوسیده - واجنبانیده - وایافته - واخواسته - واخوانده .
(۳۵) وا + اسم معنا ← اسم معنا (معنی دوباره را بمعنای اسم اولی میافزاید)
وا + رسیدگی ← وارسیدگی - واگشتگی - واشناختگی - واگریختگی -
واکوفتگی .

(۳۶) وا + ستاک ماضی ← اسم معنا .
وا + خواست ← واخواست .
(۳۷) وا + ستاک مضارع ← اسم معنا .
وا + چسب ← واچسب .
(۳۸) وا + اسم ذات ← اسم ذات (اغلب معنی ضد و عکس معنای اسم اولی را میدهد)

وا + ریخته ← واریخته - واریده - واکرده - واداده .
(۳۹) وا + اسم معنا ← اسم معنا (اغلب معنی ضد و عکس معنای اسم اولی را میدهد)

وا + کنش ← واکنش - وادادگی - واریدگی - واکردگی .
(۴۰) وا + ستاک مضارع ← اسم معنا (معنی ضد و عکس اسم اولی را میدهد)
وا + ریز ← واریز - واگرد .
(۴۱) ور + اسم ذات ← اسم ذات (معنی بر - جدا - ناگهان را بمعنای اسم اولی میافزاید)

ور + آمده ← ورآمده - ورآورده - وراقتاده - ورانداخته - ورپریده - وورفته
ورکشانده - ورانداژنده - ورآورنده - ورشکسته.

(۴۲) ور + اسم معنا ← اسم معنا (معنی بر- جدا- ناگهان را بمعنای اسم اولی
میافزاید)

ور + آمدگی ← ورآمدگی - ورآوردگی - وراقتادگی - ورپریدگی -
ورشکستگی

(۴۳) نا + اسم معنا (اسم ذات + ی اسم معنا ساز) ← اسم ذات (معنی بوسیله
ازدواج و غیر واقعی رامیدهد)

نا + پدری ← ناپدری - نامادری - نافرزندی.

(۴۴) نا + اسم معنا (اسم ذات + ی اسم معنا ساز از اسم ذات) ← اسم ذات (معنی
از طرف یکی از والدین را میدهد)

نا + خواهری ← ناخواهری - نابرداری - ناتنی.

(۴۵) هم + اسم ذات ← اسم ذات

هم + شاگرد ← هم شاگرد

(۴۶) هم + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی

هم + درد ← هم درد

(۴۷) هم + پسوند ← اسم ذات

هم + گن ← هم گن - همگین

۵-۱۰ پسوندهای اشتقاقی اسمی

(۱) اسم ذات + ه ← اسم ذات (شبیه به اسم ذات اولی)

پای + ه ← پایه - زبانه (زبانۀ کفش) - پشته - تنه - روده - شاخه - دماغه

پوزه - مشتۀ - شیره - پیکره - تیغه (دیوار نازک)

(۲) اسم ذات + ه ← اسم معنا

روز + ه ← روزه - نشانه - کمانه - لبه - گوشه - میانه.

(۳) اسم معنا + ه ← اسم ذات

نام + ه ← نامۀ

(۴) صفت + ه ← اسم ذات (ماهیت آن اسم، دارای آن صفت است)

تلخ + ه ← تلخه (زردآب) - تنگه - ریزه - سبزه (علف) - زرده (زرده تخم مرغ)

سفیده - (سفیده تخم مرغ) - سیاهه (جگر) - خامه - چربه - گرده (قرض نان) - گوده (زمین
کنده شده برای نهال) - بنفشه.

(۵) اسم ذات + ه ← اسم ذات (ماهیت آن، از اسم ذات اولی ساخته شده است)

دود + ه ← دوده - زهره - چوبه - سه‌پایه - چهارتخمه.

(۶) اسم ذات + ه ← اسم ذات (کوچک شده اسم ذات اولی)

بال + ه ← باله (باله‌ماهی) - رویه - دیواره - دانه .

(۷) اسم معنا + ه ← اسم مشترك باصفت.

هرز + ه ← هرزه - واژگونه - وارونه - ستیزه - رنجه .

(۸) ستاك مضارع + ه ← اسم ذات (شخص) مشترك باصفت توصیفی.

بند + ه ← بنده .

(۹) ستاك ماضی + ه ← اسم ذات (چیز) مشترك باصفت توصیفی.

بست + ه ← بسته .

(۱۰) اسم ذات + ستاك مضارع + ه ← اسم ذات (چیز)

رو + بند + ه ← روبنده .

(۱۱) اسم ذات + ك ← اسم ذات (شبیه به اسم ذات اولی)

بادام + ك ← بادامك - بالشتك - زبانك - پیچك - زرك (زورق) - زنبورك (آلت موسیقی است) - سگك - مگسك - كاردك - كلاهك - خرك - پستانك

(۱۲) اسم عربی + ك ← اسم ذات (شبیه به اسم ذات اولی)

رقاص + ك ← رقاصك - شمعك - شیخك - عروسك - یتیمك (خوراکی است)

(۱۳) اسم ذات + ك ← اسم ذات (کوچک شده)

تخم + ك ← تخمك - تیرك - شاخك - پسرک - پستانك - دخترک.

(۱۴) اسم عربی + ك ← اسم ذات (کوچک شده)

طفل + ك ← طفلك - طبلك - كفشك - شمعك - ساعتك - مراضك

(۱۵) صفت + ك ← اسم ذات (دارنده آن صفت)

كج + ك ← كجك (آهن سرکج) - شب‌خیزك (ترتیزك) - گردك (نان گرد)

(۱۶) صفت + ك ← اسم ذات (بوسیله آن صفت بوجود آمده است)

گرم + ك ← گرمك.

(۱۷) اسم ذات + ی ← اسم معنا

روز + ی ← روزی - مردی

در اینجا تکیه بر روی تك واژه مقید اسم معنا ساز است .

(۱۸) اسم مشترك باصفت توصیفی + ی ← اسم معنا.

جوانمرد + ی ← جوانمردی .

در اینجا تکیه بر روی تـکـ واژه مقید اسم معنا ساز است.

(۱۹) اسم عربی + ی ← اسم معنا .

حيوان + ی ← حیوانی - نباتی - جمادی.

در اینجا تکیه بر روی تـکـ واژه مقید اسم معنا ساز است.

(۲۰) اسم ذات + ی ← نام خانوادگی.

کوه + ی ← کوهی - بیابانی - دشتی.

(۲۱) اسم معنا + ی ← نام خانوادگی

دانش + ی ← دانشی - کوششی - خردی

(۲۲) اسم خاص + ی ← نام خانوادگی

افراسیاب + ی ← افراسیابی - ایرانی - شمیرانی

(۲۳) اسم مکان + ی ← اسم زبان یا گویش.

فارس + ی ← فارسی - چینی - ژاپونی - بنگالی - یزدی - مشهدی.

در صورتیکه اسم مکان مختوم به «ستان» باشد ؛ آن تـکـ واژه مقید قبل از گرفتن یاء

اسم زبان ساز حذف می شود. مانند: بلغاری - مجاری - کردی - لری - هندی - افغانی - ترکی

مگر اینکه تـکـ هجائی و ساخته شده از یـکـ همخوان و یـکـ واکه باشد که در این صورت «ستان»

حذف نمی شود مانند: لهستانی.

(۲۴) اسم مکان + ی ← اسم منسوب مشترک با صفت توصیفی.

ایران + ی ← ایرانی - هندی - چینی.

در صورتیکه اسم مکان مختوم به کسره ای باشد که قبل از آن همخوان بی واک باشد

«وی» افزوده میشود مانند: فرانسوی - در صورتیکه مختوم به i «ای» باشد «چی» به آن

افزوده می شود مانند: پهلوی ← پهلوی چی. یا اگر مختوم به e «ای» باشد و تـکـ هجائی

باشد «از» را افزوده سپس یاء نسبت می افزایند. مانند: ری ← رازی - اگر مختوم به

ve «وه» باشد بجای «ی» «جی» افزوده میشود. مانند: ساوه - ساوه جی - و اگر مختوم به v

« و » باشد «vزی» بجای «ی» افزوده میشود مانند: مرو ← مروزی.

(۲۵) مصدر + ی «لیاقت» ← اسم ذات مشترک با صفت توصیفی.

آوردن + ی ← آوردنی - آسودنی - آمدنی - بوئیدنی - پوشیدنی - بوسیدنی.

(۲۶) مصدر + ی خوراک ساز ← اسم خوراک.

بستن + ی ← بستنی.

(۲۷) مصدر + ی وسیله ساز ← اسم وسیله.

بستن + ی ← بستنی (لنگ حمام)

(۲۸) صفت + ی ← اسم معنا

گرم + ی ← گرمی - سردی - تلخی - شوری - تندی - نرمی - سستی - سفتی

درشتی - خشنی - خوبی - بدی - گشادی - تنگی - کوچکی - بزرگی - نیکی.

- (۲۹) صفت + ۱ ← اسم معنا
گرم + ۱ ← گرما - درازا - پهنا - ژرفا
- (۳۰) - اسم ذات + اندر ← اسم ذات (معنی سببی یعنی بوسیله ازدواج و غیر واقعی میدهد)
- پدر + اندر ← پدر اندر - مادر اندر
- (۳۱) اسم ذات + اندر ← اسم ذات (معنی از طرف یکی از والدین را میدهد)
برادر + اندر ← برادر اندر - خواهر اندر.
- (۳۲) اسم ذات + اویه ← اسم ذات (مانند)
شیر + اویه uye ← شیرویه - ماهویه - مشکویه - سیبویه.
- (۳۳) اسم ذات (شخص) + انه ← اسم ذات (پاداش مادی عمل)
شاگرد + انه ← شاگردانه (پاداش شاگردی کردن)
- (۳۴) اسم ذات (حیوان) + انه ← اسم ذات (نتیجه سود بخش بوجود آمده)
مرغ + انه ← مرغانه (تخم مرغ)
- (۳۵) اسم معنا + آباد ← اسم مکان.
دانش + آباد ← دانش آباد - ستم آباد - مهر آباد - غم آباد.
- (۳۶) اسم عربی + آباد ← اسم مکان.
محنت + آباد ← محنت آباد - قحط آباد - ظلم آباد - عشق آباد.
صالح آباد - مبارك آباد - وحشت آباد.
- (۳۷) صفت + آباد ← اسم مکان.
خرم + آباد ← خرم آباد.
- (۳۸) ستاك مضارع + اك ← اسم ذات (وسیله اجراء فعل)
خور + اك ← خوراك - پوشاك.
- (۳۹) ستاك مضارع + اك ← اسم درد (دارنده عمل فعل)
سوز + اك ← سوزاك.
- (۴۰) اسم ذات + آسا (شبهات) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
شیر + آسا ← شیر آسا - پلنگ آسا - مهر آسا (مانند خورشید) بهشت آسا
- (۴۱) اسم ذات + ال ← اسم معنا (شبیهِ)
دنب + ال ← دنبال
- (۴۲) اسم ذات + ال ← اسم آلت (شبیهِ)
چنگ + ال ← چنگال
- (۴۳) صفت + ال ← اسم مکان (دارنده)

گود + ال ← گوال

(۴۴) ستاك مضارع + ان ← اسم ذات مشترك با صفت وقيد توصیفی

نال + ان ← نالان - ارزان - گریزان - گذران

(۴۵) اسم خاص + ان ← اسم خانواده (نشان دهنده نسب پدری)

اشك + ان ← اشكان - بابكان - قبادان

(۴۶) اسم ذات + ان ← اسم مكان.

گرگ + ان ← گرگان - توران - ایران

(۴۷) اسم زمان + ان ← اسم زمان (هنگام).

بامداد + ان ← بامداران - بهاران - شبان.

(۴۸) ستاك مضارع + a نده ← اسم ذات مشترك با صفت وقيد توصیفی.

پر + a نده ← پرنده - چرنده - خزنده - بنده - گزنده - زننده

(۴۹) اسم معنا + a نده ← اسم ذات مشترك با صفت وقيد توصیفی.

شرم + a نده ← شرمنده - غمنده.

(۵۰) اسم ذات + او (دارندگی همیشگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی (موهن)

کرم + و ← کرمو - ریشو - شکمو - شیشو - مفو.

(۵۱) اسم معنا + او ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی (موهن)

ترس + و ← ترسو - جیغو - غرغرو - جرو - اخمو - پفو.

(۵۲) اسم ذات مشترك با صفت + او ← اسم ذات (موهن)

خیل + و ← خیلو - کجلو - کورو

(۵۳) اسم ذات + او ← اسم ذات (کوچک شده)

پسر + و ← پسرو - خواجو - یارو

(۵۴) صفت + او ← اسم ذات (کوچک شده)

گرد + و ← گردو $gerd + u \rightarrow gerdu$

(۵۵) صفت + او (دارندگی حالتی) ← اسم ذات (اسم وسیله)

تراز + و ← ترازو $tra:z + u \rightarrow tra:zu$

(۵۶) ستاك مضارع + او (دارندگی حالتی) ← اسم ذات

زا + نو ← زائو $za: + u \rightarrow za:u$

(۵۷) اسم ذات + آور (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی

تن + اور ← تناور - دلاور

(۵۸) اسم معنا + آور ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی

نام + آور ← نام آور

(۵۹) صفت + آور ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی
گند + آور ← گندآور

(۶۰) اسم ذات + ایر ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی
دل + ایر ← دلیر

(۶۱) اسم ذات مشترك با صفت توصیفی (معنوی و مادی) + ایزه ← اسم ذات
مشترك با صفت توصیفی (مادی)
پاك + ایزه ← پاکیزه

(۶۲) اسم ذات مشترك با صفت توصیفی (معنوی) + او ← اسم ذات مشترك با
صفت توصیفی (مادی)
نيك + و ← نیکو

(۶۳) ستاك مضارع + e ش ← اسم معنا (عمل)

افزای + e ش ← افزایش - بخشش - گردش - ورزش

(۶۴) ستاك مضارع + e ش ← اسم ذات (وسیله اجراء فعل)

خور + e ش ← خورش - بالش - پذیرش (نامه ای است) - سفارش.

(۶۵) ستاك مضارع + e ش ← اسم معنا (مطالب کسب شده از فعل)

دان + e ش ← دانش

(۶۶) اسم ذات + این ← اسم ذات (ساخته شده از اسم ذات اولی)

پوست + ین ← پوستین

(۶۷) قید زمان / مکان + اینه ← اسم معنا.

پیش + ینه ← پیشینه (سابقه)

(۶۸) اسم ذات + بار (ساحل) ← اسم مکان

جوی + بار ← جویبار - دریا بار - رودبار

(۶۹) اسم منسوب + بار (ساحل) ← اسم مکان

هندو + بار ← هندوبار - زنگیبار - زنگبار

(۷۰) صفت + بار (بمعنی میوه) ← اسم ذات.

خشك + بار ← خشکبار.

(۷۱) اسم معنا + بار (بارنده) ← اسم ذات

رگ + بار ← رگبار (توجه به عملیات واج تك واژه ای بنمائید)

(۷۲) صفت + بار (بارنده) ← اسم ذات.

ریز + بار ← ریزبار (بارانی که دارای دانه های بسیار ریزاست)

(۷۳) اسم ذات + بار (بارنده) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.

- اشك + بار ← اشكبار - خونبار - شكربار - گهربار - آتشبار.
- (۷۴) اسم معنا + بار (بارنده) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی
اندوه + بار ← اندوهبار.
- (۷۵) اسم عربی + بار (بارنده) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی
محنت + بار ← محنتبار - شیطنتبار - شهوتبار.
- (۷۶) اسم ذات + باره (دارندگی شهوت) ← اسم ذات
زن + باره ← زن باره - روسپی باره
- (۷۷) اسم معنا + باره (دارندگی شهوت) ← اسم ذات.
سخن + باره ← سخن باره.
- (۷۸) اسم عربی + باره (دارندگی شهوت) ← اسم ذات.
شهوت + باره ← شهوت باره.
- (۷۹) اسم ذات + باز (دارندگی میل زیاد) ← اسم ذات
گل + باز ← گل باز - کبوتر باز - گاو باز - گردو باز
- (۸۰) اسم ذات + باز (بازنده) ← اسم ذات.
سر + باز ← سر باز
- (۸۱) اسم عربی + باز (دوستدار) ← اسم ذات
رفیق + باز ← رفیق باز - حیل باز - شاهد باز - نظر باز
- (۸۲) اسم ترکی + باز (دوستدار) ← اسم ذات
قاپ + باز ← قاپ باز.
- (۸۳) اسم معنا + باز (دوستدار) ← اسم ذات.
کرشمه + باز ← کرشمه باز - نیرنگ باز
- (۸۴) صفت + باز (دوستدار) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گشاد + باز ← گشاد باز (ولخرج) - پاك باز - ساده باز - خشك باز (پاكباز)
- (۸۵) اسم ذات + بان (نگاهدارنده) ← اسم ذات.
آسیا + بان ← آسیا بان - اشتر بان - در بان - باغبان - باغچه بان.
- (۸۶) اسم معنا + بان (نگاهدارنده) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
راز + بان ← راز بان - سایه بان - مهربان. (به عملیات واج تك واژه ای توجه شود).
- (۸۷) اسم عربی + بان (نگاهدارنده) ← اسم ذات
طلایه + بان ← طلایه بان - قاطر بان
- (۸۸) اسم معنا + بر (برنده) ← اسم ذات
پیغام + بر ← پیغامبر - رنجبر
- (۸۹) اسم ذات + بد (نگهبان) ← اسم ذات (رئیس)

سپاه + بد ← سپاهبد - باربد (رئیس دربار) - گوهربد (خزانه دار) - کهبد (خداوند کوه) -
موبد (رئیس مغها) - هوتخشبد - (رئیس پیشه وران) - هیربد (آموزگار).

(۹۰) اسم ذات + بذ (نگهبان) ← اسم ذات (رئیس)

هوتخش + بذ ← هوتخشبد - جهبد (زرگر)

(۹۱) اسم ذات + بن (بیخ) ← اسم ذات

لاد + بن ← لادبن (پی دیوار) - گلبن - بیدبن - خرما بن

(۹۲) ستاک ماضی + ار ← اسم معنا (عمل)

کرد + ار ← کردار - کشتار - دیدار.

(۹۳) ستاک ماضی + ار ← اسم ذات (فاعل) مشترک با صفت توصیفی.

خرید + ار ← خریدار - خواستار.

(۹۴) ستاک ماضی + ار ← اسم ذات (مفعول) مشترک با صفت توصیفی.

گرفت + ار ← گرفتار.

(۹۵) ستاک ماضی + ار ← اسم معنا (چیز حاصل شده بوسیله عمل فعل)

گفت + ار ← گفتار - نوشتار.

(۹۶) اسم ذات + تاش (بمعنی هم) ← اسم ذات

خواجه + تاش ← خواجه تاش - شهر تاش - بیگ تاش - خیل تاش

این پسوند ترکی است و معادل میشوند «هم» فارسی است.

(۹۷) اسم ذات + چی (دارندگی پیشه) ← اسم ذات (دارنده پیشه)

توپ + چی ← توپچی - گاریچی - شکارچی (این پسوند ترکی است).

(۹۸) اسم معنا + چی (انجام دهنده) ← اسم ذات (انجام دهنده).

تماشا + چی ← تماشاچی.

(۹۹) اسم عربی + چی (دارندگی پیشه) ← اسم ذات (دارنده پیشه)

معدن + چی ← معدنچی - تقلیدچی.

(۱۰۰) اسم روسی + چی (دارندگی پیشه) ← اسم ذات (دارنده پیشه)

گالسکه + چی ← کالسکه چی - درشکه چی.

(۱۰۱) اسم چینی + چی (دارندگی پیشه) ← اسم ذات (دارنده پیشه)

کاغذ + چی ← کاغذچی

(۱۰۲) اسم ذات + چه ← اسم ذات (کوچک شده)

بازار + چه ← بازارچه - کوچه - بند چه (مفصل کوچک)

(۱۰۳) اسم معنا + چه ← اسم معنا (کوچک شده)

تاریخ + چه ← تاریخچه - دیوچه - پریچه.

- (۱۵۴) اسم عربی + چه ← اسم ذات (کوچك شده).
 صندوق + چه ← صندوقچه - یتیمچه (یتیم غوره)
 (۱۵۵) اسم ترکی + چه ← اسم ذات (کوچك شده).
 شاماخ + چه ← شاماخچه (پیش‌بند کوچک) - شاماکچه - قالیچه - بقچه .
 (۱۵۶) اسم ذات + چه ← اسم ذات (شبيه به اسم ذات اولی).
 میخ + چه ← میخچه (میخچه پا) - کمانچه (آلت موسیقی)
 (۱۵۷) اسم معنا (عمل) + چه ← اسم ذات (اسم وسیله انجام عمل)
 بازی + چه ← بازیچه .
 (۱۵۸) اسم عربی + چه ← اسم ذات (ظرف)
 عتبر + چه ← عنبرچه
 (۱۵۹) صفت + چه ← اسم ذات (شخص)
 نو + چه ← نوچه
 (۱۶۰) اسم ذات + خان (کاروانسرا) ← اسم مکان
 شتر + خان ← شترخان
 (۱۶۱) صفت + خان ← اسم مکان
 گرم + خان ← گرمخان
 (۱۶۲) عدد + خوان (بارو - دژ) ← اسم مکان
 هفت + خوان ← هفت خوان
 (۱۶۳) اسم معنا + خن ← اسم مکان
 گل + خن ← گلخن (مکان گل‌انداختن آتش) - باد خن
 (۱۶۴) اسم ذات + خانه ← اسم مکان
 دارو + خانه ← داروخانه - بت خانه - دبیرخانه - کارخانه - گمرک خانه
 (۱۶۵) اسم معنا + خانه ← اسم مکان .
 زور + خانه ← زورخانه - غم خانه - نماز خانه - نواخانه (زندان)
 (۱۶۶) اسم ذات مشترك با صفت توصیفی + خانه ← اسم مکان
 گدا + خانه ← گداخانه - دیوانه خانه
 (۱۶۷) مصدرشینی + خانه ← اسم مکان
 ورزش + خانه ← ورزش خانه
 (۱۶۸) ستاك مضارع + خانه ← اسم مکان
 توان + خانه ← توان خانه (زورخانه)
 (۱۶۹) ستاك ماضی + خانه ← اسم مکان
 بست + خانه ← بست خانه (جای پناهندگی)

- (۱۲۰) صفت + خانه ← اسم مکان .
- سرد + خانه ← سردخانه - گرمخانه - نهان خانه .
- (۱۲۱) اسم عربی + خانه ← اسم مکان
- اسلحه + خانه ← اسلحه خانه - دواخانه - دباغ خانه - سلاح خانه
- (۱۲۲) اسم ترکی + خانه ← اسم مکان
- قور + خانه ← قورخانه - یساول خانه - قاپ خانه - قالی خانه - چاپارخانه
- (۱۲۳) اسم فرانسه / انگلیسی + خانه ← اسم مکان
- کنسول + خانه ← کنسولخانه - پستخانه - موتورخانه - ماشین خانه
- (۱۲۴) اسم روسی + خانه ← اسم مکان .
- گالسگه + خانه ← گالسگه خانه - درشکه خانه - سماورخانه .
- (۱۲۵) اسم چینی + خانه ← اسم مکان
- کاغذ + خانه ← کاغذخانه .
- (۱۲۶) اسم حیوانات + خانه ← اسم مکان (محل نگهداری)
- شتر + خانه ← شترخانه - فیل خانه - کبوترخانه - مورچه خانه .
- (۱۲۷) اسم ذات + خانه ← اسم مکان (اسم اتاق)
- میهمان + خانه ← میهمانخانه .
- (۱۲۸) اسم ذات + سرا ← اسم مکان .
- مهمان + سرا ← مهمانسرا - کاروانسرا - درم سرا (ضرابخانه) - بوستان سرا .
- (۱۲۹) اسم معنا + سرا ← اسم مکان
- هنر + سرا ← هنر سرا .
- (۱۳۰) مصدرشینی + سرا ← اسم مکان
- دانش + سرا ← دانش سرا .
- (۱۳۱) اسم عربی + سرا ← اسم مکان
- ماتم + سرا ← ماتم سرا - عاریت سرا - عشرت سرا - وحشت سرا .
- (۱۳۲) اسم ذات + دان ← اسم ذات (ظرف یا جا)
- آینه + دان ← آئینه دان - آتش دان - کاه دان - نمک دان .
- (۱۳۳) اسم معنا + دان ← اسم ذات (جا)
- غم + دان ← غم دان (دل) - بودان - بویدان - بوسه دان (دهان)
- (۱۳۴) اسم عربی + دان ← اسم ذات (جا)
- ادویه + دان ← ادویه دان - عطردان - قلم دان - غله دان - حب دان
- (۱۳۵) اسم ترکی + دان ← اسم ذات (جا)

یراق + دان ← یراق دان - ساچمه دان
 (۱۳۶) صفت + دان ← اسم جا
 تاریک + دان ← تاریک دان - روشن دان
 (۱۳۷) اسم مکان + دان ← اسم جمع (شامل تمام افرادی که در آن هستند می شود)

خانه + دان ← خانه دان ← خاندان
 (۱۳۸) اسم ذات + لان ← اسم ذات (جا)
 نمک + لان ← نمک لان - سنگ لان .
 (۱۳۹) اسم معنا + لان ← اسم مکان
 اهریمن + لان ← اهریمن لان - دیولان - اهرمن لان
 (۱۴۰) اسم ذات + لاخ ← اسم مکان

آتش + لاخ ← آتش لاخ - سنگ لاخ - رود لاخ - نمک لاخ - رشک لاخ (REŠK)
 (۱۴۱) اسم معنا + لاخ ← اسم مکان
 اهریمن + لاخ ← اهریمن لاخ - اهرمن لاخ - دیول لاخ .
 (۱۴۲) اسم ذات + دانی ← اسم مکان همراه با تحقیر
 خوک + دانی ← خوک دانی - سگ دانی - آشغال دانی - کاه دانی .
 (۱۴۳) اسم معنا + دانی ← اسم مکان توأم با تحقیر .
 هول + دانی ← هول دانی (زندان) - هلف دانی - سول دانی
 (۱۴۴) اسم ذات «اسم عربی + دان» + ی ← اسم ذات شبیه به اسم ذات اولی
 شمع دان + ی ← شمعدانی (گلی شبیه به شمعدان)
 (۱۴۵) اسم ذات + دیس (شباهت) ← اسم ذات (شبیه اسم ذات اولی)
 تن + دیس ← تندیس - خایه دیس (قارچ) - شب دیس (شیدیز) - فرخاردیس
 (۱۴۶) اسم معنا + دیس (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی
 دیو + دیس ← دیو دیس .
 (۱۴۷) اسم عربی + دیس (شباهت) ← اسم ذات (شبیه به اسم ذات اولی)
 طاق + دیس ← طاق دیس (گوژ پشت) - حوردیس .

(۱۴۸) اسم ذات + زار ← اسم مکان
 بادام + زار ← بادام زار - بنفشه زار - پنبه زار - توت زار - چمن زار - لاله زار
 شوره زار - ریگ زار - سبزه زار - شن زار - خارزار - نمک زار - یونجه زار - کشت زار .
 (۱۴۹) اسم معنا + زار ← اسم مکان .
 کرشمه + زار ← کرشمه زار - کارزار (= جنگ) - گره زار - زلف پر گره

- (۱۵۰) اسم عربی + زار ← اسم مکان
 علف + زار ← علفزار - غلهزار - سجدهزار - اسفزار - قحطزار - قیامت
 زار - ناصیهزار .
- (۱۵۱) اسم ذات + سار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گاو + سار ← گاوسار - گرگسار - میشسار .
- (۱۵۲) اسم معنا + سار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 باد + سار ← بادسار .
- (۱۵۳) صفت + سار (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 سبك + سار ← سبکسار .
- (۱۵۴) اسم ذات + سار (پری) ← اسم مکان
 کوه + سار ← کوهسار - کھسار - چشمهسار - خوانسار - سنگسار - سگسار - زاغسار -
 شاخسار - مارسار - مردمسار - نمکسار .
- (۱۵۵) اسم معنا + سار (پری) ← اسم مکان .
 دیو + سار ← دیوسار .
- (۱۵۶) صفت + سار (پری) ← اسم مکان .
 خشك + سار ← خشکسار - زیرك سار .
- (۱۵۷) اسم معنی + سار (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 شرم + سار ← شرمسار .
- (۱۵۸) اسم ذات + سار ← اسم ذات (واژه سبك عادی را به واژه سبك ادبی
 تبدیل می کند) .
 رخ + سار ← رخسار .
- (۱۵۹) اسم ذات + ساره ← اسم ذات (واژه سبك عادی را به واژه سبك ادبی
 تبدیل میکند) .
 رخ + ساره ← رخساره .
- (۱۶۰) اسم ذات + سان (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 بیر + سان ← بیرسان - گرگسان - شیرسان .
- (۱۶۱) اسم معنا + سان (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پری + سان ← پریسان .
- (۱۶۲) عدد + سان (برابری) ← اسم ذات .
 يك + سان ← یکسان .
- (۱۶۳) صفت + هشت ← اسم مکان (بهترین)

- به + eشت ← بهشت.
- (۱۶۴) صفت + eشت ← اسم ذات (بزرگترین)
- مه + eشت ← مهشت.
- (۱۶۵) اسم ذات + سان ← اسم مکان.
- شهر + سان ← شهرسان - شارسان - خارسان - کارسان.
- (۱۶۶) اسم ذات + ستان ← اسم مکان.
- انگور + ستان ← انگورستان - بادامستان - باغستان - خمستان - ریگستان - خارستان - سیستان - توتستان.
- (در این پسوندها توجه به عملیات واج تکواژه‌ای بنمائید).
- (۱۶۷) اسم معنا + ستان ← اسم مکان.
- غم + ستان ← غمستان - تیمارستان (جای غم) - هنرستان - فرهنگستان - نیرنگستان - دیوستان.
- (۱۶۸) اسم عربی + ستان ← اسم مکان.
- قبر + ستان ← قبرستان - ادبستان - قلمستان - کافرستان - محنتستان - لعلستان - طاقستان - قلمهستان - نخلستان.
- (۱۶۹) اسم ذات + ستان ← اسم مکان خاص.
- افغان + ستان ← افغانستان - ازبکستان - تاجیکستان - بلوچستان - ترکستان - عربستان - بلغارستان - لرستان - کردستان - هندوستان.
- (۱۷۰) اسم ذات + سر ← اسم مکان.
- سنگ + سر ← سنگسر - رودسر
- (۱۷۱) صفت + سر ← اسم مکان
- رام + سر ← رامسر - سختسر
- (۱۷۲) صفت + سیر ← اسم مکان.
- گرم + سیر ← گرمسیر - سردسیر.
- (۱۷۳) اسم ذات + شن ← اسم مکان.
- گل + شن ← گلشن.
- (۱۷۴) اسم ذات + فام (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- مشك + فام ← مشکفام - گلفام - نیل فام - فیروزه فام - شیرفام.
- (۱۷۵) اسم عربی + فام (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- عنبر + فام ← عنبرفام - لعل فام - صبح فام.
- (۱۷۶) صفت + فام (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.

- سرخ + فام ← سرخ فام - تیره فام - پیروز فام .
 (۱۷۷) اسم ذات + کار (کارنده) ← اسم ذات .
 گندم + کار ← گندم کار - جو کار - برنج کار - سبزی کار - تریاک کار .
 (۱۷۸) اسم ذات + کار (انجام دهنده عمل) ← اسم ذات .
 سیمان + کار ← سیمان کار - گچ کار - شیشه کار .
 (۱۷۹) اسم عربی + کار (انجام دهنده عمل) ← اسم ذات .
 خیمه + کار ← خیمه کار - خاتم کار .
 (۱۸۰) اسم انگلیسی + کار (انجام دهنده عمل) ← اسم ذات .
 گریس + کار ← گریس کار .
 (۱۸۱) اسم معنا + کار (انجام دهنده عمل) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 بزه + کار ← بزه کار - ترس کار - جادو کار - زیان کار - ستم کار - ستیزه کار - فریب کار - گناهکار - کام کار .
 (۱۸۲) ستاك مضارع + ش + کار (انجام دهنده) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 ساز + ش + کار ← سازش کار - ورزش کار .
 (۱۸۳) صفت + کار (انجام دهنده عمل) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 زیبا + کار ← زیبا کار - خرابکار - خرده کار - راست کار - سپیدکار - سفید کار - سیاه کار - نیکوکار - سیاه کار - بدکار .
 (۱۸۴) صیغه امر + کار ← مقدار عمل انجام شده یا فاعل عمل .
 بستان + کار ← بستانکار - بدهکار - پاکار (از پائیدان) - سپوزکار (از سپوزیدن بمعنای معطل شدن) - ستیزکار .
 (۱۸۵) اسم عربی + کار (انجام دهنده) ← اسم ذات .
 طلب + کار ← طلبکار - طمع کار - ثواب کار - محافظه کار - محکم کار - ملاحظه کار - خدمتکار - خلاف کار - ریاکار - زراعت کار - سقط کار - سماکار - ماهی گیر - جفاکار - صاف کار - صنعت کار - صواب کار (انجام دهنده کار درست) - صیدکار - صیقل کار - عایق کار - غفلت کار - غلط کار - اسراف کار .
 (۱۸۶) قید مکان / زمان + کار (انجام دهنده) ← اسم ذات .
 پیش + کار ← پیشکار .
 (۱۸۷) قید مکان + کار (انجام دهنده) ← اسم معنی .
 پشت + کار ← پشتکار .

- (۱۸۸) اسم ذات + کش ← اسم آلت .
 دست + کش ← دستکش - دودکش .
 (۱۸۹) اسم ذات + کش (کشنده) ← اسم ذات .
 ناو + کش ← ناوه کش .
 (۱۹۰) اسم ذات + کده ← اسم مکان .
 آتش + کده ← آتشکده - آذرکده - آسیاکده - بت کده - خم کده - دهکده -
 گوهر کده - گهر کده - میهمان کده - میخ کده (ضرابخانه)
 (۱۹۱) اسم معنا + کده ← اسم مکان .
 غم + کده ← غمکده - دیو کده - هنر کده .
 (۱۹۲) مصدر شینی + کده ← اسم مکان .
 پرستش + کده ← پرستشکده .
 (۱۹۳) صفت + کده ← اسم مکان .
 روشن + کده ← روشن کده .
 (۱۹۴) اسم عربی + کده ← اسم مکان .
 ادب + کده ← ادبکده - رضوان کده - ماتم کده - محنت کده - نعمت کده -
 فراغت کده .
 (۱۹۵) اسم ذات + گار (دارندگی) ← اسم ذات .
 خداونده + گار ← خداوندگار - خاوندگار .
 (۱۹۶) اسم معنا + گار (دارندگی) ← اسم ذات (چیز) .
 یاد + گار ← یادگار .
 (۱۹۷) صفت + گار (دارندگی) ← اسم ذات (دارنده) .
 پیروز + گار ← پیروزگار .
 (۱۹۸) ستاک مضارع + گار (دارندگی) ← اسم ذات (کننده) .
 آموز + گار ← آموزگار - آمرزگار - سازگار - سپوزگار (معطل کننده)
 (۱۹۹) ستاک ماضی + گار (دارندگی) ← اسم ذات (کننده)
 پرورد + گار ← پروردگار - خواستگار - رستگار - فریفتگار - ماندگار - نمودگار -
 کردگار .
 (۲۰۰) اسم مفعول + گار ← اسم ذات (کننده) .
 آفریده + گار ← آفریده گار .
 (۲۰۱) اسم عربی + گار ← اسم ذات (کننده) .
 خدمت + گار ← خدمتگار .

- (۲۰۲) اسم زمان + گار ← اسم دوره زمان یا طبیعت .
روز + گار ← روزگار .
- (۲۰۳) عدد + گان ← اسم دستگاه .
نیم + گان ← نیم‌گان (کسری) - یگان - دوگان - دهگان - صدگان - هزارگان .
- (۲۰۴) اسم ذات + گان ← اسم دستگاه .
ناوه + گان ← ناوگان - واژگان .
- (۲۰۵) اسم معنا + گان (لیاقت) ← اسم ذات (چیزلایق عمل) .
گرو + گان ← گروگان .
- (۲۰۶) اسم ذات + گان (نسبت) ← اسم ذات (شخص) .
بازار + گان ← بازارگان ← بازرگان - دهگان .
- (۲۰۷) اسم ذات (شخص) + گان (لیاقت) ← اسم ذات مشترك باصفت توصیفی .
شاه + گان ← شاهگان ← شایگان .
- (۲۰۸) اسم ذات (مکان) + گان (نسبت) ← اسم ذات (چیز) مشترك با صفت توصیفی .
راه + گان ← راهگان ← رایگان (درراه افتاده) .
- (۲۰۹) اسم ذات + گان (شباهت) ← اسم ذات (شخص) .
خدای + گان ← خدایگان (مانند خدا)
- (۲۱۰) اسم ذات (شخص) + گان (نسبت) ← اسم منسوب .
گیو + گان ← گیوگان (منسوب به گیو)
- (۲۱۱) اسم زمان (ماه یا روز) + گان (جشن) ← اسم جشن
مهر + گان ← مهرگان (توجه به عملیات واج تک واژه‌ای بنمائید) - آبان‌گان - بهمن‌گان (دوم بهمن) - خردادگان (شش خرداد) - شهریورگان - مردادگان (هفت مرداد) - پروردگان - فروردگان - فرودگان (۵ روز آخر آبان) .
- (۲۱۲) اسم عمل + گان (جشن) ← اسم جشن .
آبریز + گان ← آبریزگان (۱۳ تیرماه)
- (۲۱۳) اسم ذات + گان (میراث) ← اسم ذات (چیز)
مادر + گان ← مادرگان (آنچه از مادر رسیده باشد) - پدرگان (آنچه از پدر رسیده باشد) .
- (۲۱۴) اسم ذات + گاه (مکان) ← اسم مکان .

در + گاه ← درگاه - بن گان - آتش گاه - خوانگاه ← خانقاه - تخت گاه - شکارگاه .

(۲۱۵) اسم ذات (عضو بدن) + گاه (جای بدن) ← اسم ذات (جای بدن).
جگر + گاه ← جگرگاه - سروگاه (جای شاخ) - سرین گاه (کفل) - گردگاه (قلوه گاه) - گردن گاه - کمرگاه - نشیمن گاه .

(۲۱۶) اسم ذات (آلت) + گاه (مکان) ← اسم مکان .
دم + گاه ← دم گاه .

(۲۱۷) اسم ذات مشترك با صفت توصیفی + گاه (مکان) ← اسم مکان.
دزد + گاه ← دزدگاه - گیج گاه - بیمارگاه .

(۲۱۸) اسم ذات (عضو بدن) + گاه ← اسم مجموعه .
دست + گاه ← دستگاه - پایگاه .

(۲۱۹) اسم معنا + گاه (مکان) ← اسم مکان .
آرزو + گاه ← آرزوگاه - درمان گاه .

(۲۲۰) مصدرشینی + گاه (مکان) ← اسم مکان .
آموزش + گاه ← آموزشگاه - دانشگاه - پرورشگاه - ورزشگاه - زایشگاه - پالایشگاه - پرستشگاه - متایشگاه .

(۲۲۱) مصدر + گاه (مکان) ← اسم مکان .

کشتن + گاه ← کشتن گاه - نشستن گاه - گریختن گاه - رستن گاه .

(۲۲۲) ستاك مضارع + گاه (مکان) ← اسم مکان .

خواب + گاه ← خوابگاه - گریزگاه - گذرگاه .

(۲۲۳) ستاك ماضی + گاه (مکان) ← اسم مکان .

خاست + گاه ← خاستگاه (مبدأ) - نشست گاه (مجلس) - گریست گاه

(۲۲۴) اسم عربی + گاه (مکان) ← اسم مکان .

ادب + گاه ← ادبگاه - تکیه گاه - تفریح گاه - روضه گاه - خلوت گاه - حوالتهگاه -

رصدگاه - صیدگاه - جراحت گاه - میعادگاه - میقات گاه .

(۲۲۵) اسم ترکی + گاه (مکان) ← اسم مکان .

کوچ + گاه ← کوچ گاه .

(۲۲۶) قید مکان + گاه (مکان) ← اسم آلت .

زیر + گاه ← زیرگاه (صندلی)

(۲۲۷) صفت + گاه (مکان) ← اسم مکان .

نهان + گاه ← نهانگاه - خرم گاه - تهی گاه - خرگاه (جای بزرگ) .

- (۲۲۸) عدد + گاه (دستگاه موسیقی) ← اسم دستگاه موسیقی .
 دو + گاه ← دوگاه - سه گاه - چهارگاه - پنج گاه .
- (۲۲۹) اسم ذات + گاه (دستگاه موسیقی) ← اسم جزئی ازدستگاه موسیقی .
 گنج + گاه ← گنج گاه .
- (۲۳۰) اسم زمان + گاه (زمان) ← اسم زمان مشترك با قيد زمان .
 بهار + گاه ← بهارگاه - پائیزگاه - زمستان گاه - بامگاه (بامدادان)
- (۲۳۱) اسم ذات + گاه (زمان) ← اسم زمان .
 هاون + گاه ← هاونگاه (موقع درست کردن هوم)
- (۲۳۲) اسم معنا + گاه (زمان) ← اسم زمان .
 فرجام + گاه ← فرجام گاه (روز رستاخیز)
- (۲۳۳) اسم عربی + گاه (زمان) ← اسم زمان مشترك با قيد زمان .
 شام + گاه ← شامگاه - سحرگاه - صبحگاه .
- (۲۳۴) اسم ذات + گر (دارنده پیشه) ← اسم ذات (دارنده پیشه)
 آئینه + گر ← آئینه گر - برزگر - پالان گر - آهنگر - مسگر - رویگر
- (۲۳۵) اسم ذات + گر (انجام دهنده) ← اسم ذات (کننده) .
 آتش + گر ← آتشگر - خورش گر (آشپز) .
- (۲۳۶) اسم معنا + گر (انجام دهنده) ← اسم ذات (کننده) .
 شنا + گر ← شناگر - آشناگر - اندیشه گر - بنیادگر - پرپین گر (دعاخوان برای سگ هار) - پیشه گر - نمازگر - لابه گر - افسونگر - خوگر (معتاد)
- (۲۳۷) قيد زمان / مکان + گر ← اسم ذات (کننده) .
 پیش + گر ← پیشگر (خادم) .
- (۲۳۸) اسم ذات + گون (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 آذر + گون ← آذرگون - آتش گون - آینه گون - آبله گون - بنفشه گون - نیلگون - فاخته گون .
- (۲۳۹) اسم معنا + گون (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 مینو + گون ← مینوگون - مهتاب گون .
- (۲۴۰) اسم عربی + گون (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 صدف + گون ← صدف گون - غراب گون - غالیه گون .
- (۲۴۱) صفت + گون (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 زرد + گون ← زردگون - سبزگون - سرخ گون .
- (۲۴۲) اسم ذات + گن (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گرد + گن ← گردگن - گوشت گن - پرزگن - پژگن (چرکین)

- (۲۴۳) اسم معنا + گن (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
اندوه + گن ← اندوهگن - غمگن - خشمگن - فرم گن (غمگن) - فزگن - (بزهکار)
- (۲۴۴) صفت + گن (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گر + گن ← گرگن (جرب دار) .
- (۲۴۵) ستاك مضارع + گن (دارندگی حالت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- آویز + گن ← آویزگن .
- (۲۴۶) اسم ذات + گین (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گرد + گین ← گردگین - شوخ گین (چرگین)
- (۲۴۷) اسم معنا + گین (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
آزرم + گین ← آزره گین - اندوهگین - خشمگین - شرمگین - فرمگین (غمگین)
- (۲۴۸) هم + گین (نوع) ← اسم معنا .
هم + گین ← همگین .
- (۲۴۹) صفت + گین (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گر + گین ← گرگین (جرب دار)
- (۲۵۰) اسم ذات + آگین (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گوهر + آگین ← گوهر آگین - گهر آگین - گل آگین .
- (۲۵۱) اسم معنا + آگین (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خشم + آگین ← خشم آگین - مهر آگین - درد آگین .
- (۲۵۲) اسم عربی + آگین (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
علم + آگین ← علم آگین - عنبر آگین - کبر آگین - عشوه آگین - طلسم آگین .
- (۲۵۳) اسم ذات + آگن (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گوهر + آگن ← گوهر آگن .
- (۲۵۴) اسم معنا + آگن (پری) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
شرم + آگن ← شرم آگن .
- (۲۵۵) اسم منسوب + گری (غیر قابل تجزیه) ← اسم معنا (پیشه)
میانجی + گری ← میانجی گری - بهائی گری (بهاء عربی است)
- (۲۵۶) اسم معنا + گری (غیر قابل تجزیه) ← اسم معنا (عمل)
چاره + گری ← چاره گری - پیوند گری (خواستگاری) - خوازه گری (خواستاری)
- (۲۵۷) اسم عربی + گری (غیر قابل تجزیه) ← اسم معنا (پیشه)
لابالی + گری ← لابالی گری - مودی گری - صوفی گری .
- (۲۵۸) اسم ترکی + گری (غیر قابل تجزیه) ← اسم معنا (پیشه) .

یاغی + گری ← یاغی گری .
 (۲۵۹) اسم معنا + مان (شباهت) ← اسم جمع (تمام افرادی که بهم پیوستگی دارند) .

دود + مان ← دودمان
 (۲۶۰) صفت + مان (اندیشه) ← صفت .
 شاد + مان ← شادمان .
 (۲۶۱) صفت + مان (لیاقت) ← اسم ذات (شخص) .
 مه + مان ← مهمان .
 (۲۶۲) اسم مکان + مان (بستگی) ← اسم جمع (تمام افرادی که بهم بستگی دارند) .

خانه + مان ← خانمان .
 (۲۶۳) ستاک ماضی + مان ← اسم ذات .
 ساخت + مان ← ساختمان - کشتان .
 (۲۶۴) ستاک مضارع + مان ← اسم معنا .
 زای + مان ← زایمان - سازمان - گایمان .
 (۲۶۵) ستاک مضارع + مان ← اسم ذات (نتیجه بوجود آمده از عمل) .
 ریس + مان ← ریسمان .
 (۲۶۶) صفت + نا ← اسم مکان .
 تنگ + نا ← تنگنا - فراخنا - درازنا - تیزنا .
 (۲۶۷) اسم ذات + مند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پور + مند ← پورمند - سالمند - یارمند - گره‌مند .
 (۲۶۸) اسم معنا + مند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 آبرو + مند ← آبرومند - آزمند - آهومند - گله‌مند - هوشمند - ارجمند - خردمند - اندوهمند .

(۲۶۹) صفت + مند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پیروز + مند ← پیروزمند - شادمند - فیروزمند .
 (۲۷۰) اسم عربی + مند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 اخلاص + مند ← اخلاص‌مند - ثروتمند - حاجتمند - سعادتمند .
 (۲۷۱) اسم ذات + اومند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 تن + اومند ← تنومند - برومند .
 (۲۷۲) اسم معنا + اومند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 دانش + اومند ← دانشومند - خردومند - هشومند - نیازومند .

- (۲۷۳) اسم عربی + اومند (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
حاجت + اومند ← حاجتومند - فضلو مند .
- (۲۷۴) اسم ذات + ون (شباهت) ← اسم ذات .
نار + ون ← نارون - استرون (استر = قاطر) ← سترون .
- (۲۷۵) اسم ذات (چیز پخته شده) + وا ← اسم ذات (شخص سازنده)
نان + وا ← نانوا .
- (۲۷۶) قید مکان/زمان + وا ← اسم ذات (شخص انجام دهنده)
پیش + وا ← پیشوا - پسوا .
- (۲۷۷) اسم ذات + وش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی.
پرستار + وش ← پرستاروش - كودكوش - پرندوش - خوروش - ماهوش - مهوش -
لالهوش - شیروش .
- (۲۷۸) اسم معنا + وش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی.
پری + وش ← پریوش - دیووش - جادوش .
- (۲۷۹) اسم عربی + وش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی.
صدف + وش ← صدفوش - صبحوش - عاشقوش - ابلهوش - حوروش .
- (۲۸۰) صفت + وش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی .
دیوانه + وش ← دیوانهوش - زردوش - آشناوش .
- (۲۸۱) اسم ذات + فش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
گیاه + فش ← گیاهفش - سرهنگفش - گیسوفش .
- (۲۸۲) اسم معنا + فش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
پری + فش ← پریفش - مینوفش - جادوفش - دیوفش .
- (۲۸۳) اسم عربی + فش (مانند) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
صبح + فش ← صبحفش .
- (۲۸۴) اسم ذات + اور ← اسم ذات (دارنده)
گنج + ور ← گنجور (خزانہ دار) - دستور (وزیر) .
- (۲۸۵) اسم معنا + اور ← اسم ذات (دارنده) مشترك با صفت توصیفی.
رنج + ور ← رنجور - مزدور .
- (۲۸۶) اسم عربی + اور ← اسم ذات (دارنده) مشترك با صفت توصیفی.
کیف + ور ← کیفور - غیور .
- (۲۸۷) اسم ذات + وند (دارندگی) ← اسم ذات (دارنده) .
سگ + وند ← سگوند (دارنده سگ) - پولادوند - پیوند (دارای پایه) - خویشاوند
(دارای خویشی) - یاروند - فولادوند - پایوند (پیک) - پاوند (پیک) .

- (۲۸۸) اسم معنا + وند (دارندگی) ← اسم ذات (دارنده)
دما + وند ← دماوند - امیدوند.
- (۲۸۹) صفت + وند (دارندگی) ← اسم ذات (دارنده)
خدا (بمعنی بزرگ) + وند ← خداوند (دارنده بزرگی) ← خاوند - ورجاوند.
- (۲۹۰) اسم عربی + وند (دارندگی) ← اسم ذات.
شیخ + وند ← شیخوند - شیخاوند.
- (۲۹۱) قید مکان + وند ← اسم (تک واژه مقید)
پس + وند ← پسوند - پیشوند - میانوند.
- (۲۹۲) اسم ذات + وند (دارندگی) ← اسم ذات.
پای + وند ← پایور - پایه‌ور - پیله‌ور - تاجور - دیده‌ور - سرور - نامه‌ور - بارور - ره‌ور - کدب‌ور - دنیا‌ور.
- (۲۹۳) اسم معنا + وند (دارندگی) ← اسم ذات.
هنر + وند ← هنرور - کینه‌ور - کام‌ور - رشک‌ور - دین‌ور - پیشه‌ور - پهناور - بهره‌ور - نامور - آزور - شناور - آشناور - سایه‌ور - سخنور.
- (۲۹۴) صفت + وند (دارندگی) ← اسم ذات.
پیروز + وند ← پیروزور - فیروزور.
- (۲۹۵) ستاک مضارع + وند (دارندگی) ← اسم ذات مشترک با صفت توصیفی.
ساز + وند ← سازور (مهیا).
- (۲۹۶) اسم عربی + وند (دارندگی) ← اسم ذات.
مال + وند ← مال‌ور - شعله‌ور - غوطه‌ور - نارور (شعله‌ور)
- (۲۹۷) اسم ذات + وند (بار) ← اسم مقدار مشترک با قید مقدار.
خر + وند ← خروار - شتروار.
- (۲۹۸) اسم عربی + وند (بار) ← اسم مقدار مشترک با قید مقدار.
قبضه + وند ← قبضه‌وار (اندازه یک مشت)
- (۲۹۹) اسم عربی + وند (ترکی بمعنای دارندگی) ← اسم ذات مشترک با صفت توصیفی.
عیال + وند ← عیالوار.
- (۳۰۰) اسم ذات + وند (لیاقت) ← اسم ذات.
گوش + وند ← گوشوار - شلوار (شل = ران)
- (۳۰۱) اسم ذات + وند (نگهبان) ← اسم ذات.
پشت + وند ← پشتوار (پشتیبان)
- (۳۰۲) اسم ذات (فلز) + وند (آلیاژ) ← اسم ذات.
مس + وند ← مس‌وار.

- (۳۰۳) اسم ذات + وار (سهم) ← اسم مقدار.
- پسر + وار ← پسروار (سهم پسر) - دختروار (سهم دختر)
- (۳۰۴) اسم ذات + وار (داده شده) ← اسم ذات.
- دست + وار ← دستوار (حکمی که به دست محکوم میدهند)
- (۳۰۵) اسم ذات + وار (لیاقت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- راه + وار ← راهوار.
- (۳۰۶) اسم مکان + وار (هم بستگی) ← اسم جمع (تمام افرادی که بهم بستگی دارند).
- خانه + وار ← خانوار.
- (۳۰۷) اسم معنا + وار (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- امید + وار ← امیدوار - سزاوار - سوگوار - هوشوار - هشوار.
- (۳۰۸) اسم ذات + وار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی .
- پدر + وار ← پدروار - شتروار - گاهوار - پروانهوار.
- (۳۰۹) اسم معنا + وار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی .
- پری + وار ← پریوار - دیووار - سایهوار.
- (۳۱۰) اسم عربی + وار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی .
- صبح + وار ← صبحوار - ملاحوار - مسیحوار - مجسطیوار - فراشوار.
- (۳۱۱) صفت توصیفی مشترك با اسم + وار (شباهت) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
- پاك + وار ← پاکوار - مستوار - دیوانهوار - لنگوار - پیروزوار.
- (۳۱۲) اسم ذات + واره (زیور) ← اسم ذات (چیز زینتی).
- گوش + واره ← گوشواره - دستواره (دستبند زینتی)
- (۳۱۳) اسم ذات + واره (شباهت) ← اسم ذات.
- ماه + واره ← ماهواره - سنگواره - فغواره (آدم شبیه بت) - گاهواره - نیواره
- (ورنه خمیر پهن کنی) - گوشواره (اتاق بالای درك)
- (۳۱۴) اسم ذات + واره (آورده) ← اسم ذات.
- راه + واره ← راهوار (ره آورد سفر)
- (۳۱۵) اسم ذات + وان (نگهبان) ← اسم ذات.
- نخجیر + وان ← نخجیروان - پشتوان - اشتروان - باغچهوان.
- (۳۱۶) اسم ذات + وانه (زینت) ← اسم ذات (زیور).
- دست + وانه ← دستوانه (دستبند).
- (۳۱۷) اسم ذات + وانه (نگهدارنده) ← اسم معنا.
- پشت + وانه ← پشتوانه.

- (۳۱۸) صفت + نود (دارندگی) ← اسم ذات مشترك با صفت.
خوش + نود ← خوشنود - بهنود - فرنود.
- (۳۱۹) صفت + ید ← اسم معنا.
نو + ید ← نوید
- (۳۲۰) اسم ذات + ناك (پر) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
آتش + ناك ← آتشناك - آذرناك - زهرناك.
- (۳۲۱) اسم معنا + ناك (پر) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
غم + ناك ← غمناك - آرزوناك - اندوهناك - پرهیزناك.
- (۳۲۲) صفت + ناك (پر) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
پلید + ناك ← پلیدناك - درازناك - درشتناك - شادناك.
- (۳۲۳) اسم عربی + ناك (پر) ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خوف + ناك ← خوفناك - حسدناك - خطرناك - طربناك -
طراوتناك - حيلهناك - قهرناك.
- (۲۲۴) ستاك مضارع + ا ← اسم ذات مشترك صفت توصیفی.
بین + ا ← بینا - دانا - شنوا - قریبا - گذرا - گیرا - پزا - رسا - گذارا - دارا.
- (۳۲۵) عدد + ه (دارندگی) ← اسم ذات.
پنج + ه ← پنجه.
- (۳۲۶) عدد + ه (دوره ساز) ← اسم معنا (اسم دوره زمان)
هفت + ه ← هفته - دهه - چله - سده - هزاره - ده هزاره .
- (۳۲۷) اسم معنا (عمل) + وا ← اسم معنا (پیشگوئی عمل)
مرگ + وا ← مرگوا ← مرغوا: Marva ← مرغوا: Morva ← مروا
- (۳۲۸) اسم مفعول + ی ← اسم عمل.
بنده + ی ← بندگی (توجه به عملیات واج تك واژه‌ای بنمائید).
- (۳۲۹) اسم مفعول + ی ← اسم ذات.
رفته + ی ← رفتگی - خوردگی. (توجه به عملیات واج تك واژه‌ای بنمائید)
- (۳۳۰) اسم ذات + یار (دارندگی) ← اسم ذات.
شهر + یار ← شهریار (شهر = کشور).
- (۳۳۱) اسم، معنا + یار (دارندگی) ← اسم ذات.
خرد + یار ← خردیار - بختیار - هوشیار - دادیار.
- (۳۳۲) صفت + یار (دارندگی) ← اسم ذات.
سپند + یار ← سپندیار ← اسپندیار - اسفندیار.
- (۳۳۳) مصدر شینی + یار (دارندگی) ← اسم ذات.
دهش + یار ← دهشیار - دانشیار.
- (۳۳۴) صفت + ین (مکان) ← اسم مکان .

- زم + ين ← زمین (جای سرد)
- (۳۳۵) ستاك ماضى + ه ← اسم تحت تأثیر قرار گیرنده عمل فعل.
- كشت + ه ← کشته.
- (۳۳۶) ستاك مضارع + ه ← اسم آلت.
- كوب + ه ← کوبه - آویزه - پیرایه - استره - (تیغ دلاکی) - تابه.
- (۳۳۷) ستاك مضارع + Ø ← اسم عمل.
- خواب + Ø ← خواب - گذار - توان - پسند - هراس - گریز
- (۳۳۸) ستاك ماضى + Ø ← اسم عمل فعل.
- كشت + Ø ← كشت - خرید - نشست - برداشت - گذشت - گشت.
- (۳۳۹) ستاك ماضى + Ø ← اسم معنا (تولید شده بوسیله فعل)
- سرود + Ø ← سرود - سرشت - نهاد.
- (۳۴۰) ستاك ماضى + Ø ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- گشاد + Ø ← گشاد.
- (۳۴۱) ستاك مضارع + Ø ← اسم جای بدن
- نشین + Ø ← نشین.
- (۳۴۲) ستاك مضارع + من ← اسم مکان.
- نشین + من ← نشیمن.
- (۳۴۳) اسم ذات + ی (پیشه) ← اسم ذات دارنده پیشه.
- كباب + ی ← کبابی - لبوئی - کلاهی - لیمونادی - در اینجا تکیه بر روی آخرین
- تك واژه مقید است. در صورتیکه اسم مختوم به واکه بلند (آ-او-ای) باشد «ای» بجای
- «ی» افزوده می شود. مانند: خرمائی - کاهوئی - بستنی ای
- (۳۴۴) اسم ذات + ی (مکان) ← اسم مکان.
- پینه دوز + ی ← پینه دوزی - پنجره سازی.
- (۳۴۵) اسم عربی (فاعل (۱)) + ی (مکان) ← اسم مکان.
- عطار + ی ← عطاری - بقالی - سمساری - کفاشی - خبازی - قصابی.
- (۳۴۶) اسم ذات + هن (مکان) ← اسم مکان.
- رود + هن ← رودهن - بومهن.
- (۳۴۷) اسم ذات + اینه (شباهت) ← اسم ذات.
- گنج + اینه ← گنجینه:
- (۳۴۸) اسم عربی مشترك با صفت + اینه ← اسم ذات.
- نقد + اینه ← نقدینه
- (۳۴۹) اسم زمان + اینه ← اسم معنا.
- روز + اینه ← روزینه (روزی).
- (۳۵۰) اسم ذات + اینه ← اسم ذات مشترك با صفت وقید توصیفی.

- پلنگ + ینه ← پلنگینه - نمکینه - لاجوردینه - کافورینه - میشینه.
 (۳۵۱) اسم ذات + اینه ← اسم ذات مشترك با صفت بیانی.
 پشم + ینه ← پشمینه.
 ۱۹-۵ اسم‌های مرکب.
 (۱) اسم ذات + اسم ذات ← اسم ذات.
 جوجه + مرغ ← جوجه مرغ - ماهرو - پریچهر - خرپشته - سراپرده - شیربرنج - شتر مرغ - سنگ‌پشت - بچه‌گربه - بره‌آهو - کره‌خر.
 (۲) اسم ذات + اسم ذات عربی ← اسم ذات.
 گل + عذار ← گل‌عذار - مه‌لقا.
 (۳) اسم ذات عربی + اسم ذات ← اسم ذات.
 صاحب + خانه ← صاحب‌خانه - صاحب‌دل.
 (۴) اسم ذات عربی + اسم معنای عربی ← اسم ذات.
 صاحب + نظر ← صاحب‌نظر - صاحب‌اختیار - صاحب‌جلال.
 (۵) اسم ذات (عضو بدن) + اسم معنا (عمل) ← اسم ذات (شخص)
 پا + دو ← پادو.
 (۶) اسم معنا + اسم ذات ← اسم ذات.
 کینه + دل ← کینه‌دل - کام‌دل - دیودل - دانش‌دوست - کمک‌آشپز
 (۷) اسم معنا + اسم عربی ← اسم ذات.
 کمک + مهندس ← کمک‌مهندس.
 (۸) اسم عربی + اسم معنا ← اسم ذات.
 قوی + بخت ← قوی‌بخت - ضعیف‌هوش.
 (۹) اسم ذات + اسم ذات + اسم ذات ← اسم ذات.
 شتر + گاو + پلنگ ← شترگاو پلنگ.
 (۱۰) اسم ذات + اسم معنا ← اسم معنا.
 دل + درد ← دل‌درد - سردرد - کم‌درد - چشم‌درد.
 (۱۱) اسم ذات + اسم ذات ← اسم معنا.
 چشم + زخم ← چشم‌زخم.
 (۱۲) اسم ذات + صفت ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 تن + درست ← تندرست - سرمست - سرنگون - زبان‌دراز - گوش‌فراخ - چشم‌تنگ - دست‌باز - گردن‌دراز - دل‌روشن.
 (۱۳) اسم ذات + صفت ← اسم ذات.
 آلو + زرد ← آلو زرد - آلو سیاه - مادر بزرگ - برادر بزرگ.
 (۱۴) اسم معنا + صفت ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.

- نهاد + پاک ← نهاد پاک - اندیشه پلید - کار آگاه.
- (۱۵) اسم عربی + صفت ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
نظر + بلند ← نظر بلند - طمع زیاد - همت کوتاه.
- (۱۶) صفت + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
سیاه + دل ← سیاه دل - تهیدست - شیرین دهان - خوب رو - خوش دل.
- (۱۷) صفت + اسم ذات ← اسم ذات.
سیاه + رگ ← سیاه رگ - سرخ رگ - سرخ گل - گزدم - گردن دراز (شتر)
- (۱۸) صفت + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خوش + بو ← خوشبو - نیک نام - شیرین بیان - بزرگ منش - نگون بخت - زشت خو - تلخ کام - بزرگ امید - خرد امید.
- (۱۹) صفت + اسم ذات عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
خجسته + لقا ← خجسته لقا - نیکو شمایل.
- (۲۰) صفت + اسم معنای عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
خام + طمع ← خام طمع - سبک روح - پست فطرت.
- (۲۱) اسم ذات + ستاک مضارع ← اسم ذات.
دار + کوب ← دار کوب (پرنده کوبنده درخت).
- (۲۲) اسم ذات + ستاک مضارع ← اسم آلت.
آب + پاش ← آبپاش - مکس کش - کاغذ گیر - پستان بند - گوشت کوب.
- (۲۳) اسم معنا + ستاک مضارع ← اسم آلت.
کنج + نگار ← کنج نگار (زاویه یاب)
- (۲۴) اسم عربی + ستاک مضارع ← اسم آلت.
قطره + چکان ← قطره چکان - قلم تراش - زاویه یاب - نور سنج.
- (۲۵) اسم انگلیسی / فرانسه + ستاک مضارع ← اسم آلت.
وات + سنج ← وات سنج.
- (۲۶) اسم ذات + ستاک مضارع ← اسم معنا.
پا + پوش ← پا پوش - دست بوس - پایمال - پای کوب.
- (۲۷) اسم ذات + ستاک مضارع ← اسم مکان.
بار + انداز ← بار انداز - راهرو - شاه نشین - پیاده رو.
- (۲۸) قید مکان + ستاک مضارع ← اسم آلت.
دور + بین ← دور بین.
- (۲۹) قید زمان + ستاک مضارع ← اسم آلت.
زود + پز ← زود پز.
- (۳۰) قید زمان + ستاک مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.

- زود + جوش ← زودجوش - دیرپز - زود رنج .
- (۳۱) صفت + ستاک مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
- بد + بین ← بدبین - خوش بین - بدگو - بداندیش - باریک بین .
- (۳۲) اسم ذات + ستاک مضارع ← اسم ذات (کننده)
- آهن + ساز ← آهن ساز - آهن کوب .
- (۳۳) قید مکان + ستاک مضارع ← اسم ذات (پوشاک)
- زیر + پوش ← زیر پوش .
- (۳۴) ضمیر مشترك + ستاک مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
- خود + خواه ← خودخواه - خود پرست - خودبین - خودنما - خود فروش - خوددار - خودخور - خودسوز - خودآموز .
- (۳۵) ضمیر مشترك + ستاک مضارع ← اسم آلت .
- خود + نویس ← خودنویس .
- (۳۶) قید مقدار + ستاک مضارع ← اسم ذات .
- همه + دان ← همه دان - کم یاب - پرگو - همه بین .
- (۳۷) قید صفت توصیفی + صیغه امر ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
- کج + رو ← کج رو - تندرو - آهسته رو .
- (۳۸) قید مقدار + صیغه نهی ← اسم ذات .
- هیچ + بدان ← هیچ بدان .
- (۳۹) اسم ذات + ستاک ماضی ← اسم ذات .
- ره + آورد ← ره آورد .
- (۴۰) اسم ذات + ستاک ماضی ← اسم معنا .
- سر + نوشت ← سر نوشت .
- (۴۱) اسم معنا + ستاک ماضی ← اسم ذات .
- یاد + داشت ← یادداشت .
- (۴۲) اسم معنا + ستاک ماضی ← اسم معنا .
- فرجام + خواست ← فرجام خواست .
- (۴۳) اسم ذات + اسم مفعول ← اسم ذات .
- برادر + خوانده ← برادر خوانده - خواهرزاده - شاهزاده .
- (۴۴) اسم ذات + اسم مفعول ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
- آب + دیده ← آب دیده - آب خورده - آب رفته - سرشکسته .
- (۴۵) اسم معنا + اسم مفعول ← اسم ذات .
- فرجام + خواسته ← فرجام خواسته - رنج برده - خواب آلوده - کام برده .
- (۴۶) اسم عربی + اسم مفعول ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .

- نظر + زده ← نظر زده - نظر خورده.
- (۴۷) اسم مفعول + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
شکسته + دل ← شکسته دل - آشفته موی - گسیخته لگام - سوخته بال.
- (۴۸) اسم مفعول + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
آشفته + حال ← آشفته حال - آزرده خاطر - خمیده قامت - آشفته ضمیر.
- (۴۹) اسم مفعول + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
پریده + رنگ ← پریده رنگ.
- (۵۰) اسم فاعل + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
درنده + چنگ ← درنده چنگ.
- (۵۱) اسم فاعل + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
درنده + خوی ← درنده خوی
- (۵۲) صفت حالیه + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
لرزان + دل ← لرزان دل - خندان لب - گریان چشم.
- (۵۳) اسم ذات + صفت حالیه ← اسم معنا (عمل)
بره + کشان ← بره کشان - تیر باران - شیرینی خوران.
- (۵۴) اسم معنا + صفت حالیه ← اسم معنا (عمل)
آشتی + کنان ← آشتی کنان.
- (۵۵) اسم عربی + صفت حالیه ← اسم معنا (عمل)
عقد + کنان ← عقد کنان.
- (۵۶) مصدر شینی + ستاک مضارع ← اسم ذات.
دانش + آموز ← دانش آموز.
- (۵۷) ضمیر مشترك + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خود + سر ← خود سر.
- (۵۸) ضمیر مشترك + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خود + کام ← خود کام - خود کار.
- (۵۹) ضمیر مشترك + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
خود + رأی ← خود رأی.
- (۶۰) عدد + اسم ذات ← اسم ذات.
هزار + پا ← هزار پا - چهار پا - دو پا - سه راه - چهار راه.
- (۶۱) عدد + اسم معنا ← اسم معنا.
دو + بر ← دو بر - سه بر - چهار بر.
- (۶۲) عدد + اسم معنای عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
هفت + خط ← هفت خط.

- (۶۳) عدد + اسم ذات عربی ← اسم ذات.
هفت + اقلیم ← هفت اقلیم.
- (۶۴) عدد + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت بیانی.
يك + چشم ← يك چشم - يك دست - يك دنده.
- (۶۵) عدد + اسم ذات + e ← اسم ذات مشترك با صفت و قید توصیفی.
يك + تن + e ← يك تنه - چهار اسبه - يك دله - يك سره.
- (۶۶) عدد + ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
دو + گو ← دو گو - دو بین - تك رو - نیم پز.
- (۶۷) عدد + اسم زمان + e ← اسم ذات مشترك با صفت بیانی و قید زمانی.
يك + سال + e ← يك ساله - يك شبه - يك روزه.
- (۶۸) ستاك ماضی + o + ستاك مضارع ← اسم معنا.
شست + o + شوی ← شست و شوی - جست و جوی.
- (۶۹) ستاك مضارع (۱) + o + ستاك مضارع (۲) ← اسم معنا.
گیر + o + دار ← گیر و دار - تك و پوی - تك و دو - تك و تاز.
- (۷۰) ستاك ماضی (۱) + o + ستاك مضارع (۲) ← اسم معنا.
جست + o + خیز ← جست و خیز.
- (۷۱) ستاك مضارع (۱) + ۱ + ستاك مضارع (۲) ← اسم معنا.
رست + ۱ + خیز ← رستاخیز.
- (۷۲) ستاك مضارع + ۱ + ستاك مضارع ← اسم معنا.
کش + ۱ + کش ← کشاکش - پیچا پیچ - نوشانوش.
- (۷۳) ستاك مضارع + م + ستاك مضارع ← اسم معنا.
کش + م + کش ← کشمکش - کن مکن.
- (۷۴) ستاك ماضی (۱) + o + ستاك ماضی (۲) ← اسم معنا.
آمد + o + شد ← آمد و شد - گفت و شنید - آمد و رفت - شکست و بخت.
- (۷۵) قید زمان + اسم زمان ← اسم ذات.
همیشه + بهار ← همیشه بهار (نام گلی است).
- (۷۶) ستاك مضارع (۱) + o + نی + ستاك مضارع (۲) ← اسم معنا.
هست + o + نی + ست ← هست و نیست (دارائی).
- (۷۷) قید چگونگی + o + قید علت ← اسم معنا.
چون + o + چرا ← چون و چرا.
- (۷۸) حرف استفهام + o + حرف تمنی ← اسم معنی.
مگر + o + بوك ← مگر و بوك.
- (۷۹) قید چگونگی + o + قید مقدار ← اسم معنا.

- چون + o + چند ← چون و چند.
- (۸۰) اسم ذات + o + اسم ذات ← اسم ذات.
- آب + o + خاك ← آب و خاك (سرزمین) - شب و روز.
- (۸۱) اسم ذات + o + اسم معنا ← اسم معنا.
- آب + o + رنگ ← آب و رنگ (زیبائی) - آب و تاب.
- (۸۲) اسم معنا + o + اسم معنا ← اسم معنا.
- رنگ + o + بوی ← رنگ و بوی (جذابیت).
- (۸۳) اسم ذات + به + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- خانه + به + دوش ← خانه بدوش - چشم پراه - سربه هوا.
- (۸۴) اسم ذات + به + قید مکان ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- سر + به + زیر ← سر زیر - سربه بالا.
- (۸۵) اسم ذات + ا + اسم ذات ← اسم ذات.
- بن + ا + گوش ← بنا گوش.
- (۸۶) اسم معنا + ا + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- رنگ + ا + رنگ ← رنگارنگ.
- (۸۷) اسم ذات + ا + قید مکان ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- سر + ا + زیر ← سرازیر.
- (۸۸) اسم ذات + در + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- پا + در + هوا ← پا در هوا - پنبه در گوش - باد در سر.
- (۸۹) اسم ذات + بر + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- پا + بر + جا ← پا بر جا.
- (۹۰) اسم معنا + وا + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
- رنگ + وا + رنگ ← رنگ وارنگ.

فصل ششم

فعل

۱- همانطوریکه قبلاً دیدیم «افلاطون» واژه‌ها را به دو دسته تقسیم کرد، دسته اول را اسم و دسته دوم را فعل نامید. در این دسته‌بندی فعل مقوله‌ای بود که در تشخیص آن جای هیچگونه ابهامی وجود نداشت. زیرا وجود شناسه‌ها یا تـك واژه‌های مقید تصریفی فعل که خوشبختانه در زبانهای یونانی کهن و فارسی امروز وجود دارند جای هیچگونه شك و ابهامی برای شناختن فعل باقی نمی‌گذارد.

«ارسطو» متوجه وجود دسته دیگری از واژه‌ها شد که بنظرش هیچ کدام از این دو دسته اسم و فعل نبود. و آنها را حرف نامید. بعدها «دیونسیوس تراکس»^۱ این حروف را که دارای معنای قاموسی ناچیزی می‌بودند و فقط معنای ساختمان‌ی در داخل گروه، بند، و جمله داشتند به دو دسته حرف اضافه و حرف ربط تقسیم کرد. او نه تنها حروف را به دو دسته حرف اضافه و حرف ربط تقسیم کرد، بلکه اسم را هم به پنج مقوله تقسیم نمود و بدین ترتیب اسم - صفت - ضمیر - قید - و حرف تعریف را از مقوله اسم افلاطون و ارسطو بیرون آورد؛ ولی به فعل دست نزد و باز فعل یکی از هشت مقوله مهم او شد و از آن به بعد هم فعل همیشه مقوله مستقلی بوده است.

۲- افعال فارسی از لحاظ ساختمانی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- دسته اول آنهایی هستند که غیر از ستاک و شناسه هیچ جزء دیگری ندارند که صورت نسبتاً مستقلی داشته که در ترکیبات دیگر هم بیاید، عبارت دیگر عنصر غیر فعلی ندارند. به این دسته افعال، افعال بسیط می‌گوئیم. مانند: خوردن.

1- Dionysius Thrax

۲- دسته دیگر آنهایی هستند که یکی از حروف در جلو آنها آمده تغییری هر چند جزئی هم که باشد، در معنای آنها داده باشد. این تغییر ممکن است تغییر کاربرد باشد و واژه سبک عادی را با واژه سبک ادبی تبدیل نماید و یا برعکس واژه‌ای را که در سبک ادبی بکار برده میشده به واژه سبک عادی تبدیل کند. به این دسته از افعال، افعال مشتق می‌گوئیم مانند: برخوردن.

۳- دسته سوم افعالی هستند که در جلو آنها اسم یا صفتی آمده باشد که بتوان آنرا در جای دیگر هم بطور آزاد بکار برد. به این دسته افعال، افعال مرکب می‌گوئیم. مانند: زمین خوردن.

ملاك ما در تشخیص فعل مرکب، ملك معنائی است. عبارت دیگر فعل مرکب به فعلی می‌گوئیم که اجزاء آن رویهم رفته دارای يك مفهوم باشند و معنی آن، معنای اجزاء آن نباشد. مثلاً وقتی می‌گوئیم: «شیرین آب آور» آب و آورد رویهم رفته يك معنا ندارند بلکه هر کدام معنای جداگانه خودشان را دارند. ولی وقتی می‌گوئیم «چشمانش آب آورد» در اینجا آب آورد فعل مرکبی است که رویهم رفته يك معنا دارد. و اگر قرار باشد آنرا برای برگرداندن به انگلیسی به ماشین ترجمه بدهیم، باید در حافظه ماشین معادل ترجمه‌ای «آب آوردن» باشد تا بتواند آنرا ترجمه کند و نمیتواند از معادل واژه‌های آب و آوردن استفاده کند. با کمی دقت میتوان متوجه شد که اکثر فعل‌های مرکب از واژه‌های عربی و عنصر فعل ساز فارسی درست شده‌اند. اغلب آن واژه‌های در زبان عربی خودشان فعل هستند ولی زبان فارسی آنگونه افعال را نمیپذیرد و با افزودن عنصر فعل ساز فارسی، از نو، از آنها فعل می‌سازد. «اختراع کردن» را در نظر بگیرید. اختراع مصدر باب افتعال است. اختراع را میتوان هسته گروه اسمی قرارداد و در جلو آن وابسته‌های پیشرو و در دنبال آن وابسته‌های پیرو آورده و بگوئیم «همین چند تا اختراع بزرگ مهم را کرد» اگر بخواهیم فقط «کرد» را فعل بدانیم «کرد» فعلی میشود که چندین هزار معنا دارد و معنای آن بستگی به گروه اسمی که در جلو آن آمده است دارد. و بدین ترتیب بهیچوجه نمیتوانیم برای ماشین ترجمه برنامه ریزی کنیم.

افعال مرکب در زبان فارسی به دو دسته تقسیم میشوند. دسته اول گروهی هستند که نمیتوانیم آنها را بشکافیم مانند «آب کردن» در اینجا آب نمیتواند هسته گروه اسمی شده وابسته‌های پیشرو و پیرو بگیرد و می‌گوئیم «دخترت را آب کن» دخترش را خوب بمن آب کرد.

دسته دیگر افعال مرکبی هستند که میتوان آنها را شکافت و جزء اول آنها را هسته گروه اسمی قرار داده برای آن وابسته‌های پیشرو و پیرو آورد. مانند «اختراع کردن» افزودن «به» به عنصر فعل ساز در صیغه امر بستگی به شرایط آوایی فعل دارد. مثلاً به عنصر فعل ساز افعال مرکبی که با فعل «یافتن» درست شده باشند، در صیغه امر «به» افزوده نمی‌شود. مانند «راه یاب» «بهره یاب» «آرامش یاب» «پیروزی یاب» «احتشام یاب»

«ادب یاب» «نجات یاب» «تشفی یاب» «تشریف یاب» «استیلا یاب». ولی در افعال مرکبی که با فعلا گرفتن درست شده‌اند تمایل برای بکاربردن «به» زیاد است. مانند «ضرب بگیر» «صف بگیر» «وضو بگیر» «امان بگیر» «ماتم بگیر» «سبقت بگیر» معذک ما شکی نداریم که این افعال مرکب هستند و «گرفتن» در آنها ارتباطی با فعل اصلی «گرفتن» ندارد و با مطالعه معادل ترجمه‌ای^۱ آنها در زبان‌های دیگر این موضوع کاملاً روشن می‌شود.

۳-۶ اگر مصدر را اصل فعل بدانیم که با حذف **an** - ن آخر آن ستاک ماضی بدست می‌آوریم ساختمان واجی کوچکترین فعل‌ها در زبان فارسی بقرار زیر است:

(۱) واکه همخوان + همخوان واکه همخوان: آختن

1. $VC + CVC \rightarrow a:x + tan$

(۲) همخوان واکه + همخوان واکه همخوان: شدن

2. $CV + CVC \rightarrow \overset{y}{S}o + dan$

(۳) همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان: کردن

3. $CVC + CVC \rightarrow kar + dan$

(۴) واکه + همخوان واکه + همخوان واکه همخوان: آمدن

4. $V + CV + CVC \rightarrow a: + ma + dan$

(۵) واکه + همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان: آوردن

5. $V + CVC + CVC \rightarrow a: + var + dan$

(۶) واکه همخوان + همخوان واکه + همخوان واکه همخوان: افتادن

6. $VC + CV + CVC \rightarrow of + ta: + dan$

(۷) واکه همخوان + همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان: افسردن

7. $VC + CVC + CVC \rightarrow af + sor + dan$

(۸) همخوان واکه + واکه + همخوان واکه همخوان: بوئیدن

8. $CV + V + CVC \rightarrow bu + i + dan$

(۹) همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان واکه همخوان: شنیدن

9. $CV + CV + CVC \rightarrow \overset{y}{S}a + ni + dan$

(۱۰) همخوان واکه + همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان: گریختن

10. $CV + CVC + CVC \rightarrow go + rix + tan$

(۱۱) همخوان واکه همخوان + همخوان واکه + همخوان واکه همخوان: پرسیدن

11. $CVC + CV + CVC \rightarrow por + si + dan$

(۱۲) همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان + همخوان واکه همخوان:

گسترده

1- Catford, J.C.A Linguistic Theory of Translation. Oxford: University Press, 1967, p. 27 «Translation Equivalence»

12. $CVC + CVC + CVC \rightarrow gos + tar + dan$

(۱۳) واکه + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان :
آمرزیدن

13. $V + CVC + CV + CVC \rightarrow a: + mor + zi + dan$

(۱۴) واکه + همخوان واکه + واکه + همخوان واکه + همخوان : آسائیدن

14. $V + CV + V + CVC \rightarrow a: + sa: + i + dan$

(۱۵) واکه + همخوان + همخوان واکه + همخوان + همخوان واکه + همخوان :
همخوان : الفنجیدن

15. $VC + CVC + CV + CVC \rightarrow al + fan + ji + dan$

(۱۶) واکه + همخوان + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان :
اندیشیدن

16. $VC + CV + CV + CVC \rightarrow an + di + \overset{v}{Si} + dan$

(۱۷) همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان :
خرامیدن

17. $CV + CV + CV + CVC \rightarrow xa + ra: + mi + dan$

(۱۸) همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان :
همخوان : فرستادن

18. $CV + CVC + CV + CVC \rightarrow fe + res + ta: + dan$

(۱۹) همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان واکه + همخوان :
همخوان : نگریستن

19. $CV + CV + CVC + CVC \rightarrow ne + ga + ris + tan$

در این فرمولها و قتیکه CVC های آخر را حذف کنیم در دسته های ۲-۴-۶-۸-۹-۱۱-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸ آخرین هجای مابه واکه ختم میشود. در این صورت C اول در فرمول CVC های محذوف «د» است و در بقیه دسته ها که آخرین هجای ما به همخوان ختم می شود اگر همخوان ما «س» «ش» «ف» «خ» باشد C اول در فرمول CVC ها «ت» است والا «د» است و این همخوان یکی از واج های «م» «ن» «ر» «ز» خواهد بود. علی الاصول می باید با حذف «ت» یا «د» ستاک ماضی، ستاک مضارع را بدست آوریم. ولی در تعدادی از افعال يك دسته عملیات واج تك واژه ای اتفاق افتاده ستاک مضارع تغییر یافته است. در اینجا است که «باگفته و ترتیب» نمیتوانیم این موضوع را حل کنیم و باید از «گفته و عملیات» استفاده کنیم. ۱- در موقع حذف همخوان ستاک ماضی، اگر در آخر آن واکه بلند «آ» باشد آن واکه در ستاک مضارع حذف می شود. ایستادن ← ایستاد ← ایستا ← ایست.

گاهی «ن» به آن افزوده می‌شود.
 ستادن ← ستاد ← ستا ← ستان
 گاهی «ی» به آن افزوده می‌شود.
 گشادن ← گشاد ← گشا ← گشای

۲- گاهی «خ» بدل به «ز» می‌شود.
 انداختن ← انداخت ← انداخ ← انداز
 افراختن ← افراخت ← افراخ ← افراز.
 انگیزختن ← انگیزخت ← انگیزخ ← انگیز
 افروختن ← افروخت ← افروخ ← افروز
 اندوختن ← اندوخت ← اندوخ ← اندوز.
 گداختن ← گداخت ← گداخ ← گداز.
 پرداختن ← پرداخت ← پرداخ ← پرداز.
 دوختن ← دوخت ← دوخ ← دوز.
 سپوختن ← سپوخت ← سپوخ ← سپوز.
 در «پختن» در نتیجه يك رشته دیگر عملیات واج تك واژه‌ای واکه کوتاه o ستاك
 ماضی در مضارع واکه کوتاه a شده است.

۳- گاهی «خ» بدل به «س» می‌شود
 شناختن ← شناخت ← شناخ ← شناس.
 ۴- گاهی «خ» بدل به «ش» می‌شود.
 فروختن ← فروخت ← فروخ ← فروش.
 ۵- در «زدن» پس از ستاك مضارعی که علی‌الاصول بدست آمده «ن» افزوده می‌شود.
 زدن ← زد ← ز .
 ۶- هر گاه در آخر ستاك مضارعی که علی‌الاصول بدست می‌آید همخوان «س» باشد
 که بیش از آن واکه o باشد واکه o به «او» و همخوان «س» به «ی» تبدیل می‌شود.
 شستن ← شست ← شس ← شوی.
 جستن ← جست ← جس ← جوی .
 رستن ← رست ← رس ← روی.
 ۷- گاهی «س» بدل به «ه» می‌شود.
 خواستن ← خواست ← خواس ← خواه.
 کاستن ← کاست ← کاس ← کاه
 ۸- گاهی همخوان «س» که بیش از آن واکه a باشد بدل به «ه» می‌شود.
 واکه پیش از آن هم بدل به e می‌شود.
 جستن ← جست ← جس ← جه.

- ۹- گاهی همخوان «س» بدل به «ی» میشود .
 پیراستن ← پیراست ← پیراس ← پیرای .
 آراستن ← آراست ← آراس ← آرای .
 ۱۰- گاهی «س» حذف می‌شود .
 گریستن ← گریست ← گریس ← گری .
 زیستن ← زیست ← زیس ← زی .
 دانستن ← دانست ← دانس ← دان .
 توانستن ← توانست ← توانس ← توان
 مانستن ← مانست ← مانس ← مان .
 ۱۱- گاهی «س» بدل به «ین» میشود .
 نشستن ← نشست ← نشس ← نشین .
 ۱۲- گاهی «س» بدل به «ند» میشود .
 بستن ← بست ← بس ← بند .
 ۱۳- گاهی «س» بدل به «ل» میشود .
 گستن ← گست ← گسس ← گسل .
 ۱۴- گاهی «س» بدل به «ند» میشود .
 پیوستن ← پیوست ← پیوس ← پیوند .
 ۲۵- گاهی «س» بدل به «ن» میشود .
 شکستن ← شکست ← شکس ← شکن .
 ۱۶- هرگاه قبل از «ش» واکه بلند «آ» باشد تبدیل به «ر» میشود .
 گماشتن ← گماشت ← گماش ← گمار
 گذاشتن ← گذاشت ← گذاش ← گذار
 پنداشتن ← پنداشت ← پنداش ← پندار
 انباشتن ← انباشت ← انباش ← انبار .
 برداشتن ← برداشت ← برداش ← بردار .
 نگاشتن ← نگاشت ← نگاش ← نگار .
 کاشتن ← کاشت ← کاش ← کار .
 داشتن ← داشت ← داش ← دار .
 ۱۷- گاهی «ش» بدل به «رد» می‌شود .
 گشتن ← گشت ← گش ← گرد .
 ۱۸- گاهی «ش» بدل به «س» میشود .
 ریشتن ← ریشت ← ریش ← ریس .
 ۱۹- گاهی «ش» بدل به «یس» میشود .
 نوشتن ← نوشت ← نوش ← نویس

- ۲۰- گاهی «ش» بدل به «ل» میشود .
هشتن ← هشت ← هش ← هل .
- ۲۱- گاهی واکه کوتاه o قبل از «ر» بدل به واکه بلند «آ» میشود .
شمردن ← شمرد ← شمر ← شمار .
سپردن ← سپرد ← سپر ← سپار .
- ۲۲- گاهی واکه کوتاه o قبل از «ر» بدل به واکه بلند «ای» میشود .
مردن ← مرد ← مر ← میر .
- ۲۳- گاهی «ر» که بیش از آن واکه کوتاه a باشد بدل به «ن» و واکه کوتاه a بیش از آن بدل واکه کوتاه o می شود .
کردن ← کرد ← کر ← کن .
- ۲۴- گاهی «ف» بدل به «ب» می شود .
شتافتن ← شتافت ← شتاف ← شتاب .
تافتن ← تافت ← تاف ← تاب .
کوفتن ← کوفت ← کوف ← کوب .
روفتن ← روفت ← روف ← روب .
فریفتن ← فریفت ← فریف ← فریب .
- ۲۵- گاهی «ف» بدل به «ب» میشود و واکه کوتاه o پیش از آن بدل به واکه بلند «او» میشود .
آشفتن ← آشفت ← آشف ← آشوب .
- ۲۶- گاهی «ف» بکلی حذف می شود .
پذیرفتن ← پذیرفت ← پذیرف ← پذیر .
- ۲۷- گاهی «م» بدل به همخوان «ی» میشود .
آمدن ← آمد ← آم ← آی .
- ۲۸- گاهی واکه بلند «او» بدل به واکه بلند «آ» میشود .
نمودن ← نمود ← نمو ← نما .
- ۲۹- گاهی واکه کوتاه o بدل به «و» v ای میشود که بیش از آن واکه کوتاه a است .
شدن ← شد ← ش ← شو . sav^y
- ۳۰- گاهی «ف» بدل به «و» میشود .
رفتن ← رفت ← رف ← رو . rav
- ۳۱- گاهی واکه بلند «آ» بدل به «ه» h غیر ملفوظ (e) در صیغه امر مفرد و واکه کوتاه a و «h» در ستاک مضارع و در صیغه امر جمع میشود .
دادن ← داد ← دا ← ده deh (امر مفرد) ده dah (ستاک مضارع)

۳۲- گاهی واکه کوتاه o در متاك ماضی، به واکه کوتاه a در ستاك مضارع تبدیل می شود .

بردن ← برد ← بر ← بر . bar

۳۳- گاهی «ف» حذف می شود و بجای آن واکه بلند «ای» بجای واکه کوتاه e میان هجای قبل از آن قرار میگیرد .

گرفتن ← گرفت ← گرف ← گیر .

۳۴- گاهی واکه بلند «او» بدل به واکه بلند «آ» و همخوان «ی» میشود .

سودن ← سود ← سو ← سای .

فرمودن ← فرمود ← فرمو ← فرمای .

فرسودن ← فرسود ← فرسو ← فرسای .

پالودن ← پالود ← پالو ← پالای .

اندودن ← اندود ← اندو ← اندای .

۳۵- گاهی به واکه بلند «ای» «ن» افزوده میشود .

چیدن ← چید ← چی ← چین .

ریدن ← رید ← ری ← رین .

آفریدن ← آفرید ← آفری ← آفرین .

گزیدن ← گزید ← گزی ← گزین .

۳۶- گاهی واکه بلند «ای» حذف میشود .

خندیدن ← خندید ← خندی ← خند .

چشمیدن ← چشمید ← چشی ← چشم .

دویدن ← دوید ← دوی ← دو .

پریدن ← پرید ← پری ← پر .

رمیدن ← رمید ← رمی ← رم .

مکیدن ← مکید ← مکی ← مك .

چریدن ← چرید ← چری ← چر .

گزیدن ← گزید ← گزی ← گز . gaz

خوابیدن ← خوابید ← خوابی ← خواب .

نالیدن ← نالید ← نالی ← نال .

لرزیدن ← لرزید ← لرزی ← لرز .

خمیدن ← خمید ← خمی ← خم .

۳۷- در فعل دیدن «د» به «ب» بدل شده و «ن» به واکه بلند «ای» افزوده شده

است .

دیدن ← دید ← دی ← بین .

در تمام این موارد يك دسته عملیات واج تك واژه‌ای روی داده است.
۴-۶ برای شناسائی فعل علاوه بر ملاك معنائی چهار ملاك دیگر وجود دارد که با بکار بردن همگی آنها تعیین هویت فعل آسان می‌گردد. این چهار ملاك عبارتند از:

۱- ملاك آوایی.

۲- ملاك صرفی.

۳- ملاك نحوی.

۴- ملاك قاموسی.

اکنون به ترتیب به تشریح آنها می‌پردازیم

۵-۶ ملاك‌های آوایی شناسائی فعل - ملاك‌های آوایی شناسائی فعل در زبان فارسی عبارتند از: الف - مكث ب - تکیه.

الف - مكث - مكث بالقوه مرز نمای فعل است^۱. در وسط افعال مشتق یا مرکب نمیتوانیم مكث کنیم و مكث ما باعث گیج شدن شنونده می‌شود. مثلاً فعل درآوردن «بمعنی» بیرون آوردن را در نظر بگیرید. اگر در این جمله: «درآوردن مشکل است» در وسط «در» و «آوردن» مكث کنیم، معنای آن چنین می‌شود: آوردن «در» مشکل است. اگر مكث نکنیم معنای آن اینطور می‌شود: عمل بیرون آوردن مشکل است.

در حالت اول شنونده احساس می‌کند که دو واحد جداگانه زبان را شنیده است و در حالت دوم احساس میکند که يك واحد زبان را شنیده است. جمله زیر را در نظر بگیرید. «سگ ده تومان آب خورد» اگر بین «آب» «خورد» مكث نکنیم، شنونده می‌فهمد که ده تومان خرج برداشت و آب خوردن بعضی خرج برداشتن را يك واحد زبان می‌پندارد ولی اگر در بین آن مكث بکنیم فکر میکند به اندازه ده تومان آب نوشیده است و «آب» و «خوردن» را در واحد زبان می‌گیرد.

همانطوریکه دیدیم دسته‌ای از افعال مرکب قابل شکافتن هستند. یعنی می‌توانیم اسم یا اسم مشترك با صفتی را که در جلو آنها هستند، هسته گروه اسمی قرار داده در جلو آنها وابسته پیشرو و در دنبال آنها وابسته پیرو قرار دهیم ولی این کار مانع از این نمی‌شود که آنها را افعال مرکب ندانیم، چون در این موقع اسم یا صفت فعل مرکب ما بقرینه حذف شده است. مثلاً «همین چند اختراع بزرگ مهم را کرد» در اصل چنین بوده است: «همین چند اختراع بزرگ مهم را اختراع کرد» که «اختراع» در فعل مرکب اختراع کردن بقرینه تکرار آن در هسته گروه اسمی پیش از آن، حذف شده است.

ب - تکیه - اساساً تکیه موقعی است که ما بیش از يك هجا داشته باشیم تا یکی را برجسته تر بکنیم ولی در زبان فارسی حتی فعلی داریم که هسته ستاك مضارع آن تك واژه مقید صفر است و بالطبع نمی‌تواند تکیه داشته باشد.

۱- اختیار - منصور معنی شناسی انتشارات دانشگاه تهران-۱۳۴۸. صفحه ۶۲ مرز بین دو کلمه.

زمان مضارع فعل استن یا هستن را بخاطر کوچکی ناگزیریم یا با فاعل صرف کنیم یا در زمان ماضی نقلی افعال دیگر به بینیم. اکنون آنرا با واژه شاگرد بعنوان فاعل آن صرف میکنیم.

شاگردم- شاگردی- شاگرد e- شاگردیم- شاگردید- شاگردند. درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی^۱ این فعل را نمیتوانیم با «گفته و ترتیب» حل کنیم میبایستی آنرا با «واژه وباب» حل نمائیم. مثلاً am- م تك واژه مقید مفرد- تك واژه مقید اول شخص- تك واژه مقید مضارع- تك واژه مقید وجه خبری- وبالاخره تك واژه درك واژه قاموسی «استن» است. «e» در «شاگرد» را با «واژه وباب» هم نمیتوانیم حل کنیم و بایستی آنرا با «واژه و عملیات» حل نمائیم.

زیرا در آنجا «ad-د» ضمیر متصل فاعلی فعل مضارع در نتیجه يك دسته عملیات واج تك واژه ای به «e» تبدیل شده است. همانطوریکه در فرمول های ساختمان واجی افعال دیدیم افعال تك هجائی هم در زبان فارسی داریم کسه بالطبع بدون تکیه می ماند ولی در افعال دوهجائی یا بیشتر تکیه بدین ترتیب است.

تکیه در افعال در روی تك واژه مقید نفی است. اگر آن تك واژه نباشد بر روی تك واژه مقید تصریفی خبری (می-) یا تك واژه مقید تصریفی التزامی (ب-) یا تك واژه مقید تصریفی امری (ب) یا تك واژه مقید تصریفی نهی (ن- / م-) می باشد اگر اینها هم نباشند تکیه روی هجای آخر فعل است. در افعال مشتق تکیه بر روی پیشوندهای اشتقاقی است. در افعال مرکب تکیه بر روی آخرین هجای تك واژه آزاد پیش از عنصر فعلی است.

۶-۶ ملاك های صرفی شناسائی فعل - ملاك های صرفی شناسائی فعل در روی محور هم نشینی ملاك های صوری ای هستند که به آنها شناسه میگوئیم با این شناسه ها تشخیص فعل در زبان فارسی آسان است. چون مفصلاً آنها در تحت شماره ۹-۶ و ۱۰-۶ و ۱۱-۶ شرح داده خواهند شد از تکرار آنها که باعث وقت گرفتن می گردد خود داری می شود.

۶-۷ ملاك های نحوی شناسائی فعل - ملاك های نحوی شناسائی فعل در زبان فارسی بسیار مهم است. چون در زبان فارسی فعل همیشه جایگاه اسناد^۲ را اشتغال میکند و جایگاه اسناد در آخر جمله است. در جملات امری بخاطر تأکید، فعل میتواند در اول جمله قرار گیرد. مانند «بکش این بی غیرت را» «بخوان بنام خدای بزرگ».

۶-۸ ملاك های قاموسی شناسائی فعل - باز شناخت اجزاء فعل های مشتق و مرکب راه شناسائی آنها است. اجزاء سازنده افعال مشتق و مرکب در شماره های ۱۲-۶ و ۱۳-۶

1- «The realization of a grammatical word which belongs to lexeme.» Matthews P.H. «Recent Development in Morphology» Penguin Books p. 107

2- prediction slot

مفصلاً شرح داده خواهند شد. و از تکرار آن در اینجا خودداری می‌شود و یکی از هدف‌های اصلی این کتاب هم همین اجزاء سازنده بوده است.

۶-۹ پیشوندهای تصریفی فعل.

الف - می.

(۱) می + ستاک مضارع + ضمایر متصل مضارع ← مضارع استمراری معلوم
تک واژه مقید + تک واژه آزاد + تک واژه مقید ← درک واژه دستوری متعلق به

واژه قاموسی

می + رو + م ← میروم

می + رو + ی ← میروی

می + رو + د ← میروید

می + رو + یم ← میرویم

می + رو + ید ← میروید

می + رو + ند ← میروند

(۲) می + ستاک ماضی + ضمایر متصل ماضی ← زمان ماضی استمراری معلوم
تک واژه مقید + تک واژه آزاد یا مقید + تک واژه مقید + تک واژه مقید ← درک

واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.

می + رف + ت + م ← میرفتم.

می + رف + ت + ی ← میرفتی

می + رف + ت + ه ← میرفت

می + رف + ت + یم ← میرفتیم

می + رف + ت + ید ← میرفتید

می + رف + ت + ند ← میرفتند

(۳) می + اسم مفعول «ستاک ماضی + ه» + ستاک ماضی بودن + ضمایر متصل

ماضی ← شرطی در گذشته.

تک واژه مقید + تک واژه مقید یا آزاد + تک واژه مقید + تک واژه مقید + تک واژه مقید

یا آزاد + تک واژه + مقید + تک واژه مقید ← درک واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی

۱- اگر بجای مصدر ستاک مضارع را اصل بدانیم که سنت گرایان معتقدند چنین است در اینجا هم نقص «گفته و ترتیب» آشکار می‌شود زیرا ستاک ماضی در افعال با قاعده از ستاک مضارع + تک واژه مقید «ستاک ماضی ساز» درست شده است. مانند: خور + دکه «خور» ستاک مضارع و «د» تک واژه ستاک ماضی ساز است. صورت ماضی این فعل «رو» را با «گفته عملیات» می‌بایستی حل کرد. «رو» بوسیله یک دسته عملیات واج تک واژه ای «رف» شده است. چون همخوان آخر آن «ف» بی‌واک بوده است در ماضی بخاطر هم آوایی «ت» که بی‌واک است بجای «د» که واکبر است افزوده شده است.

می + (رف + ت + ه) + بو + د + - م ← میرفته بودم .
 می + (رف + ت + ه) + بو + د + ی ← میرفته بودی .
 می + (رف + ت + ه) + بو + د + Ø ← میرفته بود .
 می + (رف + ت + ه) + بو + د + یم ← میرفته بودیم
 می + (رف + ت + ه) + بو + د + ید ← میرفته بودید
 می + (ف + ت + ه) + بو + د + ند ← میرفته بودند
 (۴) می + صیغه امر مفرد ← امر (به سبك ادبی)
 تك واژه مقید + تك واژه آزاد ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی
 می + دان ← میدان - می باش - می كوش
 (۵) می + افعال ناقص بدون شخص و بدون مفرد و جمع ← افعال ناقص بدون شخص
 و مفرد و جمع .

تك واژه مقید + (تك واژه آزاد ± تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری.

می + توان ← میتوان
 می + باید ← می باید
 می + توانست ← می توانست
 می + بایست ← می بایست
 می + شاید ← می شاید
 می + شایست ← می شایست
 می + بایستی ← می بایستی
 می + شد ← می شد
 می + شود ← می شود

ب - م

۱- م + صیغه امر ← نهی به سبك ادبی.
 تك واژه مقید + تك واژه آزاد + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق به
 واژه قاموسی

م + رو ← مرو
 م + رو + ید ← مروید
 توجه بفرمائید كه صیغه جمع این فعل را هم، فقط بوسیله اصل «واژه و عملیات»
 میتوانیم حل كنیم. «روrov» در موقع گرفتن «ید» در نتیجه يك دسته عملیات واج تك واژه ای
 به «rav» تبدیل شده است .

ج - ن

۱- ن + صیغه امر ← نهی
 تك واژه مقید + (تك واژه آزاد ± تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق

به واژه قاموسی .

ن + رو ← نرو

ن + رو + ید ← نروید .

توجه به عملیات واج تک واژه ای در صیغه جمع نمائید.

۲- ن + ماضی ساده ← نفی ماضی ساده

تک واژه مقید + تک واژه آزاد یا مقید + تک واژه مقید + تک واژه مقید ← درك
واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی .

ن + (رف + ت) + م ← نرفتم

ن + (رف + ت) + ی ← نرفتی

ن + (رف + ت) + ∅ ← نرفت

ن + (رف + ت) + یم ← نرفتیم .

ن + (رف + ت) + ید ← نرفتید

ن + (رف + ت) + ند ← نرفتند .

۳- ن + مضارع ساده یا شرطی حال ← نفی مضارع ساده یا شرطی حال
تک واژه مقید + (تک واژه آزاد + تک واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق به

واژه قاموسی .

ن + رو + م ← نروم

ن + رو + ی ← نروی

ن + رو + د ← نرود .

ن + رو + یم ← نرویم

ن + رو + ید ← نروید

ن + رو + ند ← نروند

۴- ن + مستقبل ساده ← نفی مستقبل ساده

تک واژه مقید + (تک واژه آزاد + تک واژه مقید) + (تک واژه مقید یا آزاد + تک

واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق به واژه به واژه قاموسی .

ن + (خواه + م) + (رف + ت) ← نخواهم رفت

ن + (خواه + ی) + (رف + ت) ← نخواهی رفت

ن + (خواه + د) + (رف + ت) ← نخواهد رفت .

ن + (خواه + یم) + (رف + ت) ← نخواهیم رفت .

ن + (خواه + ید) + (رف + ت) ← نخواهید رفت

ن + (خواه + ند) + (رف + ت) ← نخواهند رفت .

۵- ن + ماضی استمراری (شرطی در گذشته) ← نفی ماضی استمراری (شرطی در

گذشته) .

تك واژه مقید + تك واژه مقید + (تك واژه آزاد یا مقید + تك واژه مقید + تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.

ن + می + (رف + ت + م) ← نمی رفتم

ن + می + (رف + ت + ی) ← نمی رفتی

ن + می + (رف + ت + Ø) ← نمی رفت

ن + می + (رف + ت + یم) ← نمی رفتیم

ن + می + (رف + ت + ید) ← نمی رفتید

ن + می + (رف + ت + ند) ← نمی رفتند.

ع - ن + ماضی نقلی (مستقبل کامل) ← نفی ماضی نقلی (مستقبل کامل)

تك واژه مقید + (تك واژه آزاد یا مقید + تك واژه مقید + تك واژه مقید) ← تك

واژه آزاد یا مقید ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی

ن + (رف + ت + ه) + م ← نرفته ام

ن + (رف + ت + ه) + ای ← نرفته ای.

ن + (رف + ت + ه) + است ← نرفته است

ن + (رف + ت + ه) + ایم ← نرفته ایم

ن + (رف + ت + ه) + اید ← نرفته اید

ن + (رف + ت + ه) + اند ← نرفته اند

توجه بفرمائید که تك واژه آخری این فعل مضارع فشرده شده فعل استن بعضی بودن است که فقط در سوم شخص مفرد بطور غیر فشرده «است» ظاهر شده است.

۷- ن + ماضی بعید (شرطی در گذشته) ← نفی ماضی بعید (شرطی در گذشته).

تك واژه مقید + (تك واژه آزاد یا مقید + تك واژه مقید + تك واژه مقید) + (تك

واژه مقید + تك واژه مقید) + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری

متعلق به واژه قاموسی.

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + م ← نرفته بودم

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + ی ← نرفته بودی

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + Ø ← نرفته بود

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + یم ← نرفته بودیم

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + ید ← نرفته بودید

ن + (رف + ت + ه) + (بو + د) + ند ← نرفته بودند

۸- ن + ماضی استمراری (شرطی در گذشته) ← نفی ماضی استمراری (شرطی در گذشته).

تك واژه مقید + تك واژه مقید + (تك واژه آزاد یا مقید + تك واژه مقید) + تك

واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.

ن + می + (رف + ت) + م ← نمی رفتیم.

ن + می + (رف + ت) + ی ← نمی رفتی

ن + می + (رف + ت) + ∅ ← نمی رفت
 ن + می + (ری + ت) + یم ← نمی رفتیم
 ن + می + (رف + ت) + ید ← نمی رفتید
 ن + می + (رف + ت) + - ند ← نمی رفتند
 ۹- ن + مضارع استمراری ← نفی مضارع استمراری
 تك واژه مقید + تك واژه مقید + تك واژه آزاد + تك واژه مقید ← درك واژه
 دستوری متعلق به واژه قاموسی .

ن + می + رو + - م ← نمی روم
 ن + می + رو + ی ← نمی روی
 ن + می + رو + - د ← نمی رود
 ن + می + رو + یم ← نمی رویم
 ن + می + رو + ید ← نمی روید
 ن + می + رو + - ند ← نمی روند
 ۱۰- ن + فعل ناقص بدون شخص وبدون مفرد و جمع ← نفی فعل ناقص .
 تك واژه مقید + (تك واژه مقید یا آزاد ± تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری
 ن + شاید ← نشاید
 ن + توان ← نتوان
 ن + شود ← نشود
 ن + شایست ← نشایست
 ن + توانست ← نتوانست
 ن + بایست ← نبایست
 ن + بایستی ← نبایستی
 ن + می + باید ← نمی باید
 ن + می + توان ← نمی توان
 ن + می + توانست ← نمی توانست
 ن + می + بایستی ← نمی بایستی
 ن + می + شد ← نمی شد
 ن + می + شود ← نمی شود
 ن + می + شایست ← نمی شایست
 ن + می + شاید ← نمی شاید
 ن + می + بایست ← نمی بایست
 ۱۱- ن + افعال ناقص + مصدر مرخم ← نفی مجهول بدون شخص.
 تك واژه مقید + (تك واژه مقید یا آزاد ± تك واژه مقید) + (تك واژه آزاد

یا مقید + تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.

ن + باید + (رف + ت) ← نباید رفت

ن + شاید + (رف + ت) ← نشاید رفت

ن + می + بایستی + (رف + ت) ← نمی بایستی رفت

ن + می + بایست + (رف + ت) ← نمی بایست رفت.

ن + می + توان + (رف + ت) ← نمی توان رفت

ن + توان + (رف + ت) ← نتوان رفت

ن + بایست + (رف + ت) ← نبایست رفت

ن + بایستی + (رف + ت) ← نبایستی رفت

د - ب

(۱) ب + صیغه امر ← صیغه امر به سبک عادی

تك واژه مقید + تك واژه آزاد ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی

ب + رو ← برو

ب + رو + ید ← بروید

توجه بفرمائید که «به» در موقع افزوده شدن به «رو» بخاطر هم آهنگی آوایی^۱ به

واکه «o» که بعد از هم خوان «ر» آمده است «b» شده است.

در صیغه امر جمع در موقع افزوده شدن + «ید» باز يك رشته عملیات واج تك

واژه ای رخ داده رو row به رو raw تغییر یافته است.

(۲) ب + مضارع ساده ← مضارع شرطی یا التزامی.

تك واژه مقید + تك واژه آزاد + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق

به واژه قاموسی.

ب + رو + م ← بروم.

ب + رو + ی ← بروی.

ب + رو + د ← برود.

ب + رو + یم ← برویم.

ب + رو + ید ← بروید.

ب + رو + ند ← بروند.

(۳) ب + فعل ناقص بدون شخص وبدون مفرد وجمع + مصدر مرخم ← مجهول

بدون شخص.

تك واژه مقید + «تك واژه آزاد یا مقید + تك واژه مقید» + «تك واژه آزاد

یا مقید + تك واژه مقید» ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.

ب + باید + «رف + ت» ← بیاید رفت.

- ب + بایستی + «رف + ت» بایستی رفت .
 ب + توانست + «رف + ت» ← بتوانست رفت .
 ب + بایست + «رف + ت» ← بایست رفت .
 ب + شود + «رف + ت» ← بشود رفت .
 ۱۰-۶ میانوندهای تصریفی فعل.

الف - ان

(۱) ستاك مضارع لازم + ان + ضمائر متصل مضارع ← فعل مضارع متعدی

سببی^۱

تك واژه آزاد + تك واژه مقید + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی .

- پر + ان + م - م ← پرانم .
 پر + ان + ی - ی ← پرانی .
 پر + ان + د - د ← پراند .
 پر + ان + یم - یم ← پرانیم .
 پر + ان + ید - ید ← پرانید .
 پر + ان + ند - ند ← پرانند .

(۲) می + ستاك مضارع لازم + ان + ضمائر متصل مضارع ← فعل مضارع

استمراری متعدی سببی .

تك واژه مقید + تك واژه آزاد + تك واژه مقید + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق بواژه قاموسی .

می + پر + ان + م - م ← می پرانم .

(۳) ستاك مضارع لازم + ان + علامت ستاك گذشته + ضمائر متصل ماضی

← ماضی ساده متعدی سببی .

تك واژه آزاد + تك واژه مقید + تك واژه مقید + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی .

پر + ان + ید + م - م ← پرانیدم .

(۴) می + ستاك مضارع لازم + ان + علامت ستاك گذشته + ضمائر متصل

ماضی ← ماضی استمراری متعدی سببی .

تك واژه مقید + تك واژه آزاد + تك واژه مقید + تك واژه مقید + تك واژه مقید ← درك واژه دستوری متعلق بواژه قاموسی .

می + پر + ان + ید + م - م ← می پرانیدم .

ب - ن

۱- باطنی - محمدرضا - توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ۱۳۴۶ صفحه ۱۲۳ .

۱- اسم مفعول + ن + فعل سازنده مجهول ← نفی مجهول
(تك واژه آزاد + تك واژه مقید + تك واژه مقید) + تك واژه مقید + (تك
واژه آزاد + تك واژه مقید) ← درك واژه دستوری متعلق به واژه قاموسی.
(كن + د + ه) + ن - + (شو + م) ← كنده نشوم = نفی مضارع ساده مجهول
(كن + د + ه) + ن - + (می + شو + م) ← كنده نمی شوم = نفی مضارع
استمراری مجهول

(كن + د + ه) + ن - + (ش + د + م) ← كنده نشدم = نفی ماضی ساده
مجهول .

(كن + د + ه) + ن - + (می + ش + د + م) ← كنده نمی شدم = نفی ماضی
استمراری مجهول

(كن + د + ه) + ن - + (ش + د + م) + (ام) ← كنده نشده ام = نفی ماضی
نقلی مجهول

(كن + د + ه) + ن - + (ش + د + م) + (بو + د + م) ← كنده نشده
بودم = نفی ماضی بعید مجهول

(كن + د + ه) + ن - + (ش + د + م) + (خواه + م) + (ش + د)
← كنده نشده نخواهم شد = نفی مستقبل مجهول منفی .

(كن + د + ه) + ن - + (خواه + م) + (ش + د) ← كنده نخواهم شد =
نفی مستقبل مجهول

(كن + د + ه) + ن - + (باش + م) ← كنده نباشم = نفی مضارع شرطیه یا
مشكوك

(كن + د + ه) + (ش + د + م) + (باش + م) ← كنده شده نباشم =
نفی مضارع شرطیه مشكوك^۱

۹-۱۱ پسوندهای تصریفی فعلی - پسوندهای تصریفی فعلی عبارتند از الف -

ضمایر متصل فاعلی مضارع ب - ضمایر متصل فاعلی ماضی ج - ضمایر متصل مفعولی

الف - ضمایر متصل فاعلی مضارع «م» «ی» «د» «یم» «ید» «ند» .

ب - ضمایر متصل فاعلی ، ماضی «م» «ی» «د» «یم» «ید» «ند» .

ج - ضمایر متصل مفعولی - am - م - at - ت - as^۷ - ش - مان - تان - شان .

۹-۱۲ تك واژه های اشتقاقی فعل

الف- پیشوندهای اشتقاقی فعل

(۱) آ- مصدر ← مصدر مشتق (اغلب معنی ضد فعل اولی را دارد) .

آ- رمیدن ← آرمیدن - آسودن

۱- همایون فرخ - عبدالرحیم - دستور جامع زبان فارسی - بنگاه مطبوعاتی علمی ۱۴۳۹

صفحه ۴۷۲ تا ۴۷۴ .

(۲) + مصدر ← مصدر مشتق (با اختلاف جزئی معنایی، سبک ادبی را به سبک عادی تبدیل میکند و در موقع افزوده شدن يك دسته عملیات واج تك واژه ای رخ میدهد)^۱
 + فسرْدن ← افسرْدن - افسرْدن - افروزانْدن - افروزانیدن - افكندن - افزوْدن
 (۳) + مصدر ← مصدر مشتق (سبک ادبی را به سبک عادی تبدیل میکند و در موقع افزوده شدن يك دسته عملیات واج تك واژه ای رخ داده كسره «س» از بین رفته «س» ساکن میشود).

ای + ستادن ← ایستادن .

(۴) + مصدر ← مصدر مشتق (سبک ادبی را به سبک عادی تبدیل میکند و در موقع افزوده شدن عملیات واج تك واژه ای رخ داده كسره «ف» از بین رفته و «ف» ساکن می شود).

ا + فتادن ← افتادن

(۵) باز + مصدر ← مصدر مشتق (معنی دوباره و از نو را به آن میافزاید)
 باز + آوردن ← باز آوردن^۲ - باز آمدن - باز خواستن - باز داشتن - باز رفتن - باز شدن - باز کردن - باز گرداندن - باز گردانیدن - باز گشتن (مراجعت کردن) - باز گفتن - باز ماندن - باز مانیدن - باز نشستن - باز نمودن (دو مرتبه انجام دادن) - باز زدن - باز دیدن - باز گفتن - باز نمایاندن - باز پیمودن - باز گسترْدن (دوباره گسترْدن) - باز آموختن - باز فروزانیدن - باز گردیدن - باز نكوهیدن - باز پژمردن - باز آشامیدن - باز پذیرفتن - باز گریختن - باز آزدن - باز دانستن .

(۶) بر + مصدر ← مصدر مشتق (معنی بر یا بالا را به آن میافزاید).
 بر + آسودن ← بر آسودن - بر آشفتن - بر آغالیدن (برانگیختن) - بر آمدن - بر آشوفتن - بر آوردن (رفع نیاز کردن) - بر آمیختن - بر آویختن (کشتی گرفتن).

(۷) پرا + مصدر ← مصدر مشتق (معنی فرا و کاملاً را به معنای واژه میافزاید).
 پرا + گرفتن ← پرا گرفتن (فرا گرفتن)

پرا + مصدر ← مصدر مشتق (معنی پخش و پرا را به معنای واژه میافزاید)
 پرا + کندن ← پرا کندن - پرا شیدن (پاشیدن) - پرا کندیدن .

(۸) پس + مصدر ← مصدر مشتق (معنی عقب را به معنای واژه میافزاید)
 پس + آمدن ← پس آمدن - پس آوردن - پس استادن (پس گرفتن) - پس استدن (پس گرفتن) - پس افكندن (اندوختن) - پس افتادن (ناگهان مردن).

(۹) پیش + مصدر ← مصدر مشتق (معنی جلو را به معنای آن میافزاید)

۱- كسره «ف» در موقع افزوده شدن واكه «ا» در اول آن از بین میرود . در كتاب های ریاضیات فزودن را بكار نمی بریم بلکه افزودن را استعمال میکنیم .

۲- معین- محمد- فرهنگ معین- جلد اول- صفحه ۴۵۲ «باز» بر سر افعال آمده معنی دوباره را میدهد .

پیش + آمدن ← پیش آمدن - پیش آوردن - پیش استادن (پیش گرفتن) - پیش استدن (پیش گرفتن) - پیش افکندن (جلو انداختن).

(۱۰) پی + مصدر ← مصدر مشتق (بیشتر معنی پایداری را به معنای آن میافزاید)
پی + آوردن ← پی آوردن (تاب آوردن) - پی افشردن (پایداری کردن) - پی نهادن (پایدار کردن).

فعل های زیر دو پیشوند دارند :

پی اندرافکندن (آغاز نمودن) - پی برگسلیدن (ترك کردن)

پی در افعال زیر معنی دنبال میدهد .

پی برداشتن (دنبال کردن) - پی داشتن (دنباله داشتن) - پی سپاردن - (دنبال رفتن) - پی سپردن (دنبال رفتن).

(۱۱) تا + مصدر ← مصدر مشتق.

تا + کردن ← تا کردن (رفتار کردن)

(۱۲) تو + مصدر ← مصدر مشتق

تو + زدن ← تو زدن (کوتاه کردن) - تو شدن (درز گرفته شدن) - تو کشیدن (داخل شدن) - تو پریدن - تو چرخیدن - تو فرستادن .

(۱۳) در + مصدر ← مصدر مشتق (معانی گوناگونی میدهد)

در + آوردن ← در آوردن - در آموختن (تعلیم دادن) - در آمیختن (مخلوط کردن) - در آویختن (آویزان کردن) - در انداختن (مجادله کردن) - در باختن (خرید و فروش کردن) - در بازیدن (دربازی باختن) .

(۱۴) سر + مصدر ← مصدر مشتق (معانی گوناگونی دارد)

سر + آمدن ← سر آمدن (منقضی شدن) - سر افراشتن (افتخار کردن) - سر آوردن (به پایان رسانیدن) - سر افشاندن (سر جنبانیدن) - سر انداختن (شروع کردن به بافتن) - سر اوشاندن (با تکبر سر تکان دادن) - سر تابیدن (سر پیچی کردن) - سر پیچیدن (نافرمانبرداری کردن) - سر تافتن (سر پیچی کردن)

(۱۵) فرا + مصدر ← مصدر مشتق (بیشتر معنی جلو و کاملاً را میدهد)

فرا + آمدن ← فرا آمدن (پیش آمدن) - فرا آوردن (حاصل کردن) - فرا افکندن (بمیان آوردن) - فرا او گندن (بمیان آوردن) - فرا بافتن (جعل کردن)

(۱۶) فرو + مصدر ← مصدر مشتق (بیشتر معنی پائین را میدهد)

فرو + آمدن ← فرو آمدن - فرو آوردن - فرو افکندن - فرو انداختن - فرو بارانیدن (به ریختن و داشتن) - فرو باریدن - فرو بردن - فرو بستن - فرو بیدن - فرو جستن .

(۱۷) وا + مصدر ← مصدر مشتق (معانی گوناگونی دارد)

وا + افتادن ← وا افتادن (متوف شدن) - وا ایستادن (متوقف شدن) - وا باختن - وا بخشیدن - وا بردن - وا پریدن - وا بستن .

(۱۸) ور + مصدر ← مصدر مشتق .

ور + آمدن ← ورآمدن - ورآوردن - ورافتادن - ورانداختن - ورپلغیدن

۱۳-۶ افعال مرکب - مهمترین افعال مرکب عبارتند از:

(۱) الف - اسم ذات + آمدن ← مصدر مرکب

جا + آمدن ← جاآمدن - مایه آمدن - کارگر آمدن

ب- اسم معنا + آمدن ← مصدر مرکب.

پسند + آمدن ← پسند آمدن - دریغ آمدن - فرود آمدن - وادید آمدن (ظاهر

شدن) .

ج - اسم عربی + آمدن ← مصدر مرکب .

رحمت + آمدن ← رحمت آمدن - رحم آمدن - لازم آمدن - عاجز آمدن - ندا آمدن

وارد آمدن .

(۲) الف - اسم ذات + آوردن ← مصدر مرکب .

رو + آوردن ← روآوردن

ب- اسم معنا + آوردن ← مصدر مرکب

نبرد + آوردن ← نبرد آوردن - گیر آوردن - بند آوردن - فرود آوردن .

ج- اسم عربی + آوردن ← مصدر مرکب .

امتیاز + آوردن ← امتیاز آوردن - رحمت آوردن - رحم آوردن - تشریف آوردن

عذر آوردن .

(۳) الف - اسم ذات + افتادن ← مصدر مرکب .

جا + افتادن ← جا افتادن - هاله افتادن .

ب- اسم معنا + افتادن ← مصدر مرکب .

گیر + افتادن ← گیر افتادن

ج- اسم عربی + افتادن ← مصدر مرکب .

ادراك + افتادن ← ادراك افتادن - احتیاج افتادن - اختلاف افتادن - اختلاط

افتادن - قبول افتادن - وهم افتادن .

(۴) الف - اسم ذات + انداختن ← مصدر مرکب .

ابرو + انداختن ← ابرو انداختن - جا انداختن - بند انداختن .

ب- اسم معنا + انداختن ← مصدر مرکب .

گیر + انداختن ← گیر انداختن .

ج- اسم عربی + انداختن ← مصدر مرکب .

موج + انداختن ← موج انداختن .

(۵) الف - اسم ذات + بردن ← مصدر مرکب .

بو + بردن ← بو بردن .

- ب- اسم معنا+ بردن ← مصدر مرکب.
- پناه+ بردن ← پناه بردن - گمان بردن - رنج بردن - سود بردن - نام بردن - رشك بردن - خواب بردن - نماز بردن - گرو بردن - جور بردن .
- ج- اسم عربی+ بردن ← مصدر مرکب.
- اجر+ بردن ← اجر بردن - تحکم بردن - حسد بردن - حظ بردن - صرفه بردن - طاقت بردن - مظلومه بردن (شکایت کردن) - ظن بردن .
- (۶) الف - اسم ذات+ بستن ← مصدر مرکب.
- هاله+ بستن ← هاله بستن - رنگ بستن .
- ب- اسم معنا+ بستن ← مصدر مرکب.
- گرو+ بستن ← گرو بستن .
- ج- اسم عربی+ بستن ← مصدر مرکب.
- شرط+ بستن ← شرط بستن .
- (۷) الف- اسم عربی+ پذیرفتن ← مصدر مرکب.
- صحت+ پذیرفتن ← صحت پذیرفتن - صلاح پذیرفتن .
- (۸) اسم معنا+ پروردن ← مصدر مرکب.
- ناز+ پروردن ← ناز پروردن - کینه پروردن - نکته پروردن - هنر پروردن
- (۹) اسم عربی+ تافتن ← مصدر مرکب.
- عنان+ تافتن ← عنان تافتن .
- (۱۰) الف - اسم ذات+ خوردن ← مصدر مرکب .
- نیش+ خوردن ← نیش خوردن - چوب خوردن - زمین خوردن - زخم خوردن - آب خوردن - پیچ خوردن - جا خوردن - پا خوردن - لگد خوردن - تنه خوردن - چشم خوردن - چاپ خوردن - دم خوردن - آفتاب خوردن - واکس خوردن (واکس انگلیسی است) .
- ب- اسم معنا+ خوردن ← مصدر مرکب .
- سوگند+ خوردن ← سوگند خوردن - تکان خوردن - افسوس خوردن - فریب خوردن - تاب خوردن - یکه خوردن - کتک خوردن - شکست خوردن - گول خوردن - گرسنگی خوردن - روزه خوردن - زنهار خوردن - غلط خوردن - تلو تلو خوردن - وول خوردن - گیج خوردن - سکندری خوردن - اندوه خوردن - غم خوردن - لت خوردن .
- ج - اسم عربی+ خوردن ← مصدر مرکب .
- اسف+ خوردن ← اسف خوردن - قسم خوردن - صدمه خوردن - وصله خوردن - ضرب خوردن - ضرر خوردن - ندامت خوردن - رشوه خوردن - غوطه خوردن .
- (۱۱) الف - اسم معنا+ خواستن ← مصدر مرکب .

آگاهی + خواستن ← آگاهی خواستن .

ب - اسم عربی + خواستن ← مصدر مرکب .

امان + خواستن ← امان خواستن - عذرخواستن - معذرت خواستن .

(۱۲) الف - اسم معنا + جستن ← مصدر مرکب .

پر خاش + جستن ← پر خاش جستن Jostan .

ب - اسم عربی + جستن ← مصدر مرکب .

مخلص + جستن ← مخلص جستن (رهایی یافتن) - فراغت جستن .

(۱۳) الف - اسم ذات + دادن ← مصدر مرکب .

آب + دادن ← آب دادن (روکش فلزی بر فلز دیگری دادن) - آفتاب دادن - بو دادن - نخ دادن (خوب قوام آوردن شیره شکر) - دل دادن - میدان دادن - روی دادن (رخ دادن) - رودادن (پرور کردن) - دم دادن (آواز خواندن) .

ب - اسم معنا + دادن ← مصدر مرکب .

دشنام + دادن ← دشنام دادن - سزا دادن - آشتی دادن - پرواز دادن - پیروزی دادن - پناه دادن - نشان دادن - گواهی دادن - مالش دادن - پند دادن - آرامش دادن - یاد دادن - یاری دادن - آگاهی دادن - آزار دادن - گیر دادن - لغت دادن - هل دادن - دم دادن - (گرما پس دادن) .

ج - اسم عربی + دادن ← مصدر مرکب .

اتساع + دادن ← اتساع دادن - انفاق دادن - اجاره دادن - اجازه دادن - احتمال دادن - احتشام دادن - اختصاص دادن - اذیت دادن - ارتقاء دادن - استعفاء دادن - استیناف دادن - اسناد دادن - امان دادن - انجام دادن - انصاف دادن - بسط دادن - رخصت دادن - اهمیت دادن - صدقه دادن - صفا دادن - ضامن دادن - فراغت دادن - مصاف دادن - مجال دادن - مدد دادن - لیت دادن - نتیجه دادن - هول دادن - نهیب دادن - ودیعه دادن - وعده دادن - فتوی دادن - فیصله دادن .

د - صفت + دادن ← مصدر مرکب .

گشاد + دادن ← گشاد دادن (خوب دقت نکردن)

(۱۴) الف - اسم ذات + داشتن ← مصدر مرکب .

دست + داشتن ← دست داشتن (دخالت کردن) - دوست داشتن - جا داشتن (روا بودن) - چشم داشتن (امید داشتن) - دل داشتن .

ب - اسم معنا + داشتن ← مصدر مرکب .

باور + داشتن ← باور داشتن - گمان داشتن - ویر داشتن (میل داشتن) - گیر داشتن - پروا داشتن - پاس داشتن - شکیب داشتن - شگفتی داشتن - امید داشتن - نگاه داشتن - گرامی داشتن .

ج - صفت + داشتن ← مصدر مرکب .

روا + داشتن ← رواداشتن - نهان داشتن - استوار داشتن - پنهان داشتن.

د - اسم عربی + داشتن ← مصدر مرکب .

اتساع + داشتن ← اتساع داشتن - اتصال داشتن - احتمال داشتن - احتیاج داشتن - اختصاص داشتن - اشتیاق داشتن - اشتها داشتن - اشعار داشتن - اصرار داشتن - اعلام داشتن - اثر داشتن - اجلاس داشتن - اراده داشتن - اطمینان داشتن - تمایل داشتن - دلالت داشتن - ربط داشتن - رعب داشتن - رغبت داشتن - صرفه داشتن - فراغت داشتن - معلوم داشتن - معظم داشتن - معدوم داشتن - معروض داشتن - معاشرت داشتن - مصروف داشتن - مصدق داشتن - موخر داشتن - مبدول داشتن - مغبوض داشتن - مجال داشتن - مجری داشتن - محروم داشتن - محسوب داشتن - مخفی داشتن - مدفون داشتن - مرقوم داشتن - مستحسن داشتن - مسترد داشتن - لازم داشتن - لیاقت داشتن - کفایت داشتن - وقوف داشتن - وفا داشتن - میل داشتن - مهارت داشتن - ملحوظ داشتن - کفالت داشتن - نتیجه داشتن - ابا داشتن - صبر داشتن - حوصله داشتن - توقع داشتن - رونق داشتن - رواج داشتن .

(۱۵) الف - اسم معنا + دیدن ← مصدر مرکب.

گزند + دیدن ← گزند دیدن - آزار دیدن - آفت دیدن - غم دیدن - سود دیدن - زیان دیدن - رنج دیدن - ستم دیدن - بدی دیدن - شکنجه دیدن - سان دیدن (سان فرانسه) .

ب - صفت + دیدن ← مصدر مرکب.

داغ + دیدن ← داغ دیدن - بد دیدن.

ج - اسم عربی + دیدن ← مصدر مرکب.

خیر + دیدن ← خیر دیدن - جفا دیدن - ظلم دیدن - صدمه دیدن - صلاح دیدن - صواب دیدن - ضرب دیدن - ضربت دیدن - ضرر دیدن - ضرر دیدن - مصلحت دیدن - محنت دیدن - واجب دیدن .

(۱۶) الف - اسم معنا + رسانیدن ← مصدر مرکب

گزند + رسانیدن ← گزند رسانیدن آزار رسانیدن - راحتی رسانیدن (راحت عربی است) - خوبی رسانیدن - نیکی رسانیدن .

ب - اسم عربی + رسانیدن ← مصدر مرکب .

ضرر + رسانیدن ← ضرر رسانیدن - نفع رسانیدن - مضرت رسانیدن - خیر رسانیدن - شر رسانیدن - ندا رسانیدن .

(۱۷) الف - اسم معنا + رسیدن ← مصدر مرکب .

آزار + رسیدن ← آزار رسیدن - گزند رسیدن - ستم رسیدن

ب - اسم ذات + رسیدن ← مصدر مرکب .

زخم + رسیدن ← زخم رسیدن .

ج - اسم عربی + رسیدن ← مصدر مرکب .

اجل + رسیدن ← اجل رسیدن - ضرر رسیدن - نفع رسیدن - خیر رسیدن - شر رسیدن .

(۱۸) اسم عربی + رفتن ← مصدر مرکب .

طفره + رفتن ← طفره رفتن - ضعف رفتن .

(۱۹) الف - اسم ذات + زدن ← مصدر مرکب .

لب + زدن ← لب زدن - اتوزدن - یخ زدن - دار زدن - شیشه زدن - زخم زدن - بست زدن - عینک زدن (عین عربی است) - فریاد زدن - نیش زدن .

ب - اسم معنا + زدن ← مصدر مرکب .

گام + زدن ← گام زدن - گپ زدن - زخم زدن - گشت زدن - نقی زدن - نق نق زدن - وول زدن - کنایه زدن - ویله زدن (گام زدن) - لاف زدن - چشمک زدن - مروا زدن - دم زدن .

ج - اسم عربی + زدن ← مصدر مرکب .

صدا + زدن ← صدا زدن - صدمه زدن - صفیر زدن - صیحه زدن - ضرب زدن - ضربت زدن - ضرر زدن - هول زدن - نهیب زدن - وصله زدن - طفره زدن .

د - اسم ترکی + زدن ← مصدر مرکب .

یغما + زدن ← یغما زدن .

(۲۰) الف - اسم ذات + ساختن ← مصدر مرکب .

پیشوا + ساختن ← پیشوا ساختن .

ب - اسم معنا + ساختن ← مصدر مرکب .

پیشنهاد + ساختن ← پیشنهاد ساختن - روانه ساختن .

ج - صفت + ساختن ← مصدر مرکب .

آشفته + ساختن ← آشفته ساختن - استوار ساختن - شرمسار ساختن - روان ساختن .

د - اسم عربی + ساختن ← مصدر مرکب .

صیغه + ساختن ← صیغه ساختن - مظنون ساختن - مؤکد ساختن - مأمور ساختن - مدرج ساختن - مرکب ساختن - مرتفع ساختن - مستأصل ساختن - مسخر ساختن - مقید ساختن - مقهور ساختن - معمر ساختن - معنبر ساختن - مکدر ساختن - ملوث ساختن - نثار ساختن - هدنه ساختن (صلح کردن) - واجب ساختن - وارد ساختن - وضو ساختن - معجز ساختن .

(۲۱) الف - اسم ذات + شدن ← مصدر مرکب .

آب + شدن ← آب شدن - خون شدن - کارگر شدن - بلبل شدن - آسفالت شدن - آسفالت فرانسه است) - پیشوا شدن .

ب - اسم معنا + شدن ← مصدر مرکب .

پسند + شدن ← پسند شدن - روانه شدن - تباه شدن - آزار شدن .

ج - صفت + شدن ← مصدر مرکب .

سبز + شدن ← سبز شدن - سرخ شدن - آشنا شدن - آسان شدن .

د - اسم عربی + شدن ← مصدر مرکب.

اجابت + شدن ← اجابت شدن - اجاره شدن - احاطه شدن - احیا شدن - احمق شدن - اختراع شدن - اخراج شدن - اخذ شدن - اخطار شدن - ادا شدن - ادب شدن - ادغام شدن - ادعا شدن - اذیت شدن - ارجاع شدن - ارشاد شدن - ارضاء شدن - ارباب شدن - ازاله شدن - استفسار شدن - استقبال شدن - استقراء شدن - اکتشاف شدن - استمالت شدن - استملاك شدن - استمداد شدن - استناد شدن - استفساخ شدن - استنطاق شدن - استیضاح شدن - اسقاط شدن - اسیر شدن - اشاره شدن - اشتباه شدن - اصلاح شدن - اظهار شدن - اعلام شدن - اغفال شدن - افتتاح شدن - اقدام شدن - اقرار شدن - اكتفاء شدن - التفات شدن - التماس شدن - ایمن شدن - باطل شدن - باعث شدن - بالغ شدن - تقلب شدن - تقلید شدن - تقویت شدن - تفهیم شدن - تقویم شدن - توییح شدن - تکریم شدن - تکلیف شدن - ساکن شدن - صابر شدن - صنعتی شدن - صیغه شدن - ضایع شدن - طالع شدن - معرفی شدن - مصلوب شدن - مصلح شدن - مبذوم شدن - مشغول شدن - مات شدن - مؤثر شدن - مؤتلف شدن - مأیوس شدن - مبعوث شدن - متخاضل شدن - مترنم شدن - مشروب شدن - متساوی شدن - متشاعر شدن - متشاغل شدن - متشاعل شدن (شعله ور شدن) - متصرف شدن - متصدی شدن - متصف شدن - متصل شدن - متفحص شدن - متفرد شدن (جدا شدن) - متفرع شدن - متفکر شدن - متقاعد شدن - متقبل شدن - متکلف شدن - متمیز شدن - متوطن شدن - متوقف شدن - متولد شدن - متوهم شدن - متهم شدن - مجتمع شدن - مجدر شدن (آبله رو شدن) - محبوس شدن - محتاج شدن - محترق شدن - محقق شدن - محروم شدن - محسوس شدن - محصر شدن (بازداشته شدن) - محشور شدن - محصور شدن - محفوظ شدن - محکوم شدن - محکم شدن - مخبط شدن (تباه شدن) - مختار شدن - مختتم شدن (پایان یافتن) - مجهز شدن - مخیر شدن - مدفون شدن - مرئی شدن (دیده شدن) - مرعی شدن (رعایت شدن) - مستعفی شدن - مسحور شدن - مشرف شدن - لغو شدن - مقهور شدن - معزول شدن - مقبول شدن - مفكوك شدن (جدا شدن) - مغلوك شدن - مقابل شدن - تفویض شدن - مفهوم شدن - مفضل شدن (برتر شدن) - معیوب شدن - مغرور شدن - مغلوب شدن - مفتون شدن - ملتفت شدن - ملتزم شدن - ملیس شدن - ملتئم شدن (التیام یافتن) - ملوث شدن - ملول شدن - محاسن شدن - ممثلی شدن (پر شدن) - منسوخ شدن - منصوب شدن - منطبق شدن - منطفی شدن (خاموش شدن) - منظور شدن - منعقد شدن - منعكس شدن - منعص شدن (تیره شدن) - منفور شدن - منقضي شدن - ممنون شدن - منهزم شدن (شکست خوردن) - مواجه شدن - موفق شدن -

موظف شدن - موگول شدن - موقوف شدن - هابط شدن (هبوط کردن) - هول شدن -
واجب شدن - وارث شدن - وارد شدن - واصل شدن - واضح شدن - منکر شدن .

(۲۲) الف - اسم ذات + کردن ← مصدر مرکب .
آبله + کردن ← آبله کردن - آب کردن - آشیانه کردن - پیشوا کردن - پیش نویس
کردن - پاکنویس کردن - آبتن کردن - خون کردن .

ب - اسم معنا + کردن ← مصدر مشتق .
باور + کردن ← باور کردن - پخش کردن - بخش کردن - خیز کردن - خو کردن -
ویزیت کردن (ویزیت فرانسه است) - چاره کردن - ویار کردن - وید کردن (چاره کردن) -
آزار کردن - ورجه ورجه کردن - آخ آخ کردن - بازی کردن - حالی کردن - بستری کردن -
پایمردی کردن - لابه گری کردن .

ج - صفت + کردن ← مصدر مرکب .
بلند + کردن ← بلند کردن - بور کردن - ویژه کردن - ویران کردن - آزار کردن -
آسان کردن - هویدا کردن - آگاه کردن - آماده کردن - بی هوش کردن - هاج وواج کردن
بی آزار کردن - آتشی کردن - آواره کردن - آشکار کردن - آب گز کردن - آب لمبو کردن .

د - اسم ترکی + کردن ← مصدر مرکب .
قیمه + کردن ← قیمه کردن .

د - اسم عربی + کردن ← مصدر مرکب .
اراده + کردن ← اراده کردن - استفسار کردن - استقرار کردن - اکتشاف کردن -
استمالت کردن - استملاک کردن - استمداد کردن - استسفار کردن - استنساخ کردن -
استنباط کردن - استنطاق کردن - استتکاف کردن - استیضاح کردن - اسقاط کردن - اسناد
کردن - اشتباه کردن - اصرار کردن - اشاره کردن - اصلاح کردن - اطلاق کردن -
اطمینان کردن - اظهار کردن - اعتماد کردن - اعلام کردن - اغفال کردن - افتتاح کردن -
اقتدا کردن - اقتباس کردن - اقدام کردن - اقرار کردن - اکتفا کردن - التفات کردن -
التماس کردن - اجابت کردن - انکار کردن - باطل کردن - بلع کردن - تقلب کردن -
توبیخ کردن - تقلید کردن - تقویت کردن - تفهیم کردن - تقویم کردن - تکذیر کردن -
تکفل کردن - تکلیف کردن - اجاره کردن - احاطه کردن - اختراع کردن - اخراج کردن -
اخذ کردن - اخطار کردن - ادا کردن - ادب کردن - ادغام کردن - ادعا کردن - اذیت
کردن - ارجاع کردن - ارشاد کردن - ارضاء کردن - ارعاب کردن - ابا کردن - اتباع
کردن - ابداع کردن - اتخاذ کردن - اجتماع کردن - اجتهاد کردن - اجلاس کردن -
اجماع کردن - اجحاف کردن - احتراز کردن - اجتناب کردن - احتکار کردن - اهداث کردن -
اخاذی کردن - احیا کردن - اختصار کردن - اختلاط کردن - اختیار کردن - اخلال کردن -
ادراک کردن - ادار کردن - معلوم کردن - معاشرت کردن - معاش کردن - مماس کردن -
معاشقه کردن - مطالعه کردن - مطالبه کردن - مطابقت کردن - مطابقه کردن - مضمضه

کردن - مضبوط کردن - مضایقه کردن - مضاعف کردن - مصاهرت کردن (داماد شدن) -
 مصاحبه کردن - مباحثه کردن - مبادله کردن - مبارزه کردن - مبالغه کردن - متارکه کردن -
 دفع کردن - دفن کردن - ساقط کردن - سلام کردن - صبر کردن - صحبت کردن - قتل
 کردن - روایت کردن - راحت کردن - دق کردن - محافظت کردن - محاصره کردن - محرور
 کردن (گرم کردن) - مخالطت کردن - مخالطه کردن - میخلع کردن (خلعت دادن) - مدد
 کردن - مدروس کردن (کهنه کردن) - مدهون کردن (چرب کردن) - مذیل کردن (دردامن
 قرار دادن) - مربوط کردن - کسب کردن - کشف کردن - نصب کردن - وداع کردن -
 وصف کردن - توصیف کردن - وصایت کردن - وصیت کردن .

(۲۳) الف - اسم ذات + کشیدن ← مصدر مرکب .

آب + کشیدن ← آب کشیدن - جاکشیدن - اتو کشیدن - لشکر کشیدن

ب - اسم معنا + کشیدن ← مصدر مرکب .

هو + کشیدن ← هو کشیدن .

ج - اسم عربی + کشیدن ← مصدر مرکب .

اذیت + کشیدن ← اذیت کشیدن - صدمه کشیدن - صف کشیدن .

(۲۴) الف - اسم ذات + گرفتن ← مصدر مرکب .

درز + گرفتن ← درز گرفتن - آشیانه گرفتن .

ب - اسم معنا + گرفتن ← مصدر مرکب .

خنده + گرفتن ← خنده گرفتن - گریه گرفتن - خیز گرفتن - نیرو گرفتن - بل گرفتن -

پناه گرفتن .

ج - اسم عربی + گرفتن ← مصدر مرکب .

امتیاز + گرفتن ← امتیاز گرفتن - انس گرفتن - ادب گرفتن - احرام گرفتن - امان

گرفتن - اثر گرفتن - اخبار گرفتن - موج گرفتن - طرف گرفتن - قوت گرفتن - صف گرفتن -

ضامن گرفتن - وضو گرفتن - ضرب گرفتن - وعده گرفتن - قیافه گرفتن - ماتم گرفتن - مدد

گرفتن - نقصان گرفتن - نتیجه گرفتن - قول گرفتن - صحت گرفتن - سبقت گرفتن .

(۲۵) اسم عربی + گزیدن ← مصدر مرکب .

صبر + گزیدن ← صبر گزیدن .

(۲۶) اسم ذات + گماردن ← مصدر مرکب .

دیده + گماردن ← دیده گماردن .

(۲۷) الف - اسم ذات + گشتن ← مصدر مرکب .

شکار + گشتن ← شکار گشتن .

ب - صفت + گشتن ← مصدر مرکب .

آگاه + گشتن ← آگاه گشتن - شاد کام گشتن - پر غم گشتن - شرمسار گشتن .

ج - اسم عربی + گشتن ← مصدر مرکب .

حادث + گشتن ← حادث گشتن - حائل گشتن - ساکن گشتن - مؤثر گشتن - موفق گشتن - معطل گشتن - صرف گشتن - صید گشتن - عاجز گشتن - عریان گشتن - عاصی گشتن - عیان گشتن .

(۲۸) الف - صفت + گردیدن ← مصدر مرکب .

گستاخ + گردیدن ← گستاخ گردیدن - آگاه گردیدن - جاودان گردیدن - شاد کام گردیدن - پرغم گردیدن - شرمسار گردیدن - پنهان گردیدن - گرفتار گردیدن .
ب - اسم عربی + گردیدن ← مصدر مرکب .

حادث + گردیدن ← حادث گردیدن - حائل گردیدن - ساکن گردیدن - مطمئن گردیدن - مطلع گردیدن - مصمم گردیدن - مصروف گردیدن - مؤثر گردیدن - مبسوط گردیدن - متأثر گردیدن - متالم گردیدن - متأذی گردیدن - متأهل گردیدن - متحد گردیدن - متحرك گردیدن - متحصن گردیدن - متخیر گردیدن - متداخل گردیدن - مرکب گردیدن - مترنم گردیدن - متشاغل گردیدن - متصل گردیدن - متحیر گردیدن - متضرر گردیدن - متفرق گردیدن - متفق گردیدن - متقاطع گردیدن - متکاثف گردیدن - متلاشی گردیدن - متمکن گردیدن - متنفر گردیدن - متواری گردیدن - متیقن گردیدن - مثاب گردیدن (آجر گرفتن) - مجتمع گردیدن - محبوب گردیدن - محروم گردیدن - محسوب گردیدن - محصور گردیدن - محقق گردیدن - محیط گردیدن - محو گردیدن - مخلد گردیدن (جاودان شدن) - مخمور گردیدن - مدروس گردید (کهنه شدن) - مدهوش گردیدن - مزاحم گردید - مستحضر گردیدن - مستحکم گردیدن - مستحیل گردیدن - مستدعی گردیدن - مستولی گردیدن - مکدر گردیدن .

(۲۹) الف - اسم ذات + گردانیدن ← مصدر مرکب .

رخ + گردانیدن ← رخ گردانیدن .

ب - اسم معنا + گردانیدن ← مصدر مرکب .

پیشنهاد + گردانیدن ← پیشنهاد گردانیدن .

ج - اسم عربی + گردانیدن ← مصدر مرکب .

احمق + گردانیدن ← احمق گردانیدن - ایمن گردانیدن - بصیر گردانیدن - عادت

گردانیدن - معلوم گردانیدن - مؤکد گردانیدن - مبسوط گردانیدن - مختار گردانیدن - مخصوص گردانیدن - مقرب گردانیدن - مقر گردانیدن - وصی گردانیدن .

(۳۰) اسم عربی + گذاشتن ← مصدر مرکب .

احترام + گذاشتن ← احترام گذاشتن - باقی گذاشتن - امانت گذاشتن - اثر گذاشتن .

(۳۱) الف - صفت + ماندن ← مصدر مرکب .

گرفتار + ماندن ← گرفتار ماندن - جاودان ماندن .

ب - اسم عربی + ماندن ← مصدر مرکب .

عاجز + ماندن ← عاجز ماندن - معطل ماندن - مصون ماندن - مأیوس ماندن -

مجرور + ماندن - هـ خلد ماندن (جاودان ماندن) - مدرّوس ماندن (کهنه ماندن) - مدهوش ماندن .

(۳۲) الف - اسم ذات + نهادن ← مصدر مرکب .
آشیانه + نهادن ← آشیانه نهادن .

ب - اسم عربی + نهادن ← مصدر مرکب .
ذخیره + نهادن ← ذخیره نهادن - وسوسه نهادن - عادت نهادن .

(۳۳) الف - اسم ذات + نمودن ← مصدر مرکب .
ابرو + نمودن ← ابرو نمودن (ابرو انداختن)

ب - اسم معنا + نمودن ← مصدر مرکب .
بخشش + نمودن ← بخشش نمودن - گله نمودن - یاری نمودن - بخش نمودن - رنجش نمودن .

ج - صفت + نمودن ← مصدر مرکب .

آشکار + نمودن ← آشکار نمودن - فاش نمودن .

د - اسم عربی + نمودن ← مصدر مرکب .
حل + نمودن ← حل نمودن - ذوق نمودن - کرم نمودن .

(۳۴) الف - اسم معنا + ورزیدن ← مصدر مرکب .
مهر + ورزیدن ← مهر ورزیدن - کینه ورزیدن .

ب - اسم عربی + ورزیدن ← مصدر مرکب .

خیانت + ورزیدن ← خیانت ورزیدن - مبادرت ورزیدن - حيله ورزیدن - فراغت ورزیدن - بخل ورزیدن - قناعت ورزیدن .

(۳۵) الف - اسم ذات + یافتن ← مصدر مرکب .

راه + یافتن ← راه یافتن (موفق شدن) - دست یافتن (مداخله کردن) - بهره یافتن (سود بردن) - سامان یافتن (ساکن شدن) - میدان یافتن (یکه تازی کردن) .

ب - اسم معنا + یافتن ← مصدر مرکب .

آرامش + یافتن ← آرامش یافتن - آگاهی یافتن - سزا یافتن - بزرگی یافتن - پیروزی یافتن - بهبودی یافتن - توانائی یافتن - گشایش یافتن - نوید یافتن - داو یافتن (به هدف رسیدن) - گذریافتن - کام یافتن - گزند یافتن - نیرو یافتن .

ج - اسم عربی + یافتن ← مصدر مرکب .

اتساع + یافتن ← اتساع یافتن - اتصال یافتن - احتشام یافتن - ادب یافتن - ارتقاء یافتن - استقرار یافتن - استیلاء یافتن - اشتهار یافتن - اصلاح یافتن - اطمینان یافتن - التیام یافتن - انجام یافتن - تشفی یافتن - تشرف یافتن - تشکیل یافتن - تعلیم یافتن - تغییر یافتن - تمکن یافتن - تحول یافتن - توفیق یافتن - توفیر یافتن - حضور یافتن - رجحان یافتن - رخصت یافتن - رسوخ یافتن - صحت یافت - صدور یافتن - صله

یافتن - لذت یافتن - مجال یافتن - فیصل یافتن - فرصت یافتن - طاقت یافتن - طرف یافتن - عضویت یافتن - فراغت یافتن - فیصله یافتن - مدد یافتن - نجات یافتن - وجود یافتن - وفات یافتن - وقوف یافتن - وقوع یافتن .

۱۴-۶ افعال مرکب از گروهی که بیش از یک اسم یا صفت باشند بقرار زیرند^۱.

۱- الف - ب + اسم ذات + مصدر ← مصدر مرکب.

ب - ب + سر + بردن ← بسر بردن - بسر آمدن - بجا آوردن - بکار بردن .

ب - ب + اسم معنا ← مصدر مرکب.

ب + شمار + رفتن ← بشمار رفتن

ج - ب + اسم عربی + مصدر ← مصدر مرکب.

ب + اتمام + رسانیدن ← به اتمام رسانیدن - بخاطر آوردن - بهدر رفتن - بغارت

بردن - بوجود آوردن .

۲- الف - در + اسم ذات + مصدر ← مصدر مرکب.

در + میان + نهادن ← در میان نهادن

ب - در + اسم عربی + مصدر ← مصدر مرکب .

در + صدد + برآمدن ← در صدد برآمدن .

۳- الف - از + اسم ذات + مصدر ← مصدر مرکب .

از + پا + افتادن ← از پا افتادن - از قلم اقتادن (قلم عربی است) - از حال رفتن

(حال عربی است) - از بیخ کندن - از جان گذشتن - از پی در آوردن - از میان بردن - از

جای در بردن - از دست رفتن - از پس در آمدن - از پا در آوردن - از جا در رفتن .

ب - از + ضمیر خویش + مصدر ← مصدر مرکب .

از + خود + رفتن ← از خود رفتن - از خود گذشتن - از خود شدن - از خود

بی خود شدن .

ج - از + ضمیر مبهم + مصدر ← مصدر مرکب.

از + هم + گذشتن ← از هم گذشتن - از هم جدا شدن - از هم پاشیدن.

۴- اسم ذات + ب + اسم ذات + مصدر ← مصدر مرکب.

پا + به + پا + شدن ← پابه پا شدن - دست به دست کردن - سر بسر گذاشتن .

۵- بر + اسم ذات + مصدر ← مصدر مرکب .

بر + باد + رفتن ← بر باد رفتن .^۲

۱- اختیار- منصور- «دسته بندی صیغه های افعال در فارسی امروزه به شیوه تأویلی»

مجموعه خطابه های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی ۱۳۴۹.

۲- برای مطالعه بیشتر به «دسته بندی صیغه های افعال در فارسی امروزه بشیوه تأویلی»

در مجموعه خطابه های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی ۱۳۴۹ صفحات ۱-۲۵ مراجعه فرمائید.

فصل هفتم

صفت

۷-۱ گفتیم که واژه‌های محتوی دار^۱ به سه دسته تقسیم می‌شدند که دسته اول ماده^۲ دسته دوم عمل^۳ و دسته سوم توصیف گر بطور اعم^۴ بود. دیدیم که ماده همان مقوله‌ای بود که بر حسب دسته بندی سنت گرایان اسم نامیده می‌شد و عمل همان مقوله‌ای بود که از زمان افلاطون بعنوان رکن دوم زبان، پس از اسم که رکن اول زبان بود، تحت عنوان فعل شناخته شده بود. ولی توصیف گر اعمی را که در آن دسته بندی ذکر کردیم شامل صفت و قید بود، چون مقوله صفت و مقوله قید هر دو یک کار میکنند، هر دو توصیف می‌نمایند. صفت توصیف ماده را میکند و قید توصیف عمل یا صفت یا قید دیگری را می‌نماید.

همانطوریکه دیدیم واژه‌های جانشینی دسته بسته و محدودی بودند که بجای ماده بکار می‌رفتند، پس بالطبع، صفت میتواند توصیف گر واژه‌های جانشینی هم باشد. شاید احتیاج به یادآوری نباشد که وابسته‌های پیشرو^۵ دستوری (بجز صفت عالی) دسته بسته و محدودی از واژه‌های دستوری بودند. بعبارت دیگر واژه‌هایی بودند که از لحاظ دستوری توزیع شده بودند. در بین این دسته صفت عددی و دسته بسته و محدود معدود آن (مانند: سه + دست + لباس) صفت عدد ترتیبی (مانند: چهارمین + لباس) صفت اشاره (مانند: این/آن/همین/همان/چنین/چنان + لباس) صفت توزیعی (مانند: هر/هر جور/هر کدام/هر چند/هر گونه/هر نوع/هر چه/همه/همه نوع/همه جور/همه گونه/هیچ/هیچ نوع/هیچ گونه/هیچ جور/خیلی + لباس) صفت استفهامی (مانند: کدام/چه/کدام جور/کدام

-
- | | | |
|------------------|--------------|------------|
| 1- Content words | 2- Substance | 3- Process |
| 4- Qualities | 5- Modifier | |

نوع/کدام گونه / چه جور / چه نوع + لباس؟) صفت تعجبی (مانند: چه + لباس!) میبودند. پس منظور ما از صفت در این بخش تنها آن دسته واژه‌هایی هستند که در بین آنها وابسته‌های دستوری وجود ندارند و نقش آنها توصیف کردن ماده یا توصیف کردن واژه‌های جانشینی است.

۷-۲ ملاک شناسائی - برای شناسائی صفت از چهار ملاک یا معیار استفاده می‌کنیم که به ترتیب عبارتند از: ۱- ملاک آوایی ۲- ملاک صرفی ۳- ملاک نحوی ۴- ملاک قاموسی.

۱- ملاک آوایی - همانطوریکه قبلاً دیدیم ملاک آوایی در زبان فارسی تکیه و مکث است. الف - تکیه - تکیه در مقوله صفت در روی آخرین هجا قرار دارد. در واژه‌های تک هجائی که بین صفت و قید مشترک هستند معمولاً در صفت قله امواج صوتی در روی واکه و در قید در روی همخوان پیش از واکه است. این موضوع در واژه‌های خوب-نیک-بد کاملاً آشکار است.

ب - مکث - مکث بالقوه مرز نمای صفت است. در میان اجزاء صفت مشتق یا صفت مرکب نمیتوان مکث کرد و ایجاد مکث باعث گیج شدن شنونده میشود.

۷-۳ ملاک صرفی - در روی محور جانشینی برای صفات بیانی ملاک صرفی وجود ندارد. زیرا همانطوریکه میدانیم صفات بیانی جنس موصوف را بیان میکنند و برای آنها امکان کاربرد «تر» و «ترین» وجود ندارد. بهمین جهت آنها را صفات غیر واقعی نامیده‌اند (مانند: انگشتر زرین). ولی برای صفات توصیفی بسیط در درجه تفضیلی ملاک صوری «تر» و در درجه عالی ملاک صوری: «ترین» یا «تر + از + همه» وجود دارد. در زبان فارسی امروز تمایلی است که بجای «ترین» «تر + از + همه» را بکار برند و اگر در گفتگوی مردم دقت کنیم خیلی کم پسوند تصریفی «ترین» را برای صفت عالی بکار می‌برند و بجای آن «تر + از + همه» را بشکل پسوند تصریفی بکار می‌برند. همانطوریکه میدانیم این پسوندهای «تر» «ترین» یا «تر + از + همه» را برای قیدهای توصیفی هم بکار می‌برند و بخاطر همین امکان گرفتن «تر» و «ترین» قیدهایی توصیفی و صفات توصیفی را قیدهایی واقعی و صفت‌های واقعی گفته‌اند^۱.

۷-۴ ملاک نحوی - همانطوریکه قبلاً دیدیم صفت در درجه عالی با پسوند «ترین» میتواند جزء وابسته‌های پیشرو هسته گروه اسمی قرار بگیرد (مانند: بزرگترین + شاهکار) و همچنین در روی محور هم نشینی صفت میتواند مضاف‌الیه اسم یا ضمیر قرار بگیرد. بعبارت دیگر میتواند وابسته پیرو قاموسی گروه اسمی گردد - ولی وابسته‌های پیرو ممکن است دستوری باشند. (مانند: کتاب e من) یا حتی ممکن است «واژه‌بند» باشند (مانند: کتاب - کتابی - کتاب e) وابسته‌های قاموسی هم ممکن است اسم یا صفت باشند و برای تشخیص

۱- برای درجه تفضیلی و عالی پیشوند تصریفی «بیشتر» و «بیشتر + از + همه» را در جلو صفت مشتق و مرکب بکار می‌برند: «بیشتر سررفته» - «بیشتر از همه سررفته».

صفت می‌بایستی از ملاك صرفی استفاده کرد. مثلاً «بر در ارباب بی مروت دنیا» را در نظر بگیرد. پسوند تصریفی «تر» را به هیچ‌کدام از این وابسته‌های پیرو «ارباب» و «دنیا» نمیتوانیم بیافزائیم. ولی برای «بیمروت» میتوانیم آنرا بکار ببریم و «بی مروت‌تر» بگوئیم و این تنها معیاری است که صفت را از اسم در بین وابسته‌های پیرو متمایز می‌کند. صفت متمم فعل بودن می‌شود و چون اسم هم می‌تواند همین کار را بکند تنها معیار تشخیص ما باز بکار بردن پسوند تصریفی «تر» است. بعضی اوقات بستگی به موقعیت جمله‌های هم متن دارد. مثلاً پدرم استاد است. «استاد» ممکن است اسم یا صفت باشد و بستگی به موقعیت جمله‌های هم متن دارد. مثلاً پدر شما چه شغلی دارد؟ - «پدرم استاد است». در اینجا «استاد» اسم است. اما در جواب «آیا پدر شما به زبان انگلیسی وارد است؟» - «پدرم استاد است». در اینجا «استاد» صفت است.

۵-۷ ملاك قاموسی - باز شناخت اجزاء صفت‌های مشتق و مرکب نخستین گام در شناخت آنها است. برای شناسائی صفات مشتق و مرکب ملاك‌های قاموسی و صوری وجود دارند که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته‌اند و تکرار تمامی آنها در اینجا، باعث گرفتن وقت می‌شود. ولی چون بعضی از این اجزاء در مقوله‌های دیگر هم می‌آیند برای شناسائی صفت بایستی از تمام چهار ملاك شناسائی استفاده نمائیم در ضمن به ملاك معنائی هم توجه کنیم که همیشه موصوف و صفت يك مصداق هستند و دو مصداق جداگانه نیستند. در مثال اخیر «ارباب» و «بی مروت» که صفت و موصوت هستند يك مصداق بوده، «ارباب» را می‌توانیم «ای بی مروت» بنامیم. ولی «ارباب» غیر از «در» و غیر از «دنیا» است.

۶-۷ پیشوندهای تصریفی صفت توصیفی.

- ۱- صفت واقعی + تر ← صفت واقعی در درجه تفضیلی.
- سبك + تر ← سبكتر - درازتر - خرتتر - بهتر.
- ۲- صفت واقعی + ترین ← صفت واقعی در درجه عالی.
- سبك + ترین ← سبكترین - درازترین - خرتترین - بهترین.
- ۳- صفت واقعی + تر + از + همه ← صفت واقعی در درجه عالی.
- سبك + تر + از + همه ← سبكتر از همه - درازتر از همه - خرتتر از همه - بهتر از همه.

۷-۷ پیشوندهای اشتقاقی صفت.

- (۱) آ + اسم مفعول (صفت مشترك با اسم ذات) ← صفت مشترك با اسم ذات (اغلب معنای ضد اولی را می‌دهد).
- آ + سوده ← آسوده - آرمیده.
- آ + صفت مشترك با اسم ← صفت مشترك با اسم ذات (اغلب معنای ضد اولی را می‌دهد).

- آ+رامشمند ← آرامشمند - آسایشمند - آرمشمند.
- (۲) آ+اسم مفعول (صفت مشترك با اسم ذات) ← صفت مشترك با اسم ذات.
- آ+فزوده ← افزوده - افشوده .
- آ+اسم مشترك با صفت ← صفت مشترك با اسم ذات .
- آ+فروزمند ← فروزمند .
- (۳) آ+اسم مفعول (صفت مشترك با اسم ذات) ← صفت مشترك با اسم ذات.
- آ+فتاده ← افتاده .
- (۴) ب+اسم معنا ← صفت توصیفی .
- ب+خرد ← بخرد - بهوش - باندازه - بکام - بسزا .
- ب+اسم ذات ← صفت توصیفی .
- ب+راه ← براه - بجا - باندام .
- ب+ستاک مضارع ← صفت توصیفی .
- ب+ساز ← بساز - بگو - بخند .
- ب+اسم عربی ← صفت توصیفی .
- ب+فهم ← بفهم .
- (۵) با+اسم ذات ← صفت توصیفی .
- با+استخوان ← با استخوان - با خدا - باجنگ - باکس - باکس و کار - بامخ - با نمک .
- با+اسم معنای مرکب ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .
- با+آب+رو ← با آبرو - با آب و تاب . با آب و رنگ - با شمله و پیمه .
- با+اسم معنا «مصدرشینی» ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .
- با+آسایش ← با آسایش - با ارزش - با نرمش - با واکنش .
- با+اسم معنا «ستاک ماضی» ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .
- با+گذشت ← با گذشت .
- با+اسم معنای بسیط ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .
- با+شکوه ← باشکوه - باهوش - باغم - با شرم - با فرجام - بانام - با نماز .
- با+اسم عربی ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .
- با+ابهت ← با ابهت - با اشتها - با اصل - با اطلاع - با اعتبار - با انصاف - با انضباط - با اهمیت - با ایمان - با برکت - با تجربه - با تحکم - با تشدد - با حرارت - با حوصله - با حیثیت - با خبر - با حاصل - با شجاعت - با شرف - با شهامت - با عظمت - با صلاحیت (با وقار) - با هیبت - با فراست - با فضیلت - با وقار - با صفت - با صدا - با ضرر - با طالع - با ظرفیت - با عار - با غیرت - با عار و غیرت - با عرضه - با عصمت -

با عفت - با عقل - با علاقه - با فایده - با فکر - با قاعده - با قید - با قیاس - با قرار - با قدر - با محابا - با محبت - با عاطفه - با مغز - با روح - با وضو و طهارت - با خبره .

(۶) باز + اسم مفعول (صفت مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

باز + گشته ← بازگشته - بازمانده.

(۷) بر + اسم مفعول (صفت مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

بر + گشته ← برگشته - برآشفته - برجسته .

(۸) بی + اسم ذات ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

بی + پا - بی پا - بی کس - بی مخ - بی پول - بی پایه - بی خانمان - بی راه - بی رم - بی نمک - بی دررو - بی کار - بی سنگ - بی سیم - بی آب - بی برگ - بی بندوبار - بی پایاب - بی جا - بی چشم و رو - بی چیز - بی دست و پا - بی دل - بی رنگ - بی ریش - بی زن - بی شو - بی پدر - بی مادر - بی سر - بی سروپا - بی سروته - بی کران - بی گاه - بی مخ - بی سامان .

بی + اسم معنا ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

بی + باک ← بی باک - بی برگشت - بی شمار - بی پایان - بی تاب - بی پروا - بی پناه - بی هوش - بی خواب - بی درد - بی درنگ - بی دین - بی ریخت - بی سخن - بی بهره - بی دوام - بی ریا - بی سواد - بی بها - بی شرم - بی شیله و پیله - بی شیله - بی فرجام - بی کار - بی گمان - بی مهر - بی نام - بی نشان - بی نماز - بی ننگ - بی نوا - بی نیاز - بی هوش - بی دریغ - بی درمان .

بی + ضمیر شخصی مؤکد ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

بی + خود ← بی خود - بی خویشتن .

بی + اسم ذات مشترك با صفت ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

بی + دادگر ← بی دادگر - بی هنرور .

بی + اسم عربی ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی .

بی + ادب ← بی ادب - بی انضباط - بی اهمیت - بی ایمان - بی بضاعت - بی تجربه - بی تربیت - بی ترتیب - بی تردید - بی تقصیر - بی جهت - بی حال - بی حساب - بی حمیت - بی حیثیت - بی حواس - بی حس - بی حیا - بی حوصله - بی خیال - بی دفاع - بی دماغ - بی ذوق - بی رحم - بی ریب - بی سابقه - بی سبب - بی سلیقه - بی سکه - بی شعور - بی سیرت - بی روح - بی مضایقه - بی حد - بی انصاف - بی شبهه - بی مغز - بی حرف - بی شرف - بی صاحب - بی صفت - بی خیر - بی صدا - بی صرفه - بی حرفه - بی صفا - بی ضرر - بی طاقت - بی طالع - بی طرف - بی طمع - بی ظرفیت - بی عار - بی عرضه - بی غیرت - بی عفت - بی عقل - بی علاقه - بی علت - بی عیب - بی غرض - بی فایده - بی فکر - بی قاعده - بی قید - بی قیاس - بی قرار - بی قدر - بی محابا - بی محبت - بی محنت - بی عاطفه .

- بی طعم - بی وفا .
- (۹) پرا + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- پرا + کنده ← پراکنده - پراگرفته (فراگرفته)
- (۱۰) پس + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- پس + فرستاده ← پس فرستاده - پس نشانده - پس رانده - پس مانده .
- (۱۱) پیش + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- پیش + افتاده ← پیش افتاده .
- (۱۲) پی + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- پی + برده ← پی برده - پی گرفته .
- (۱۳) تا + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- تا + زده ← تا زده - تا شده - تا کرده - تا انداخته .
- (۱۴) تو + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- تو + زده ← توزده - تو کرده - تو کشیده - تو گرفته .
- (۱۵) در + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- در + رفته ← در رفته - درمانده .
- (۱۶) سر + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- سر + رفته ← سر رفته - سرگشته - سرسپرده .
- (۱۷) فرا + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- فرا + گرفته ← فرا گرفته - فرا رفته .
- (۱۸) فرو + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- فرو + کشیده ← فرو کشیده - فرو رفته - فرو مانده - فرو کرده - فرو شده .
- (۱۹) وا + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
- وا + رفته ← وارفته - واخورده - وا برده - وارسته .

(۲۰) وړ + اسم مفعول (صفت توصیفی مشترك با اسم ذات) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

وړ + افتاده ← وړ افتاده - وړ پریده .

(۲۱) نا + اسم ذات ← صفت توصیفی .

نا + آدم ← نا آدم - نا استاد - نا اوستا - ناپای (بی طاق) - نامرد - نادختر - نازن - ناکس - ناجانور - ناجا - ناجای - ناخدا (اسم هم هست) - نادبیر - نادرویش - نامردم - ناجای گیر - ناخستو (اقرار نکننده) - ناکدخدا - ناکتخدا - ناشوی - ناشوهر (بی شوهر) .

نا + اسم معنا ← صفت توصیفی .

نا + پروا ← نا پروا - ناگزیر - ناارزش - ناگوارش - ناامید - ناباور - ناپسند - ناتاب - ناترس - ناتلنگ - ناچاره ← ناچار - نادین - ناسپاس - ناشکیب - ناهراس - ناپایان - نامراد - ناسزا .

نا + صفت مشبیه ← صفت توصیفی .

نا + روا ← نا روا - ناشکیبا - نابینا - ناشناسا - ناشنوا - ناشکوف - ناپویا - ناپزا - ناپایا - ناتوانا - ناویسا .

نا + اسم مفعول ← صفت توصیفی .

نا + پوشیده ← نا پوشیده - ناپیراسته - ناآراسته - ناپیموده - ناپیوسته - ناتابیده - ناتافته - ناتراشیده - ناتفته - ناجسته «a» - ناجسته «o» - ناچیده - ناخزیده - ناخفته - ناخواسته - ناخاسته - ناخورده - ناسفته - نادانسته - نادریافته - نادیده - نادیده جنگ - ناآجیده (ناسفته) - نارسته - نارشته - نارسیده - نارفته - ناساخته - ناستوده - ناشسته - نافرهیخته - نافهمیده (فهم عربی است) - ناشایسته - ناشگفته - ناشمرده - ناشناخته - ناشنوده - نابسته - ناگذشته - ناگسیخته - ناگنجانیده - ناگنجانده - ناکام دیده - ناگرفته - ناگرویده - ناگسسته - ناگشاده - ناگفته - ناسنجیده - نامالیده - نیافته - نابوده - ناآزموده - ناآموخته - ناآمیخته - ناآمده - ناافتاده - نابخشوده - ناپسندیده - ناپرورده - ناپسوده (لمس نشده) - نابیوسیده (غیر منتظره) - ناپالوده - ناپخته - ناتراشیده - ناخوانده .

نا + اسم مشترك با صفت ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .

نا + همرنگ ← همرنگ - ناهم رنگ - ناهم ساز - ناهم سر - ناهم کرانه - ناهم کران - ناهم کوك - ناهموار - ناهمواره - ناهم جور - ناهم تا - ناهم نان - ناهمکار .
ناآمیزگار (مردم گریز) - ناسازگار - ناپرهیزگار - ناکامکار - نازشتکار - ناپرهیزکار - ناتجربه کار (تجربه عربی) - ناترس کار - ناکامکار - ناکرده کار - نابهره مند - نازورمند - ناهوشمند - نابرومند - ناهوشیار - ناهشیوار - نابخشیار - ناخوردنی - ناکردنی - ناشدنی - ناگسستی - ناشنیدنی - ناشنودنی - نادیدنی - نادانستی - نابودنی - بابخشیدنی - ناآموختنی - ناآزمودنی - ناآمیختنی - نابردنی - ناخوردنی - نامکیدنی - نارسستی - نارفتنی - نامردنی -

ناماندنی - نامالیدنی - ناآوردنی - ناگشودنی - نافر وختنی .

ناپاك تن - ناپاك دامن - ناپاك درون - ناپاك دست - ناپاك دين - ناپاك رأى (رأى عربى است) - ناپاك رو - ناپاكسان - ناقل (ناز رنگ) - ناغلا (غلا = ساده؛ آسان) - ناكامران - ناكامياب - ناكام روا - ناكم ياب - ناكرده كار - ناسپرى (جاودان) - ناآشنا - نادرست - ناراست - ناآزاد - ناآگاه - ناآگه - ناآماده - ناخرسند - ناجوانمرد - ناپارسا - نابلد - ناجنبان - ناراست پهلوى - نانهان - ناشادكام - ناهمايون - ناوفادار - نانيكو - ناهراسان .

نا + ستاك مضارع - صفت توصيفى .

نا + ياب - ناياب - ناهست - ناويس - ناتوان - ناساز - ناپز .

نا + ستاك ماضى - صفت توصيفى .

نا + يافت - نايافت - ناآراست - نااندود - ناآمد .

نا + صفت توصيفى - صفت توصيفى .

نا + بسزا - نابسزا - ناباندام - ناپسوده (لمس نشده) - نابفرمان - نابجا - نابجاي - نابرآه - نابسامان - نابرجاي - نابكار - نابرجايگاه - نانمازى - ناستوار - ناپاك - ناپديد - ناپديدار - ناراست - ناهويدا - ناهرگزي - نامانند - ناآباد - ناآبادان - ناآشكار - نااندرخور .

نا + اسم عربى - صفت توصيفى .

نا + امن - ناامن - نااستعداد - ناانصاف - نااهل - نااصل - نامنصف - نامهيأ - نامستعد - ناايمن - نابالغ - نامناسب - ناحق - نامعقول - نامعمور - نامعلوم - نامعهود - ناملايم - ناممكن - ناممدوح - نامناسب - نامنظور - نامنقول - نامنقسم - ناموافق - ناموجود - ناموثق - ناموجه - ناموصوف - ناموضوع - ناواجب - ناوارد - ناواقف - ناوجب - ناواجب - ناوجه - ناوجه - ناوقت - نامسكوت - نامسكوك - نامسكون - نامسلم - نامسلم - نامسلمان - نامسلوك - نامسمى - نامشروع - نامشروط - نامصدق - نامصور - نامضبوط - نامطعون - نامطبوع - نامطلوب - نامطمئن - نامعين - نامظنون - نامعتدل - نامعتمد - نامعجب (متواضع) - نامعدود - نامعدور - نامعروف - نامعصوم - نامعفو - نامعقول - نامعين - نامفهوم - نامفيد - نامقبول - نامقدر - نامقطوع - نامقدور - نامقيد - نامكتسب - نامكرر - نامحتمل - نامحرم - نامحروم - نامحسوس - نامحصور - نامحفوظ - نامحكم - نامحل - نامحمود - نامحصول - نامحلول - نامدل - نامدون - نامذكور - نامرئى - نامربوط - نامرتب - نامرجو (نامطلوب) - نامرحوم - نامرزوق - نامرسوم - نامرعى - نامرغوب - نامرزوع - نامساعد - نامساوى - نامسئول - نامستحق - نامستهجن - نامستقيم - نامستعد - نامستور - نامسجل - نامسرور - نامسطح - نامسعود - نالوطى - نامأجور - نامأمول (غير منتظره) - نامألوف - نامأمون (ناامن) - نامبارك - نامبتدى - نامباهى - نامبرور (ناپسند) - نامبرهن - نامتأهل - نامتجانس - نامترقب - نامتصور - نامتعارف - نامتكلف - نامتفق - نامتمكن - نامتناسب - نامتناهى - نامتوارى - نامتوقع - نامتواضع .

نامتین - نامشمر - نامجاز - نامجانس - نامجرب - نامجموع - نامحال - نامحتشم - نارایج - ناباب - نانجیب - ناسلامت.

۸-۷ پسوندهای اشتقاقی صفت.

(۱) اسم ذات + ین ← صفت بیانی (بیان کننده جنس موصوف)

ابریشم + ین ← ابریشمین - بلورین - پردگین^۱ (مستور) - پرنندین (حریری) - پشمین - پلنگین - پولادین - پھین (ساخته از پیه) - رنگین - زبرجدین - زرین - زمردین - سفالین - سنگین - سیمین - کاغذین (واژه چینی) - کافورین - مرواریدین - لاجوردین - گوهرین - گندمین - جوین - نگارین - نمکین - مسین - روئین - چوبین - شیرین - پوستین (اسم هم شده است) - گلین - مشکین - خاکین - زغالین - موئین - خونین - شکرین .

اسم ذات + ین ← صفت توصیفی مشترک با قید.

پا + ین ← پائین .

اسم معنا + ین ← صفت بیانی

رشک + ین ← رشکین - غمین - شرمین - ننگین - کنارین - مهرین - خشمین .

قید مکان + ین ← صفت توصیفی.

زیر + ین ← زیرین - زبرین - پسین - پیشین .

(۲) اسم عربی + دیس (شباهت) ← صفت توصیفی.

طاق + دیس ← طاق دیس - حوردیس

اسم معنا + دیس ← صفت توصیفی.

دیو + دیس ← دیودیس.

(۳) اسم ذات + گین (دارندگی) ← صفت توصیفی .

پرز + گین ← پرزگین - آویزگین - شوخگین (چرك دار)

اسم معنا + گین (دارندگی) ← صفت توصیفی.

آزرم + گین ← آزره گین - اندوهگین - خشمگین - شره گین - غمگین - فرمگین

(غمگین) - فژاگین (بزه کار) - کنارگین (جانبی - طرفی)

صفت + گین (دارندگی) ← صفت توصیفی.

گر + گین ← گرگین (جربدار)

اسم عربی + گین ← صفت توصیفی.

سهم + گین ← سهمگین - خوفگین

(۴) اسم ذات + گن (دارندگی) ← صفت توصیفی .

پرز + گن ← پرزگن - گردگن - گوشت گن (دارای گوشت)

ستاک مضارع + گن (دارندگی) ← صفت توصیفی .

آویز + گن ← آویزگن .

۱- درپردگین - پھین - پائین توجه به عملیات واج تک واژه ای بنمائید .

- اسم معنا + گن (دارندگی) ← صفت توصیفی .
 غم + گن ← غمگن - اندوهگن - پژاگن (چرگین ؛ چرك دار)
 (۵) اسم ذات + وش (مانند) ← صفت توصیفی مشترك باقید توصیفی .
 پرستار + وش ← پرستاروش - پرندوش - خوروش .
 صفت + وش ← صفت توصیفی .
 دیوانه + وش ← دیوانهوش - ماهوش .
 اسم معنا + وش (مانند) ← صفت توصیفی مشترك باقید توصیفی .
 پری + وش ← پریوش - جادووش - دیووش .
 اسم عربی + وش ← صفت توصیفی
 ابله + وش ← ابلهوش - صدفوش - صبحوش - عاشقوش .
 (۶) اسم ذات + فش (مانند) ← صفت توصیفی مشترك باقید توصیفی .
 پرستار + فش ← پرستارفش - سرهنگفش - طاوسفش - گیسوفش - گیاهفش - میشار
 فش^۱ (شبیبه بهمیش)
 اسم معنا + فش (مانند) ← صفت مشترك باقید .
 پری + فش ← پری فش - جادوفش - دیوفش - مینوفش .
 اسم عربی + فش ← صفت مشترك باقید .
 صبح + فش ← صبح فش .
 (۷) اسم ذات + گون (رنگ - شکل - مانند) ← صفت توصیفی .
 آبله + گون ← آبله گون - آتش گون - آذر گون - آس گون^۲ (مانند آسیا) - آئینه گون -
 آینه گون - بنفشه گون - پیروز گون - فیروزه گون ← فیروز گون^۳ - پیروز گون -
 خرما گون - قیر گون - زر گون - زنگار گون - ساج گون - سیم گون - فاخته گون -
 (خاکستری رنگ) - کافور گون (سفید) - ماغ گون (مانند ابرسیاه) - گهر گون - گربه گون -
 گرد گون - گوهر گون - گل گون - گندم گون - گندنا گون - مهتاب گون - می گون - مینا گون -
 نارنج گون - نیل گون .
 صفت + گون (رنگ) ← صفت (رنگ)
 زرد + گون ← زرد گون - سیمین گون - سبز گون .
 پیشوندهم + گون (مانند) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات .
 هم + گون ← هم گون ← هام گون^۴
 اسم عربی + گون (رنگ) ← صفت (رنگ)

-
- ۱- توجه به عملیات واج تك واژه ای بنمائید : میش ← میشار + فش
 ۲- » » » » » : آسیا ← آس + گون
 ۳- » » » » » : فیروزه ← فیروز + گون .
 ۴- به عملیات واج تك واژه ای توجه نمائید - هم گون ← هام گون

- صدف + گون ← صدف گون - غالیہ گون (سیاہ) - غراب گون (رنگ کلاغ)
- (۸) - اسم ذات + بار (بمعنی بارندہ) ← صفت توصیفی .
اشک + بار ← اشک بار - خونبار - ستارہ بار - شکر بار - کافو بار - مشکبار - گوہر بار - گہر بار - گنج بار - مروارید بار .
- اسم عربی + بار (بمعنی بارندہ) ← صفت توصیفی .
تأسف + بار ← تأسف بار - رقت بار - شعیبہ بار - شہوت بار - شیطنت بار - عنبر بار - غالیہ بار ← غالیہ بار - ملالت بار - محنت بار - لعبت بار - لؤلؤ بار - ہوس بار - نکبت بار - وحشت بار - مشغلہ بار .
- (۹) - اسم معنا + سار (دارندگی) ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
شرم + سار ← شرمسار - دیوسار .
اسم ذات + سار (مانند) ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
میش + سار ← میش سار .
- (۱۰) اسم ذات + وار (شباهت) ← صفت توصیفی مشترک با قید توصیفی .
پروانہ + وار ← پروانہ وار - پدر وار - پرند وار - مرد وار - پسر وار - تاج وار - چشمہ وار - چلیپا وار - زہوار - زہوار - سازوار - دزدوار - سایہ وار - ستوروار - شاہوار - شہوار - شیروار - طاوس وار - غنچہ وار - فیروزہ وار - فیل وار - ماہوار - شتروار - گازر وار - گالہ وار - گیسو وار - مہوار - ہالہ وار - نخوار - نیفہ وار - وال وار (وال = یک نوع مہی است) - حر وار (مانند خر) - مسوار - کبوتر وار .
- اسم معنا + وار (دارندگی) ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
پری + وار ← پریوار - ہوش وار - ہشوار .
- اسم عربی + وار (شباهت) ← صفت توصیفی مشترک با قید توصیفی .
حباب + وار ← حباب وار - صیقل وار - زلفین وار - صبح وار - عاجز وار - فراش وار - مجسطی وار (اسم دانشمند نجوم) - مسیح وار - مشاطہ وار - مشتاق وار - ملاح وار - ناقہ وار (مانند شتر) - ہلال وار - سالوک وار (مانند دزد) - صعلوک وار (مانند دزد) - ہدف وار .
- اسم عربی + وار (دارندگی و شباهت) ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
عیال + وار ← عیال وار - غریب وار - متکبر وار - غافل وار .
اسم ذات + وار (لیاقت) ← صفت توصیفی .
راہ + وار ← راہوار .
- صفت مشترک با اسم + وار (شباهت) ← صفت توصیفی مشترک با قید توصیفی .
پاک + وار ← پاک وار - پیروزوار - دیوانہ وار - سراسیمہ وار - مست وار - لنگ وار .
- (۱۱) اسم معنا + اور (دارندگی) ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .

۱- بہ عملیات واج تک واژہ ای توجہ نمائید - غالیہ ← غالیہ .

رنج + ور ← رنجور۔ مزدور۔

اسم عربی + اور (دارندگی) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات۔

کیف + ور ← کیفور۔ غیور۔

(۱۲) اسم ذات + انہ ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی۔

دیبر + انہ ← دبیرانہ۔ شاگردانہ۔ شاہانہ۔ پسرانہ۔ پیرانہ۔ تاجیکانہ۔
روزانہ۔ شبانہ۔ سالانہ۔ دیوانہ۔ موشانہ۔ مردانہ۔ زنانہ۔ دخترانہ۔

صفت مشترك با اسم + انہ ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی۔

سازشکار + انہ ← سازشکارانہ۔ خداپسندانہ۔ خردمندانہ۔ سگسارانہ۔
شرافتمندانہ (شرافت عربی است)۔ لوسانہ۔ لوندانہ۔ کورکورانہ۔ گستاخانہ۔ نابخردانہ۔
ناشیانہ۔ نالایقانہ (لایق عربی)۔ نامردانہ۔ نامعقولانہ (معقول عربی)۔ ہنرمندانہ۔
نوع پرستانہ (نوع عربی)

اسم عربی + انہ ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی۔

مسافر + انہ ← مسافرانہ۔ مہرانہ۔ مالکانہ۔ مشعشانہ۔ مظفرانہ۔ معصومانہ۔
کافرانہ۔ فاتحانہ۔ عاقلانہ۔ عامیانہ۔ عالمانہ۔ عاشقانہ۔ غافلانہ۔ عاجزانہ۔
عامدانہ۔ ظالمانہ۔ طوطیانہ۔ صوفیانہ۔ صمیمانہ۔ محققانہ۔ تحقیقانہ۔ جسورانہ۔
شاعرانہ۔ خصمانہ۔ ساحرانہ۔ مہرانہ۔ ساقیانہ۔ شکرانہ۔ صادقانہ۔ غلامانہ۔
فارغانہ۔ فاسدانہ۔ فجیعانہ۔ موزیانہ۔ متعجبانہ۔ متفکرانہ۔ متکلمانہ۔ متواضعانہ۔
متہورانہ۔ مجدانہ۔ محترمانہ۔ محبوبانہ۔ محصلانہ۔ مخفیانہ۔ مخلصانہ۔ مستہزانہ۔
لجوجانہ۔ لطیف طبعانہ۔ لوطیانہ۔ مغرورانہ۔ ملکانہ۔ منشیانہ۔ منصفانہ۔ ناصحانہ۔

(۱۳) - اسم ذات + آگین (پرومملو) ← صفت توصیفی۔

گھر + آگین ← گھر آگین۔ گوہر آگین۔ گل آگین۔

اسم معنا + آگین (پرومملو) ← صفت توصیفی۔

مہر + آگین ← مہر آگین۔ خشم آگین۔ درد آگین۔

اسم عربی + آگین (پرومملو) ← صفت توصیفی۔

طلسم + آگین ← طلسم آگین۔ عنبر آگین۔ عشوہ آگین۔ علم آگین۔ کبر آگین۔

(۱۴) - اسم ذات + آسا (مانند) ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی۔

فیل + آسا ← فیل آسا۔ گردباد آسا۔ گنبد آسا۔ غول آسا۔

اسم عربی + آسا (مانند) ← صفت توصیفی مشترك با قید توصیفی۔

معجزہ + آسا ← معجزہ آسا۔ غالیہ آسا۔ عاشق آسا۔ صبح آسا۔ برق آسا۔ سلم آسا

(مانند نردبان)۔

پیشوند ہم + آسا (مانند) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات۔

ہم + آسا ← ہم آسا۔

(۱۵) اسم ذات + قام (رنگ) ← صفت توصیفی (رنگ)

فیروزه + فام ← فیروزه فام ← فیروز فام - پیروز فام - پیل فام - فیل فام - مشک فام - لاله فام - گل فام - نیل فام - گرد فام - زنگ فام.
 صفت + فام (رنگ) ← صفت توصیفی (رنگ).
 زرد + فام ← زرد فام - تیره فام - سرخ فام - سیاه فام - زرین فام - تار فام.
 اسم عربی + فام (رنگ) ← صفت توصیفی (رنگ).
 صبح + فام ← صبح فام - لعل فام - غالیه فام - عنبر فام.
 (۱۶) اسم ذات + اینه ← صفت بیانی.
 سیم + ینه ← سیمینه - پلنگینه - پرندینه - پشمینه - لاجوردینه - کافورینه - نمکینه - میشینه - گندمینه - گنجینه - روزینه - روغنینه.
 اسم عربی + ینه ← صفت بیانی.
 عنبر + ینه ← عنبرینه.

(۱۷) مصدر + ی (شایستگی) ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

آزردن + ی ← آزرده - آزموده - آشامیده - آمدنی - باخته - پذیرفته - پرداختی - پرستیده - پرسیده - پرواسیده (درخور لمس) - پرورده - پریدنی - پژوهیده - گذارده - گزیده - آزموده - آموخته - آموخته - بخشیده - بردنی - بودنی - خوردنی - دانسته - دیدنی - شنوده - شنیده - گسسته - نبشته - نوشته - شسته - نشسته - نگاهداشته - نوشیده - دادنی - داشته - دوست داشته - رفتنی - ساخته - چشیده - بسته - آورده - آسوده - بوئیده - بوسیده - پوشیده - پوشیده - مردنی - فروخته - کاشته - کشیده - گردیده - گسترده - گشاده - گشته - گشوده - رسته - مالیده - ماندنی - مکیده - رانده - برچیده - برانگیخته - برهم زده - پس داده - فهمیده - پی برده - تابیده - ریخته - ور رفته - یافته.
 ۷-۹ صفت های مرکب.

(۱) قید پر + اسم ذات ← صفت توصیفی.

پر + آب ← پر آب - پر آتش - پر آواز - پر بار - پر بو - پر بر - پر باد - پر بانگ - پر بوستان - پر بها - پر بهره - پر استخوان - پر بهر - پر پیچ - پر چین - پر چین و شکن - پر پی - پر پشت - پر پیچ و تاب - پر پیچ و خم - پر جگر - پر دل - پر چانه - پر جواهر - پر جوش - پر زیور - پر کار - پر خدو (آب دهان) - پر خراش - پر خم - پر خروش - پر خواسته - پر خوراک - پر خون - پر درخت - پر درد dord - پر دود - پر دشمن - پر دو - پر دهان - پر رنگ - پر رو - پر سو (پر نور) - پر غریو - پر غوغا - پر کار - پر کوك - پر گره - پر گل - پر گند (بوی بد) - پر گوشت - پر گهر - پر گوهر - پر گیاه - پر ماز (پر چین) - پر مایه - پر مو - پر می - پر باده - پر مینوه - پر نگار - پر نم - پر نمک - پر نور - پر یاخته - پر آژنگ (پر چین و شکن) - پر آفت - پر خوراک - پر روده - پر شاخ - پر شکم - پر شوخ (چرك) - پر شیر - پر کار - پر مایه.

پر + اسم معنا ← صفت توصیفی.

پر + اندیشه ← پراندیشه - پرآهو (عیب) - پرافسون - پرامید - پرآرایش -
پرآزار - پرآزم - پرآشوب - پرآسیمب - پرآفرین - پرآوازه - پراندوم - پربالک - پر بیم -
پر بها - پر پختا - پرتاب - پرتوان - پرچاره - پر خرد - پر خواب - پر خواهش - پرداد -
پردانش - پردرد - پردرود (ستایش) - پردروغ - پردوام - پرشتاب - پرسوز - پر شرار -
پر شرم - پر غم - پر غریو - پر غمزه - پر فریب - پر کرشمه - پر نمایش - پر ناز - پر ناله -
پر ترس - پر هراس - پر هنر - پر هیاهو - پر گناه - پر منش - پر نبرد - پر کین - پر کینه - پر
شروشور - پر شور و شر - پر گنه - پرافاده - پر جور.

پر + اسم عربی ← صفت توصیفی.

پر + ادعا ← پر ادعا - پر اشتها - پر ارادت - پر اولاد - پر بدایع - پر برکت - پر
بلا - پر بهجت - پر ثروت - پر ثمر - پر جاذبه - پر جرأت - پر جذبه - پر جفا - پر جمعیت -
پر حادثه - پر حاصل - پر حافظه - پر حرارت - پر حرص - پر حرف - پر خلل (زیور) - پر
حوصله - پر حیل - پر خاصیت - پر خرج - پر خطر - پر شعله - پر قساد - پر شعف - پر شهوت -
پر صبر - پر طاق - پر طایفه - پر طراوت - پر طمع - پر عائله - پر عتاب - پر عجائب - پر
عقل - پر عقوبت - پر عمر - پر غصه - پر غیرت - پر فایده - پر فکر - پر فن - پر فن و فعل -
پر قبیل - پر قوت - پر قیمت - پر کبر - پر کواکب - پر حیل - پر لطائف - پر ماجری - پر
مداخل - پر مدعا - پر مشغله - پر مشقت - پر مصرف - پر معنی - پر مکر - پر مغز - پر ملال -
پر ملالت - پر مناعت - پر منفعت - پر نار (آتش) - پر نخوت - پر نشاط - پر نطفه - پر
نعمت - پر نفس - پر نقش - پر نهیب (ترس) - پر وزن - پر همت.

پر + ستاک مضارع ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات

پر + دان ← پر دان - پر خور - پر خوان - پر گو.

(۲) قید کم + اسم ذات ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

کم + پایه ← کم پایه - کم پشت - کم خوراک - کم خون - کم دوست - کم دل - کم رو -
کم زبان - کم سال - کم کار - کم مایه.

کم + اسم معنا ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

کم + بخت ← کم بخت - کم بها - کم چاره - کم خرد - کم خواب - کم درآمد - کم زور -

کم سخن - کم گفتار.

کم + اسم عربی ← صفت توصیفی مشترك با اسم ذات.

کم + التفات ← کم التفات - کم ثروت - کم جمعیت - کم حرص - کم حرف - کم حوصله -
کم خرج - کم ذوق - کم سابقه - کم سؤال - کم طاق - کم ظرفیت - کم عقل - کم عمر -
کم عمق - کم فهم - کم قدر - کم قدم - کم لطف - کم محل - کم معاشرت - کم مدد - کم نظیر -
کم همت - کم فرصت - کم عیار.

کم + ستاک مضارع ← صفت مشترك با اسم ذات.

کم + یاب ← کم یاب .

۳- صفت بد + اسم ذات ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
بد + دل ← بد دل - بد دهن - بد زبان - بد گل - بد لگام - بد نژاد - بد لجام -
بداختر - بدرگ - بد گهر - بدمست .

بد + اسم معنا ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
بد + بخت ← بد بخت - بد خو - بد سرشت - بد سگال - بد نام - بد کیش - بد کردار -
بد کنش - بد اخم - بد کام - بدمزه - بد نهاد - بدمهر - بد آئین - بد آغاز - بد ادا -
بد فرجام .

بد + ستاک مضارع ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
بد + اندیش ← بد اندیش - بد پسند - بد خواه - بد خور - بد گو - بد نما - بد آموز .
بد + اسم عربی ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
بد + جنس ← بد جنس - بد حساب - بد ذهن - بد ذات - بد قدم - بدر کاب - بد عادت -
بد عهد - بد عمل - بد فعل - بد قیافه - بد نظر - بد معامله - بد مذهب - بد مزاج - بد لهجه -
بد نفس - بد نسل - بد هضم - بد یمن - بد وضع - بد نعل - بد نصیب - بد معاش - بد مظنه -
بد منظر - بد لحاظ - بد قمار - بد عاقبت .

بد + اسم ترکی ← صفت توصیفی مشترک با قید توصیفی .
بد + قلق ← بد قلق .

۴- صفت خوش + اسم ذات ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
خوش + آواز ← خوش آواز - خوش آب - خوش اندام - خوش رو - خوش بو -
خوش خوراک - خوش دل - خوش رنگ - خوش زبان - خوش گل .
خوش + اسم معنا ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
خوش + ادا ← خوش ادا - خوش خو - خوش باور - خوش بخت - خوش بیان - خوش
خیم - خوش رفتار - خوش سخن - خوش منش - خوش پز (فرانسه) .
خوش + ستاک مضارع ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
خوش + خوان ← خوش خوان - خوش بین - خوش خرام - خوش تراش .
خوش + ستاک ماضی ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
خوش + برخورد ← خوش برخورد .

خوش + اسم عربی ← صفت توصیفی مشترک با اسم ذات .
خوش + ظاهر ← خوش ظاهر - خوش علف - خوش قول - خوش قیافه - خوش کلام -
خوش لباس - خوش لقا - خوش منظر - خوش صحبت - خوش طبع - خوش سیما - خوش
سودا - خوش سلیمه - خوش ذوق - خوش فطرت - خوش خلق - خوش خط - خوش
خدمت - خوش حساب - خوش حال - خوش ترکیب - خوش الحان - خوش اقبال -
خوش اخلاق .

- ۵- قید زمانی زود+ ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 زود+ رس ← زودرس - زودگذر- زودیاب (تیزهوش)- زود رو (به عملیات واج
 تك واژه ای توجه فرمائید) - زودآزمای - زود خیز- زودپز- زودمیر - زود جنب .
 ۶- قید زمانی دیر+ ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 دیر+ رس ← دیررس - دیرگذر - دیریاب (کند ذهن)- دیرخیز - دیرپز .
 ۷- صفت پاك+ اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاك+ بوم ← پاك بوم - پاك تن- پاك جیب- پاك چشم - پاك چهر- پاك خون-
 پاك دل- پاك روی - پاك روز- پاك زبان - پاك سر- پاك شلوار - پاك گوهر- پاك نژاد -
 پاك مرد - پاك یزدان - پاك مغز .
 صفت پاك+ اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاك+ اندیشه ← پاك اندیشه - پاك جان - پاك جفت- پاك خو- پاك دامن - پاك
 دین- پاك روان - پاك سخن- پاك سرشت- پاك گفتار- پاك منش - پاك مهر- پاك نام- پاك نهاد .
 صفت پاك+ اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت .
 پاك+ اصل ← پاك اصل - پاك حساب - پاك ذهن - پاك رأی - پاك سیرت - پاك
 ضمیر- پاك طبع - پاك طینت - پاك عقیدت - پاك نسب - پاك فکر- پاك نظر .
 صفت پاك+ ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاك+ اندیش ← پاك اندیش- پاك باز- پاك بین- پاك رو- پاك بین- پاك نویس- پاك دوز .
 صفت پاك+ ستاك ماضی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاك+ زاد ← پاك زاد .
 ۸- صفت پاكیزه+ اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاكیزه+ بوم ← پاكیزه بوم - پاكیزه تخم - پاكیزه تن - پاكیزه چهر - پاكیزه
 دل- پاكیزه روی - پاكیزه گوهر- پاكیزه گهر- پاكیزه مرد - پاكیزه مغز .
 صفت پاكیزه+ اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاكیزه+ خو ← پاكیزه خو- پاكیزه خوی - پاكیزه دین - پاكیزه سرشت .
 صفت پاكیزه+ اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاكیزه+ خلق ← پاكیزه خلق- پاكیزه دهان - پاكیزه رأی - پاكیزه طبع- پاكیزه فکر .
 صفت پاكیزه+ ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 پاكیزه+ رو ← پاكیزه رو- پاكیزه گو .
 ۹- صفت شیرین+ اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 شیرین+ دهان ← شیرین دهان - شیرین زبان - شیرین روی - شیرین کار .
 صفت شیرین+ اسم معنی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 شیرین+ سخن ← شیرین سخن .
 صفت شیرین+ اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 شیرین+ شمائل ← شیرین شمائل - شیرین قیافه .
 ۱۰ - صفت عربی لطیف+ اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .

لطیف+اندام ← لطیف اندام - لطیف بدن - لطیف تن- لطیف دست.
 صفت عربی لطیف+اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 لطیف+سرشت ← لطیف سرشت - لطیف خو- لطیف جان - لطیف پیوند.
 صفت عربی لطیف+اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 لطیف+رأی ← لطیف رأی - لطیف شکل - لطیف طبع.
 ۱۱- صفت عربی قوی+اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 قوی+دل ← قوی دل- قوی دست - قوی پی - قوی استخوان - قوی بازو -
 قوی بال- قوی پنجه .

صفت عربی قوی+اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 قوی+زور ← قوی زور- قوی دستگاه - قوی دستگاه - قوی بخت - قوی بنیه .
 صفت عربی قوی+اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 قوی+جثه ← قوی جثه - قوی حال- قوی حفظ (قوی حافظه) - قوی رأی-
 قوی شوکت - قوی طبع - قوی هیكل .

۱۲- صفت لاغر+اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 لاغر+اندام ← لاغر اندام - لاغر چشم - لاغر شکم - لاغر گونه - لاغر میان.
 ۱۳- صفت کوتاه+اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کوتاه+پا ← کوتاه پا- کوتاه پاچه- کوتاه زبان- کوتاه پیکر- کوتاه آستین- کوتاه دست.
 صفت کوتاه+اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 کوتاه+بالا ← کوتاه بالا - کوتاه پرواز.
 صفت کوتاه+اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کوتاه+حرف ← کوتاه حرف - کوتاه نظر- کوتاه قد .
 صفت کوتاه+ستاک مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کوتاه+بین ← کوتاه بین - کوتاه اندیش .
 صفت کوتاه+ستاک ماضی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کوتاه+دید ← کوتاه دید .

۱۴- صفت کند+اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کند+چشم ← کند چشم - کند گوش - کند زبان - کند دست.
 صفت کند+اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 کند+خواب ← کند خواب - کند بیان .
 صفت کند+اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 کند+بصر ← کند بصر- کند فهم- کند نظر- کند ذهن .

۱۵- صفت فراخ+اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی.
 فراخ+آستین ← فراخ آستین (جوانمرد)- فراخ بال- فراخ پیشانی- فراخ جا-
 فراخ چشم - فراخ دست (توانگر)- فراخ دوش (فراخ شانه) - فراخ دهانه- فراخ دهن-

فراخ روی - فراخ شانه - فراخ شکم - فراخ شلوار - فراخ گلو - فراخ دیده - فراخ سال .
 صفت فراخ + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 فراخ + آهننگ ← فراخ آهننگ (دور پرواز) - فراخ بختایش (جوانمرد) - فراخ خو -
 فراخ دامن - فراخ روزی - فراخ سخن - فراخ کام - فراخ گام .
 صفت فراخ + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 فراخ + حوصله ← فراخ حوصله - فراخ مزاج .
 صفت فراخ + ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 فراخ + بین ← فراخ بین - فراخ توان .
 ۱۶ - اسم ذات مشترك با صفت توصیفی گدا + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گدا + چشم ← گدا چشم - گدا روی .
 اسم ذات مشترك با صفت توصیفی گدا + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گدا + پیشه ← گدا پیشه - گدا منش .
 اسم ذات مشترك با صفت توصیفی گدا + صفت توصیفی مشترك با اسم ذات ←
 اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گدا + گرسنه ← گدا گرسنه .
 اسم ذات مشترك با صفت توصیفی گدا + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گدا + طبع ← گدا طبع - گدا فطرت - گدا صفت - گدا همت .
 ۱۷ - صفت مشترك با اسم ذات گران + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گران + بار ← گرانبار - گران اندام - گران آواز (کنند آواز) - گران چشم (بزرگ چشم) -
 گران تن - گران سر (متکبر) - گران زبان (الکن) - گران ریش (انبوه ریش) - گران سنگ -
 گران شکم - گران کیسه (ممسك) - گران مغز - گران مایه - گران گرز .
 صفت مشترك با اسم ذات گران + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گران + پایه ← گران پایه - گران پرواز - گران بها - گران جنبش - گران خرید -
 گران سایه - گران سرشت - گران کابین .
 صفت مشترك با اسم ذات گران + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گران + جسم ← گران جسم - گران خاطر - گران خراج - گران روح - گران لعل -
 گران قدر - گران سیر - گران قیمت - گران نظر .
 صفت مشترك با اسم ذات گران + ستاك مضارع ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 گران + سنج ← گران سنج - گران گیر - گران نورد .
 ۱۸ - صفت مشترك با اسم ذات + اسم ذات ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 والا + سر ← والا سر - والا گهر - والا گوهر - والا سریر - والا نژاد .
 صفت مشترك با اسم ذات + اسم معنا ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 والا + نهاد ← والا نهاد - والا منش - والا جاه - والا بخت .
 صفت مشترك با اسم ذات + اسم عربی ← اسم ذات مشترك با صفت توصیفی .
 والا + شأن ← والا شأن - والا مرتبه - والا مقام - والا همت - والا حضرت

فصل هشتم

قید

۸-۱ همانطوریکه قبلاً دیدیم در دسته بندی واژه‌های افلاطون قید جزء مقوله اسم بود. در دسته‌بندی ارسطو و دسته‌بندی زبان عربی امروز که برپایه آن نهاده شده است، قید مقوله مستقل نیست و جزء مقوله اسم محسوب می‌شود. در زبان فارسی واژه‌هایی که فقط قید باشند و با مقوله‌های دیگر مشترك نباشند بسیار اندک‌اند. تنها دسته‌ای از قیود چگونگی که با حرف اضافه درست شده‌اند مختص مقوله قید هستند و بقیه با مقوله اسم یا مقوله صفت یا مقوله حرف اضافه مشترك هستند. شاید به همین علت باشد که یکی از دستور فارسی‌نویسان انگلستان معتقد است که: «در زبان فارسی قیود کاملاً متمایز وجود ندارند، بلکه قیده‌های فارسی واژه‌هایی هستند که اساساً اسم هستند یا سابقاً به عنوان اسم بکار برده می‌شدند، و یا با افزودن حرف اضافه به اسم درست شده‌اند، و یا صفاتی هستند که بعنوان قید هم بکار می‌روند.»^۱

درست است که در زبان فارسی مانند زبان عربی دسته بسیار بزرگی از قیدهایی که با تنوین نشانه‌دار شده باشند وجود ندارد، یا مانند زبان انگلیسی دسته بزرگی از قیده‌های توصیفی که از افزودن پسوند اشتقاقی *-ly* به صفت درست شده باشند، در فارسی نداریم ولی واژه‌هایی هم داریم که همیشه قید هستند و با مقوله‌های دیگر مشترك نیستند. مانند، آری - آره - هرگز - هنوز - کنون - چرا؟ - کی؟ کجا؟ کو؟ بعلاوه قیده‌های نشانه‌دار

1- Lambton, Ann K. S. Persian Grammar, Cambridge :
University Press, 1963 p. 61

مرکبی داریم که ساختمان آنها «حرف اضافه + صفت + ی (اسم معنا ساز از صفت)» است و همیشه قید هستند . مانند :

«به تندی حرکت کرد» «با افتادگی وارد شد»، «بدون دل واپسی رفت» «بی شرمساری خوراکم را خورد» «از روی نادانی سلام نکرد» «از لحاظ بینائی ناراحت است.» «از فرط خجالت زدگی معذرت خواست» که در این جملات «به تندی» «با افتادگی» «بدون دل واپسی» «بی شرمساری» «از روی نادانی» «از فرط خجالت زدگی» قیود مرکبی هستند که از حرف اضافه ساده یا مرکب^۱ و اسم معنائی که با افزودن یاء اسم معنا ساز به صفت درست شده ، ساخته شده اند . و همیشه قید هستند .

ولی در زبان فارسی همانطوریکه صفات را می توانیم بعنوان قید هم بکار ببریم ، برخی از قیدهای مشتقی را که پسوند مشخص قیدی دارند را هم می توانیم بعنوان صفت بکار ببریم ، مثلاً «خرکی کشتی گرفت» «دزدکی آمد» «یواشکی رفت»^۲ «چپکی نوشت» «راستکی مرد» که در این جملات «خرکی» «دزدکی» «یواشکی» «چپکی» «راستکی» قید هستند ، ولی میتوان آنها را بعنوان صفت هم بکار برد و گفت «این کشتی گرفتن خرکی اش مرا عصبانی کرد» «آن خنده یواشکی ات حواسم را پرت کرد.» «این آمدن دزدکی ام همه را گیج کرد» «همان گردش چپکی اش باعث تصادف شد» «چنین مردن راستکی اش تماشاگران را متعجب کرد.» این قیود که توانسته اند بعنوان صفت توصیفی هم بکار برده شوند از اسم ذات مشترک با صفت توصیفی به اضافه پسوند اشتقاقی قید ساز «کی» (در مورد دزدکی- خرکی) و یا از صفت توصیفی و پسوند اشتقاقی قید ساز «کی» (در سایر موارد) درست شده اند .

۸-۲ حال به بینیم ملاک معنائی شناسائی قید چیست و قید را چگونه تعریف کرده اند .

«کلمه یا عبارتی که چگونگی انجام یافتن فعل را بیان میکند قید نامیده می شود.»^۳ چنانچه خواهیم دید این تعریف فقط شامل قیدهائی میشود که وصف فعل را میکنند و شامل تمام قیود نمی شود ، به تعریف دیگری نگاه کنیم .

«قیود کلماتی هستند که به صفت یا قید دیگری افزوده شوند و مفهوم آنها را به چیزی از زمان یا مکان یا حالت و غیره مقید سازند.»^۴

این تعریف تا اندازه ای بهتر از تعریف اولی است ولی تمام اشکال ما در این تعریف

۱- از روی - از لحاظ - از فرط حروف اضافه مرکب هستند . زیرا واژه های روی - لحاظ - فرط بار معنائی ندارند و میتوان آنها را حذف کرد و حذف آنها چیزی از معنائی کاهد .
۲- یواش ترکی است .

۳ - ناتل خانلری - پرویز - دستور زبان فارسی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۳۵۱ ص ۷۵ .

۴- مشکور- محمد جواد - دستور نامه - مؤسسه مطبوعاتی شرق ۱۳۴۹ صفحه ۱۲۱ .

در «و غیره» است. اکنون به تعریف دیگری توجه نمائید. «قیودیا ظروف آن دسته از از کلماتی است که در معنی فعل یا صفت یا قید دیگری تغییری میدهد»^۱ این تعریف تا اندازه ای بهتر است، حال به این تعریف نگاه کنیم.

«قید کلمه ای است که در معنی صفت یا فعل یا قید دیگر تصرف می کند و آنها را به زمان و مکان و حالت و مقدار مقید می سازد و از ارکان اصلی جمله است. مانند فرشته بسیار زیبا است». «بهرام خندان رفت»^۲ به تعریف دیگری نگاه کنیم.

«قید کلمه ای است که مضمون جمله یا فعل یا صفت یا قید یا هر کلمه دیگری بجز اسم را مقید کند و چیزی به معنی آن بیافزاید». مانند «خوشبختانه استاد مهربان است» که «خوشبختانه» قید جمله است «اوتند می رود» که «تند» قید فعل است «بسیار بزرگ است» که «بسیار» قید صفت است «بسیار سریع راه می رود» که «بسیار» قید قید سریع است^۳. همانطوریکه در پاورقی پیشگفتار متذکر شدیم^۴ قید هر کلمه دیگری بجز اسم را مقید نمی سازد. و در جمله «درست وقتی که وارد شدید...»^۵ «درست» قید يك واژه «وقتی که» بعنوان حرف ربط نیست، بلکه قید بند «وقتی که وارد شدید» است. و در جمله «پرنده درست بالای سر او نشست» «درست» قید «بالای» بعنوان حرف اضافه نیست، بلکه قید گروه اسمی «بالای سر او»^۶ که در جمله اصلی در جایگاه ادات قرار گرفته است، می باشد. در جمله «خوشبختانه استاد مهربان است» «خوشبختانه» باز ساخته شده ای از جمله «ما خوشبخت هستیم» است که در زیر ساخت جمله اصلی قرار دارد. اکنون به این تعریف زبانشناسی قید توجه نمائید.

«گروه قیدی فارسی از يك کلمه یا بیشتر ساخته شده است و در واحد ساختمان بالاتر یعنی بند جایگاه ادات را اشغال میکند»^۷.
«از لحاظ ساختمان جمله گروه های قیدی که در جایگاه ادات در جمله قرار می گیرند به چهار دسته تقسیم می شوند.

(۱) دسته ای که دارای حرف اضافه باشند.

(۲) دسته ای که دارای تنوین عربی باشند.

۱- همایون فرخ - عبدالرحیم - دستور جامع زبان فارسی - مؤسسه مطبوعاتی علمی - ۱۳۳۹ ص ۵۶۳.

۲- بصاری - طلعت - دستور زبان فارسی - کتابفروشی طهوزی ۱۳۴۵ صفحه ۳۵۸.

۳- فرشیدورد - خسرو - دستور امروز - چاپخانه وحید ۱۳۴۸ صفحه ۱۵۲.

۴- به شماره (۱) پاورقی پیشگفتار مراجعه فرمائید.

۵- فرشیدورد - خسرو «قید در زبان فارسی از نظر زبانشناسی تاریخی و تطبیقی» ۱۳۴۲ ص ۲

۶- چون می توانیم حرف اضافه «بر» یا «در» در جلوی آن بیاوریم و بگوئیم «در بالای سر او» گروه قیدی هم است.

۷- باطنی - محمدرضا - توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ۱۳۴۶ ص ۱۷۴.

- (۳) دسته‌ای که بدون علامت صوری و طبقه بسته دستوری باشند .
- (۴) دسته‌ای که بدون علامت صوری و طبقه باز دستوری باشند.^۱
- ۳-۸** از لحاظ ساختمان واژه قیود به چهار دسته تقسیم می‌شوند .
- ۱- دسته اول قیدهای بسیط هستند که قابل تجزیه به تک‌واژه نیستند. مانند: کنون- هرگز- آری- نه .
- این دسته از قیود را قیدهای ساده می‌نامیم .
- ۲- دسته دوم قیدهایی هستند که قابل تجزیه به يك تک‌واژه آزاد و يك تک‌واژه مقید باشند ، مانند : «امیدوار» «شاهانه» ، به این دسته از قیود قیدهای مشتق می‌گوئیم .
- ۳- دسته سوم قیدهایی هستند که قابل تجزیه به يك یا چند تک‌واژه آزاد و يك یا چند تک‌واژه مقید باشند . مانند : «بابی‌عدالتی» «از روی ندانسته‌کاری» به این دسته از قیود قیدهای مرکب می‌گوئیم .
- ۴- دسته چهارم واژه نبوده که تمامی اجزاء آن يك مفهوم را برساند بلکه بند واژگون مرتبه‌ای^۲ است که بجای يك واژه بکار میرود . مانند : «چنانچه نتوان شنید = ناشنودنی = غیرقابل شنیدن .
- این دسته چهارم اغلب مفهوم مجهول را دارند و با افعال ناقص بدون شخص و مفرد جمع درست شده‌اند و به آنها قید «مأول»^۳ می‌گویند .
- با آنکه آنها واژه نیستند و جزء مقوله قید نیستند ، بلکه بند واژگون مرتبه‌ای هستند که کار يك واژه را انجام می‌دهند ، ولی چون قیدهایی که توصیف‌کننده قید هستند مانند : «درست» «تقریباً» «کاملاً» «عیناً» در جلو آنها هم می‌آیند، ناگزیریم از آنها هم نام ببریم .
- ۴-۸** باز از نقطه نظر اختصاص و اشتراك قیود قابل تقسیم به دو دسته متفاوت هستند .
- ۱- قید مختص^۴ - واژه‌ای است که همیشه قید باشد. مانند : هرگز- کنون- هنوز- به يك بارگی- بيك باره - زناگاه .
- ۲- قید مشترك^۵ - واژه‌ای است که بین صفت و قید مشترك باشد. مانند: «خوشبختانه»- «شاهانه» - «مردوار» - یا بین حرف اضافه و قید مشترك باشد مانند «پیش»^۶ .

- ۱- باطنی- محمد رضا- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ۱۳۴۶ ص ۱۷۴.
- 2- rank-shift clause
- ۳- مشکور- محمد جواد- دستور نامه - مؤسسه مطبوعاتی شرق ۱۳۴۹ ص ۱۲۱.
- ۴- بصاری- طلعت- دستور زبان فارسی- کتابفروشی طه‌وری ۱۳۴۵ ص ۳۵۸.
- ۵- بصاری- طلعت- دستور زبان فارسی کتابفروشی طه‌وری ۱۳۴۵ ص ۳۵۸.
- ۶- اگر بعد از حرف اضافه اسم یا ضمیری می‌آمده حرف اضافه محسوب می‌شده و اگر هیچ چیز نمی‌آمده یا فعل می‌آمده قید محسوب می‌کرده‌اند . مثلاً در جمله‌های « برو بیرون » یا «بیرون برو» «بیرون» قید محسوب می‌شده است. ولی در جمله «بیرون من غوغاست» بیرون خانه آرام است» «بیرون» حرف اضافه است.

یا بین ضمیر وقید مشترك باشد مانند: «چنین»، «چنان»^۱.
از تعاریفی که راجع به قید کردیم متوجه شدیم که در دستور زبان سنتگرایان لااقل چهار نوع قید وجود دارد.

۱- واژه‌هایی که به فعل‌ها افزوده شده و درمعانی آنها تغییراتی می‌دهند که بالطبع این واژه‌ها وابسته پیشرو فعل هستند.

۲- واژه‌هایی که به صفت‌ها افزوده شده در معانی آنها تغییراتی می‌دهند که بالطبع وابسته پیشرو صفت در گروه اسمی می‌شوند.

۳- واژه‌هایی که به قیدهای دیگر افزوده شده درمعنای آنها تغییراتی می‌دهند که بالطبع وابسته پیشرو قید در گروه قیدی می‌شوند.

۴- واژه‌هایی که جزء هیچ کدام در این سه گروه نبوده و چون اسم دیگری برای آنها نداشته‌اند ناگزیر آنها را هم قید نامیده‌اند. مانند: «آری»، «نه» و به آنها «قیود علی‌البدل جمله» گفته‌اند که بنظر می‌رسند جمله محذوف یا *elliptical sentence*^۲ باشند که در روساخت جمله اصلی آنها را می‌بینیم و در زیر ساخت خودشان جمله مستقلی بوده‌اند که به قرینه حذف شده‌اند.

مانند «فردا بگردش می‌آئی» - «نه» که در اینجا «نه» حرف نفی نبوده بلکه قید علی‌البدل جمله‌ایست که در زیرساخت آن وجود دارد و آن جمله «نمی‌آیم» است.
اکنون به ترتیب اهمیت انواع قیدها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۸-۵ قید چگونگی

۱- ملاک آوایی - ملاک‌های آوایی قید چگونگی همان ملاک‌های آوایی شناسائی واژه بطور اعم یعنی تکیه و مکث بالقوه است. لذا از این ملاک نمی‌توانیم زیاد استفاده کنیم.

۲- ملاک صرفی - در روی محور جانشینی ملاک شناسائی قید چگونگی بسیط کاربرد پسوندهای «تر» و «تر+ از+ همه» یا «ترین» و برای قیدهای چگونگی مشتق و مرکب کاربرد پیشوندهای «بیشتر» و «بیشتر+ از+ همه» برای درست کردن درجه تفضیلی و عالی است، از این روی این نوع قید را، چون مانند صفت توصیفی دارای ملاک‌های صرفی در روی محور جانشینی است، قید واقعی خوانده‌اند.

۳- ملاک معنایی - قید چگونگی در جواب «چگونه؟» یا ترکیبات دیگری که همین معنا را برساند، می‌آید. هنوز ملاک معنایی بزرگترین ملاک شناسائی قید است.

۱- «چنین» یا «چنان» اگر هسته گروه اسمی قرار بگیرد «ضمیر مبهم» است. اگر وابسته پیشرو اسم باشد «صفت مبهم» است. ولی اگر وابسته پیشرو صفت یا قید قرار بگیرد «قید» است.

2- Moulton, G. William. A Linguistic Guide to Language Learning. The Modern Language Association of America, 1966p.67

۴- ملاك نحوى - در روى محور هم نشینی قید چگونگی در جایگاه ادات در جمله قرار می گیرد . این جایگاهی است که بوسیله فاعل یا مفعول یا متمهای آن دو و یا فعل اشغال نشده باشد ، با وجود اینکه قید در جمله اصلی در جایگاه ادات قرار میگیرد ولی میتوان تصور کرد که در زیر ساخت جمله اصلی جمله ای نهفته است که پرسش از چگونگی انجام فعل مینماید و یا چگونگی انجام آنرا می رساند . مثلاً در جمله « چگونه آمد؟ » دو جمله « آمد » و « آمدن چگونه بود ؟ » در زیر ساخت آن وجود دارد . یا در جمله « گریان رفت » دو جمله « میگریید » « رفت » در زیر ساخت آن قرار دارد . چون جمله زیر ساخت ، چگونگی انجام فعل را میرساند ، به این نوع قید « قید چگونگی » گفته اند .

۵- ملاك قاموسى - قید چگونگی مهمترین و پر شماره ترین دسته های قید است . این دسته از قیدها خود به چند دسته تقسیم شده و هر دسته هم به نوبت خود به چندین دسته کوچکتر تقسیم می شوند . برای هر دسته ملاك قاموسى خاصى وجود دارد که در زیر به شرح آنها می پردازیم .

۱- قید حالت - قید حالت که حالت فاعل یا مفعول را در حین وقوع فعل نشان می دهد به چندین دسته تقسیم می شود .

الف - اسم فاعل - همانطوریکه قبلاً دیدیم اسم فاعل میتواند اسم ذات یا صفت توصیفی یا قید چگونگی باشد ، اکنون مثال برای قید حالت میزنیم « زنده دستگیر شد » زنده اسم فاعل فعل زیستن است که « زنده » به « زنده » باز ساخته شده است . در زیر ساخت این جمله دو جمله « زنده بود » « دستگیر شد » قرار دارد .

طبیعی است که در اسم فاعل افعال مرکب ، پیشوند اسمی هم ، وجود دارد . مانند « شفا دهنده طبابت کرد » .

ب- اسم مفعول - همانطوریکه قبلاً دیدیم اسم مفعول ، هم میتواند اسم ذات ، هم صفت توصیفی و هم قید چگونگی باشد ، اکنون مثال برای قید حالت میزنیم « نشست نماز خواند » باز در زیر ساخت این جمله دو جمله « نشست بود » « نماز خواند » قرار دارند .

ج - صفت حالیه - صفت حالیه میتواند هم صفت توصیفی و هم قید چگونگی باشد ، موقعی که قید حالت باشد میتواند تنها بکار برده شود . مانند « خندان مرد » و یا بطور تکرار بکار برده شود . مانند : « دوان دوان آمد » . طبیعی است که صفت حالیه افعال مرکب پیشوند اسمی هم دارند ، مانند : « ناله کنان رفت » ، « زوزه کشان آمد » .

د - صفات مشترك با قید حالت مختوم به پسوند صفت ساز یا قید ساز « - انه » میتواند بعنوان قید حالت هم بکار برده شوند . مانند : « زیر کانه نگاه کرد » این دسته از قید حالت هستند که میتوانند در جلو جمله هم بیایند و در آنجا هم باز ساخته شده جمله ای در زیر ساخت جمله اصلی باشند . مانند « بد بختانه استاد مهربان نیست » که « بد بختانه » باز ساخته شده « ما بد بخت هستیم » است .

ر - صفات مشترك با اسم ذات و قید مختوم به پسوند صفت ساز یا قید ساز « - گین » یا « - گن » یا « - اگن » یا « - اگین » هم میتوانند بعنوان قید حالت بکار برده شوند . مانند : « غمگین نگاه کرد » « غمگین گفت » « شرماگین جواب داد » « شرماگین بیرون رفت » .

س - صفات مشترك با اسم ذات مختوم به « ناك » هم میتوانند بعنوان قید حالت بکار برده شوند . مانند « غمناك نگاه کرد » .

ص - صفات مشترك با اسم ذات مختوم به « سار » بمعنی « پر » هم می توانند بعنوان

قید حالت بکار برده شوند. مانند: «شرمسار جواب داد».

ط - صفات مشترك با اسم ذات مختوم به «- بار» هم میتوانند بعنوان قید حالت بکار برده شوند. مانند: «اشکبار خدا حافظی کرد».

ع - صفات مشترك با اسم ذات مختوم به «- یار» هم میتوانند گاهی بدون پسوند قید ساز «- انه» بعنوان قید حالت بکار برده شوند. مانند: «هوشیار رانندگی کرد».

ف - اسم مفعولی که به آخر آن پسوند «- گونگی» افزوده شود قید حالت می شود. مانند: «خوابیده گونگی دعا خواند». «نشسته گونگی نماز خواند». کار برد این نوع قید حالت وقتی مسیر است که از لحاظ علم معنا شناسی حالت فاعل با آن فعل میسر باشد. ق - با افزودن پسوند قید ساز «- کی» به صفت یا اسم ذات، قید حالت درست میشود. مانند: «دزدکی رفت» «چپکی زد».

ک - با افزودن ه (غیر ملفوظ) به صفت مشترك با اسم ذات، قید حالت درست می شود. مانند: «سواره رفت». «دوسره سوار کرد».

در اینجا هم صفت باید بتواند حالت را برساند.

ل - با افزودن پسوند قید ساز «- کی» به قیدهای دو گانه کیفیت قید حالت درست می شود. مانند «راست راستکی مرد» «چپ چپکی زد» «پس پسکی رفت» «پیش پیشکی داد».

۲- قید کیفیت - دسته دوم قیود چگونگی قید کیفیت است که کیفیت وقوع فعل را میسرساند. این دسته به چندین گروه تقسیم می شوند.

الف - صفات مشترك با اسم ذات بعنوان قید کیفیت هم بکار برده می شوند. مانند «کج نشست» «گرم پذیرفت» «سست سلام داد» «محکم کوبید».

ب - قید کمال - دسته ای از قیود کیفیت که مفهوم حداعلی را برسانند قید کمال نامیده می شوند. مانند «نیک می دانم» «سخت عاشقم» «پاک دلباخته شدم».

ج - قید انحصار - دسته ای از قیود کیفیت که مفهوم انحصار را برسانند قید انحصار نامیده می شوند. مانند «تنها ترا دوست دارم» «ترا میپرستم و بس».

د - صفاتی که ساختمان آنها از حرف اضافه «با + اسم معنا» درست شده باشند با قید کیفیت هم مشترك هستند، مانند: «با محنت زندگی کرد».

ر - صفاتی که ساختمان آنها از حرف اضافه «بی + اسم معنا» درست شده باشد با قید کیفیت هم مشترك هستند. مانند «بی محبت رفتار کرد».

س - صفاتی که ساختمان آنها از حرف اضافه «به + اسم معنا» درست شده باشد را هم میتوان بعنوان قید چگونگی کیفیت بکار برد. مانند: «به خطا سلام نکرد». «به اشتباه امتحان نداد». «به زحمت به اینجا رسید».

۳- قید شبهه - قید شبهه دسته ای از قیود کیفیت هستند که شباهت را برسانند و به چندین دسته تقسیم می شوند.

الف - دسته اول آنهایی هستند که از «اسم ذات + صفت» درست شده باشند. این دسته با صفت هم مشترك هستند. مانند: «شیر صفت غذا خور». «بوقلمون صفت رفتار کرد». «مار صفت انتقام گرفت». «طوطی صفت تکرار کرد».

ب - دسته دوم آنهایی هستند که از «اسم ذات + کردار» درست شده باشند این دسته هم با صفت مشترك هستند. مانند: «دایره کردار جستجو کرد». «فلک کردار بی اعتنائی کرد».

- ج - دسته سوم آنهایی هستند که از «مثل + e + اسم ذات» درست شده باشند . مانند «مثل خرجواب داد» «مثل خوك خورد» «مثل سگ مانع شد» .
- د - دسته چهارم آنهایی هستند که از «چون + اسم ذات» درست شده باشند. مانند: «چون گاو جواب داد» «چون بره من من کرد» .
- ر - دسته پنجم آنهایی هستند که از «همچو + اسم ذات» درست شده باشند. مانند: «همچو خر بزیر بارم» «همچو سرباز دلیر است» .
- س - دسته ششم آنهایی هستند که از «همچون + اسم ذات» درست شده باشند . مانند: «همچون اسب دوید» «همچون شمشیر برید» .
- ص - دسته هفتم آنهایی هستند که از «چنان چون + اسم ذات» درست شده باشند. مانند: «چنان چون شب تاریک شد» . «چنان چون گریه بی وفائی کرد» .
- ط - دسته هشتم از «اسم معنا + وار» درست شده اند. مانند: «افسانه وار آمد» یا از «صفت + وار» درست شده اند ، مانند: «دیوانه وار مرا زد» .
- ۴- قید تمیز - دسته ای از قیود چگونگی که ابهام را از فعل برطرف می کنند و در عین حال علت را هم نشان می دهند قید تمیز نامیده شده اند.
- قید تمیز از: حرف اضافه «از + حیث + e + اسم معنا» یعنی «صفت + ی اسم معنا ساز» درست شده است. مانند: «از حیث بینائی ناراحت است» .
- «بیشتر از حیث شنوائی رنج می برد» «بیشتر از همه از حیث ناتوانی در عذاب است» .
- قید تمیز ممکن است از: حرف اضافه «از + فرط + e + اسم معنا» یعنی «صفت + ی اسم معنا ساز» درست شده باشد ، مانند «از فرط بدبختی بمن پناه آورد» . «بیشتر از فرط کم خردی پذیرفته نشد» «بیشتر از همه از فرط فربهی مرد» .
- همچنین قید تمیز ممکن است از حرف اضافه «از + لحاظ + e + اسم معنا» یعنی «صفت + ی اسم معنا ساز» درست شده باشد . مانند: «از لحاظ کم خوراکی مریض شد» «بیشتر از لحاظ کم سواد ی بکار گمارده نشد» «بیشتر از همه از لحاظ دشواری مسافرت نکرد» .
- ۵- قید نظر یا قید عقیده - دسته ای از قیود چگونگی که عقیده یا نظر را برساند ، قید نظر نامیده شده اند . قید نظر از حرف اضافه «به + نظر/ عقیده + e + اسم شخص یا ضمیر شخصی» درست شده است. مانند: «بنظر من ، اومشكوك است» «بیشتر به عقیده من، پیشرفت نکرده است» «بیشتر از همه بنظر شما من مقصر هستم» «بیشتر از همه به عقیده استاد، مرتکب اشتباه شده ام» .
- ۶- قید واسطه - قید واسطه یا وسیله ، وسیله انجام فعل را نشان می دهد و از حرف اضافه «ب + وسیله + e + اسم وسیله» درست شده است. مانند: «بوسیله پست ارسال گردید» یا از حرف اضافه «با + واسطه + e + اسم عامل» درست شده است . مانند: «با واسطه دلال خریداری شد» .
- ممکن است از حرف اضافه «با + اسم وسیله یا واسطه» درست شده باشد . مانند: «با مداد نوشت» «بیشتر با قلم نوشت» «بیشتر از همه با دلال خرید» .
- ۷- قید خلاف - قید خلاف فاعلی را که از انجام فعلی سر باز زده نشان می دهد. قید خلاف ، از حرف اضافه «بر + خلاف + e + اسم شخص یا شیئی» که می باید عملی را انجام داده باشد، درست شده است. مانند: «بر خلاف جمشید، من رفتم» . ممکن است بجای اسم، ضمیر بکار برده شود . مانند: «بر خلاف تو من رفتم» .

۸- قید انفراد - قید انفراد شخص یا چیزی را از فاعل جدا می کند . قید انفراد از حرف اضافه «بی + اسم شخص یا شیئی» که می باید عملی را انجام دهد درست شده است. مانند: «بی پول، زندگی مشکل است». «بی فرزند، خانه لطفی ندارد». ممکن است ضمیر جانشین شخص یا شیئی گردد . مانند: «بی تو، مسافرت بی معنا است» «بی او، دولت ناپایدار است» .

۹- قید اجتماع - قید اجتماع، شخص یا شیئی را با فاعل می پیوندد . قید اجتماع از حرف اضافه «با + اسم شخصی یا شیئی» که می باید عملی را انجام دهد، درست شده است. مانند: «با پول، زندگی شیرین است» «با جمشید، مسافرت خوش است». ممکن است ضمیر جایگزین اسم شود. مانند «با او، خوش می گذرد» .

۱۰- قید تفکیک - دومفعول را از یکدیگر جدا می کند. ساختمان آن از دو اسم یا دوضمیر که در وسط آنها کسره و حرف اضافه «از» آمده باشد درست شده است. مانند: «من از تو شناخت». «شب از روز فرق نگذاشت».

۱۱- قید مفاعله - دسته ای از واژه های دستوری است که از حرف اضافه «با + یک + دیگر» یا از حرف اضافه «با + هم + دیگر» درست شده اند . این قید مفعولی را که در عین حال فاعل هم بوده است، نشان می دهد. مانند: «بایکدیگر جنگیدند» . «باهم دیگر نبرد کردند» .

ممکن است از حرف اضافه «با + هم» درست شده باشد. مانند: «باهم نبرد کردند». ۱۲- قید مقابله - قید مقابله چیزی را که در مقابل انجام عمل قرار گرفته است، نشان می دهد. قید مقابله از حرف اضافه «به + اسم ذات + ی وحدت» درست شده است. مانند: «ترا بعالمی نمی فروشم» - «دنیا به جوی نمی ارزد» .

۱۳- قید اختصاص - در زبان فارسی فعل «بودن» و «استن» نمیتوانند مفعول داشته باشند. از طرف دیگر فعل داشتن را می توانیم به فعل بودن تبدیل کنیم و فاعل آن را بشکل قید اختصاص ذکر کنیم . مانند:

پادشاهی	پسری	داشت	پادشاهی را
فاعل	مفعول	فعل	قید اختصاص

پسری بود / بود . پس، قید اختصاص در حقیقت فاعل فعل داشتن است. قید اختصاص

از آوردن «را» بعد از اسم ذات درست شده است. مانند: «زنان را شرم باشد» .

۱۴- قید تعمیم یا امتیاز - این دسته از قیود چگونگی، امتیازی در انجام فعل می دهد. با آنکه بند وازگون مرتبه است ولی چون در جواب چگونگی می آید جزء قیدچگونگی محسوب می شود . این قید از حرف ربط «اگر + واژه دستوری ضمیر مبهم چه + فاعل + فعل بودن» درست شده است . مانند: او را دوست دارم «اگر چه دیوانه باشد». «اگر» ممکن است به «گر» تبدیل شود مانند «گرچه پیرم مردنی نیستم».

۱۵- قید جنس- قید جنس، جنس فاعل یا مفعول را نشان می دهد و از حرف اضافه «از + اسم جنس» درست شده است . حرف اضافه «از» ممکن است به «ز» تبدیل گردد . مانند: «ز خاک آدم را آفریدند» .

۱۶- قید تدریج - قید تدریج علاوه بر چگونگی انجام فعل، زمان و مقدار را هم نشان می دهد . قید تدریج دسته ای از واژه های دستوری است . قید تدریج از تکرار دو قید کمیت درست شده است مانند «کم کم شب شد» «اندک اندک روشن شد» .

یا ممکن است از دو اسم مفعول مکرر درست شده باشد. مانند: «رفته رفته خوب شد» یا از دو اسم ذات درست شده باشند. مانند: «خردل خردل بهبودی یافت». «زره زره انگلیسی یاد گرفت».

یا ممکن است ازدوقید مقدار که بهدومی پسوند «- لک» افزوده شده، درست شده باشد. مانند: «کم کمک سر حال آمد».

۸-۶ قید علت

ملاك معنائی - قید علت در جواب «چرا؟» و یا ترکیباتی که همین معنا را برسانند، می آید.

ملاك نحوی - قید علت در جایگاه ادات در جمله قرار می گیرد. ولی میتوان تصور کرد که در زیر ساخت جمله اصلی، جمله ای که پرسش از علت نماید، و یا علت را برساند وجود دارد. مثلاً در جمله «چرا نیامدی؟» می توان تصور کرد که جمله های «نیامدی» «علت چه بود؟» در زیر ساخت آن وجود دارد. و یا در جمله «از ترس فرار کرد.» می توان تصور کرد که در زیر ساخت آن جمله های «فرار کرد.» «علت ترس بود» وجود دارند. به همین جهت است که «از ترس» را قید علت نامیده اند.

ملاك قاموسی - در زبان فارسی تنها يك واژه بسیط قید پرسشی علت وجود دارد و آن واژه «چرا؟» است. بقیه قیدهای پرسشی علت از: «حرف اضافه ساده + واژه دستوری قید علت ساز «چه» + اسم علت (علت - خاطر - سبب - جهت - موجب - معنا - روی - مناسبت - لحاظ - واسطه - حکم - اقتضاء - فرط - حیث - ملاحظه) درست شده اند. مانند: برای چه؟ از چه؟ بهر چه؟

از چه روی؟ از چه سبب؟ از چه جهت؟ از چه معنا؟ از چه اقتضاء؟ از چه فرط؟ از چه حیث؟ از چه ملاحظه؟

به چه روی؟ - به چه سبب؟ - به چه جهت؟ - به چه معنا؟ - به چه معنی؟ - به چه موجب؟ - به چه مناسبت؟ - به چه لحاظ؟ - به چه واسطه؟ - به چه اقتضاء؟ - به چه حیث؟ - به چه حکم؟ - به چه ملاحظه؟ در صورتیکه حرف اضافه مرکب باشد، معمولاً بعد از آن اسم علت نمی آید. مانند: «از برای چه؟» «از بهر چه».

ترکیباتی که قید علت غیر استفهامی را می رسانند عبارتند از:

«حرف اضافه + اسم علت + e + اسم معنا». مانند: «بعلت ترس نیامد».

در زبان فارسی امروز اغلب ممکن است اسم علت حذف شده تنها اسم معنای بعدی بماند و در این صورت حرف اضافه «به» تبدیل به حرف اضافه «از» می شود. مانند: «بعلت بیماری نیامدم» ← «از بیماری نیامدم».

در صورتیکه قید علت جمله ای باشد، بجای اسم معنا واژه دستوری ضمیر اشاره آمده، که ربط، جمله قید را به آن ضمیر اشاره ارتباط می دهد. مانند: «بحکم اینکه ناتوان بودم، نرفتم» «به ملاحظه اینکه گرفتار بودم، نیامدم» «از بهر آنکه بیمار بودم، نیامدم» «بموجب آنکه گرفتار بودم، نیامدم» «به سبب اینکه مریض بودم، نیامدم» و میتواند چنین، باز ساخته شوند «از مریضی نیامدم» «از بیماری نیامدم» «از گرفتاری نیامدم».

یا ممکن است بجای اسم معنا واژه دستوری صفت اشاره در جلو اسم علت آمده، که ربط جمله قید علت را به آن ارتباط دهد. مانند: «از این لحاظ که مریض بودم نیامدم». یا ممکن است بجای اسم علت، واژه دستوری صفت اشاره جلو اسم مکان «جا»

آمده که ربط جمله قید علت را به آن ضمیر اشاره ارتباط دهد. مانند: «از آنجا که مریض بودم نیامدم» = «ز مریضی نیامدم» = «از مریضی نیامدم» .
یا ممکن است حروف ربط «زیرا» یا «چون» جمله قید علت را به جمله اصلی ارتباط دهد. مانند: «نیامدم چون مریض بودم» «نمی‌رود، زیرا مریض است» .
انواع قید علت - قیدهای علت بوسیله اسامی علتی که در آنها بکار رفته است ، دسته‌بندی شده‌اند . بدین ترتیب می‌توان آنها را به دسته‌های زیر تقسیم نمود :

- ۱- قید علت. مانند «بعثت کسالت نیامد» .
- ۲- قید واسطه. مانند «بواسطه گرفتاری نرفت» .
- ۳- قید سبب. مانند «بسبب مسافرت صرف نظر کرد» .
- ۴- قید جهت. مانند «بجهت بیماری سر کار نرفت» .
- ۵- قید اقتضاء. مانند «به اقتضاء اداری، منتظر خدمت شد» .
- «برای مقتضیات اداری معلق شد» «بنا به مقتضیات اداری، باز نشسته شد» .
- ۶- قید مناسبت. مانند: «بمناسبت چهارم آبان، جشن گرفته شد» .
- ۷- قید حکم. مانند: «بحکم وظیفه، اینجا آمدم» .
- ۸- قید موجب. مانند «بموجب این حکم باز نشسته می‌شوید» .
- ۹- قید ملاحظه. مانند «بملاحظه ایام سوگواری، موسیقی نیست» .
- ۱۰- قید معنی. مانند «بمعنی عزاداری، پرچم نیمه افراشته است» .
- ۱۱- قید معنا. مانند «بمعنای احترام، کلاه را روی قلب بگذار» .
- ۱۲- قید لحاظ. مانند «از لحاظ ناخوشی، بیرون نرفت» .
- ۱۳- قید روی. مانند «از روی ادب، نه نشست» .
- ۱۴- قید حیث. مانند «از حیث انسانیت کمک می‌کند» .
- ۱۵- قید فرط. مانند «از فرط خوشحالی، غش کرد» .
- ۱۶- قید خاطر. مانند: «بخاطر شما، باز نشسته شدم» .
- ۱۷- قید محض. مانند: «محض خدا کمک کنید» .
- ۱۸- قید برای. مانند: «برای خدا، کمک کنید» .

۷-۸ قید مکان

ملاك معنائی - قید مکان در جواب «کجا؟» یا ترکیباتی که همین معنا را برساند ، می‌آید .

ملاك نحوی - قید مکان در جمله در جایگاه ادات قرار می‌گیرد . ولسی می‌توان تصور کرد که در زیر ساخت جمله اصلی، جمله‌ای که پرسش از محل وقوع فعل بنماید و یا محل آنرا برساند وجود دارد . مثلاً در جمله: «کجا نشستی؟» جمله‌های «نشستی» «محل کجا بود؟» در زیر ساخت آن وجود دارند . یا در جمله: «کجا بود؟» جمله‌های «بود» «محل کجا بود؟» قرار دارد . یا در جمله «از کجا می‌آئی؟» می‌توان تصور کرد که جمله‌های «می‌آئی» «مبداء کجا بود؟» در زیر ساخت آن وجود دارند . به همین جهت است که «کجا» را قید مکان گفته‌اند .

ملاك قاموسی - در زبان فارسی امروز تنها دو واژه بسیط قید مکان استفاده می‌شود دارد و آن دو واژه «کجا؟» و «کو؟» است که اولی به سبک عادی و ادبی و دومی به سبک محاوره‌ای تعلق دارد .

بقیه قیدهای پرسشی مکان از «حرف اضافه + واژه دستوری قید مکان ساز «چه؟»/ «کدام؟» + اسم مکان» درست شده‌اند. امکان حذف حرف اضافه میسر است ولی امکان کار برد آن ملاک قاموسی شناسائی قید مکان است. مانند: «درچه خیابانی رخ داد؟» «به کدام دریا رفت؟» «برچه جائی نشست؟» «برادرت شیراز است؟» = درشیراز. حروف اضافه‌ای که مکان را می‌رسانند، اگر وابسته پیشرو یا پی‌رو فعل باشند قید محسوب می‌شوند مانند: «بیرون رفت» - «درون آمد» - «بالا خزید» - «رفت تو» - «آمد پائین».

این حروف اضافه در اصل اسم بوده‌اند. از این جهت امکان کار برد حرف اضافه در جلو آنها وجود دارد. مانند: «به جلو رفت» - «بعقب آمد» - «به پیش دوید» - «به پس دوید» - «به کنار راند» - «به میان پرید».

در صورتی که بعد از آنها ضمیری بیاید گروه قیدی مکان را درست می‌کنند. مانند: «جلو من ایستاد» که باز در اینجا امکان کار برد حرف اضافه وجود دارد، و می‌توان گفت: «در جلو من ایستاد».

انواع قید مکان - قید مکان به چند دسته تقسیم می‌شوند که ما به ترتیب به شرح آنها می‌پردازیم:

۱- قید استعلاء - دسته‌ای از واژه‌های دستوری که در جلو فعل آمده و مفهوم بالا را برساند، قید استعلاء نامیده‌اند^۱ مانند «برآمد» - «فراز رفت» - «بالا گرفت». ۲- قید مبداء - قید مبداء از حرف اضافه «از + اسم مکان» درست شده است. امکان حذف حرف اضافه «از» میسر نیست ولی ممکن است در سبک ادبی به «ز» تبدیل شود. مانند «ز شیراز آمده است».

۳- قید منشاء - قید مکانی که جنس را هم بیان کند قید منشأ نامیده‌اند^۱ مانند: «از چنین پدری بوجود آمده است» «ز چنین درختی روئیده است».

۴- قید سمت و جهت - دسته‌ای از قیود مکان که جهت را نشان دهند قید جهت نامیده شده‌اند. این قیود از «حرف اضافه + اسم «سمت» یا «جهت» درست شده است. مانند: «به چپ رفت» - «بجنوب آمد».

ممکن است بعد از حرف اضافه «طرف + e» یا «جهت + e» را با اسم سمت ذکر نمود، مانند: «در سمت راست ایستاد» - «در طرف جلو نشست»، «در جهت شرق حرکت کرد».

۵- قید مقصد - قید مکانی که مقصد را برساند، قید مقصد نامیده شده است. این قید، از حرف اضافه «به + اسم مکان» درست شده است. امکان حذف حرف اضافه میسر است. مانند: «شیراز رفت».

۶- قید تکراری - قید مکانی است که واژه دوبار تکرار شده باشد. مانند: «جلو جلو رفت» - «عقب عقب رفت» - «پس پس آمد» - «پیش پیش گرفت». ممکن است به واژه دوم «کی» اضافه شود. مانند: «عقب عقبی رفت» - «پس پسکی آمد» - «پیش پیشکی گرفت» «جلو جلو کی نشست». ممکن است به آن «ا» افزوده شود. مانند: «جلو جلو ارفت».

۱- خیام‌پور- عبدالرسول- دستور زبان - فارسی چاپ دوم چاپخانه شفق ۱۳۳۴ ص ۶۵

۷- قید عددی - قید مکانی است که از « حرف اضافه + عدد + اسم مکان » درست شده باشد . امکان حذف حرف اضافه میسر است . مانند « ده جا زندگی کرد . » « صد جا رفت . »

۸- قید مبهم - قید مکانی است که از « حرف اضافه + عدد مبهم + اسم مکان » درست شده باشد . امکان حذف حرف اضافه میسر است . مانند « چندین شهر رفت » « چند کشور گشت » .

۸- قید اشاره - قید مکانی اشاره از « صفت اشاره + اسم مکان » درست شده است . امکان کاربرد حرف اضافه در جلو آن میسر است . مانند : « در چنین شهری مرد » - « در چنان کشوری زیست » .

۹- قید مکان - قید مکان ساده قید مکانی است که امکان کاربرد حرف اضافه « بر » یا « در » در جلو آن میسر باشد . مانند : « مهر آباد پرواز می کند » « شیراز زندگی میکند » . که در اینجا مهرآباد یا شیراز اسم مکان است .

۸-۸ قید زمان

ملاک‌های شناسائی قید زمان عبارتند از :

۱- ملاک‌های آوایی ۲- ملاک‌های صرفی ۳- ملاک‌های نحوی ۴- ملاک‌های قاموسی ۵- ملاک‌های معنائی که به ترتیب به شرح آنها میپردازیم .

۱- ملاک‌های آوایی - ملاک‌های آوایی شناسائی قید زمان ، همان ملاک‌های آوایی شناسائی واژه یعنی مکث بالقوه و تکیه است . مکث بالقوه ملاک شناسائی قید زمان مانند هر نوع واژه دیگری است . تکیه در مقوله قید زمان درست مانند تکیه در مقوله اسم است ، یعنی تکیه در روی هجای آخر است ولی در تقابل با قید زمان دیگری تکیه برای تاکید در روی هجای اول قیدهای زمانی چند هجائی قرار میگیرد . مانند : « دیروز **diruz** ↑ » « **pariruz** ↑ » در قیدهای زمانی تک هجائی قله امواج صوتی در آغاز واژه قرار میگیرد . بعبارت دیگر شدت امواج صوتی در اول واژه بیشتر از قسمت‌های دیگر آن است . مانند « **zud** ↑ » .

۲- ملاک‌های صرفی - در روی محور جانشینی برای قیدهای زمانی که مشترك با اسم هستند ملاک‌های صرفی که از ملاک‌های صرفی اسم متمایز باشند ، وجود ندارند . ملاک‌های صرفی قید زمان هم « ی » نکره و « ها » جمع است مانند : « مدتی منتظر بودم » ولی نکته مهم این است که قید زمان مشترك با اسم به تنهایی بدون واسطه پیشرو و یا وابسته پیرو وبدون « ی » نکره و یا « ها » جمع نمی‌آید ، در صورتی که وقتی اسم باشد ، به تنهایی هم می‌آید . مانند : « مدت چهار سال است » « روز ، روز اول هفته است » که در اینجا « مدت » یا « روز » چون فاعل جمله‌اند ، اسم‌اند . ولی نمیتوان گفت « مدت منتظر بودم » چون در اینجا « مدت » قید زمان است . تنها میتوان گفت : « آن مدت منتظر بودم » « مدت‌ها منتظر بودم » « مدتی منتظر بودم » .

برای قیدهای زمانی که مشترك بین قید زمان و قید چگونگی هستند ، یعنی هم در جواب « کی ؟ » و هم در جواب « چگونه ؟ » می‌آیند ، پسوند تصریفی « -تر » و « -تر + این » « ها » وجود دارد ، که درجه تفضیلی قید زمان را نشان می‌دهد . مانند : « زود بنویس » « زودتر

بجوید» «زودتر از اینها بیدار شوید» «دیرچای دم کنید.» «دیرتر بمانید.» «دیرتر از اینها برگردید» «کوتاه بمان» «کوتاه‌تر بمانید» «کوتاه‌تر از اینها اجاره کنید».

۳- ملاك نحوی - در روی محور هم‌نشینی قید زمان در جایگاه ادات قرار می‌گیرد. عبارت دیگر قید زمان گروه اسمی یا گروه قیدی است که فاعل یا مفعول یا بدل «یعنی متمم فاعل یا مفعول» یا گروه فعلی در جمله نیست. گروه اسمی به آن دسته از قیدهای زمان می‌گوئیم که در جلو آنها امکان بکاربردن حرف اضافه با همان معنا وجود نداشته باشد. مانند: فردا، امروز، امشب، دی، دیروز، امسال^۱ و گروه قیدی به آن دسته از قیدهای زمان می‌گوئیم که امکان کاربرد حرف اضافه با همان معنا وجود داشته باشد. مانند: شب-روز-صبح-سپیده دم-نیمه شب-چاشتگاه. منظور از مفعول تحت تأثیر قرار گیرنده عمل فعل است و منظور از فاعل کننده کار و یا مسندالیه است. منظور از متمم فاعل گروه قیدی یا گروه اسمی است که بدل فاعل باشد، یعنی در جمله زیر ساخت جمله اصلی، آنهم فاعل باشد. مانند: «او بعنوان رئیس انتخاب شد» که در زیر ساخت آن «او انتخاب شد» «اورئیس شد» وجود دارند. منظور از متمم مفعول گروه اسمی یا گروه قیدی است که بدل مفعول باشد. یعنی در جمله زیر ساخت جمله اصلی، آنهم مفعول باشد مانند «او را بعنوان رئیس انتخاب کردند» که در زیر ساخت جمله اصلی آنهم مفعول است «او را انتخاب کردند» «او را رئیس کردند».

۴- ملاك‌های قاموسی- برای قیدهای زمانی بسط ملاکهای قاموسی وجود ندارند. ولی چون این گروه دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری هستند، شناسائی آنها آسان است و باید با ملاکهای معنائی و نحوی قیدهای زمانی را که با سایر مقوله‌ها مشترك هستند، تشخیص داد. ولی از آنجا که شناسائی اجزاء قیدهای زمانی مشتق و مرکب کمک مؤثری به شناخت آنها می‌کند برای آنها ملاك‌های قاموسی وجود دارد که شرح داده خواهد شد.

۵- ملاك معنائی- قید زمان در جواب «کی؟» می‌آید. طبیعی است که اگر قید زمان مبدأ زمان وقوع فعل را نشان دهد در جواب «از کی؟» و اگر پایان زمان انجام پذیرفتن فعل را نشان دهد در جواب «تا کی؟» و اگر مدت انجام یافتن فعل را نشان دهد در جواب «چه مدتی؟» و اگر دوره یا نوبه انجام را نشان دهد، در جواب «چند وقت به چند وقت؟» می‌آید که به ترتیب آنها را الف- قید زمان ماده ب- قید مبدأ ج- قید انتها د- قید مدت ر- قید نوبت نامیده‌اند^۲.

الف- قید زمان ساده - قید زمان ساده پرسش از زمان وقوع فعل نموده و یا زمان وقوع آنرا می‌رساند. مانند «کی آمد؟» که در زیر ساخت جمله اصلی میتوان تصور کرد که دو جمله «آمد» «آمدن کی بود؟» وجود دارد یا «دیشب رقت» میتوان تصور کرد که در

۱- فرشیدورد - خسرو «قید در زبان فارسی از نظر باستانی و تاریخی و تطبیقی» ۱۳۴۲ صفحه ۷۶ - چرا! قدما این دسته (یعنی فردا، امروز، امشب، دی، دیروز، امسال) را قید دانسته و دسته دوم (یعنی شب، روز، صبح، نیمه شب) را ندانسته‌اند؟ علت آن در اینجا ذکر می‌شود. دسته اول گروه اسمی و دسته دوم گروه قیدی هستند یعنی برای دسته اول امکان کاربرد حرف اضافه نیست و برای دسته دوم هست.

۲- خیام‌پور - عبدالرسول - دستور زبان فارسی - چاپ دوم تبریز چاپخانه شفق ۱۳۳۴ صفحه ۵۷ قیدهای شماره (۱) (۱۴) (۱۵).

زیر ساخت آن جمله‌های «رفت» «زمان وقوع فعل دیشب بود» قرار دارند. از این روی «دیشب» یا «کی؟» را قید زمان نامیده‌اند. در زبان فارسی تنها يك واژه بسیط قید زمانی ساده پرسشی «کی؟» وجود دارد بقیه، از واژه دستوری صفت مبهم استفهامی «چه + اسم زمان» درست شده‌اند. مانند «چه وقت؟» «چه زمان؟» و یا از «چه + اسم زمان + ی» نکره درست شده‌اند مانند: «چه روزی؟» «چه سالی؟» «چه ماهی؟» «چه هفته‌ای؟» «چه قرنی؟» «چه لحظه‌ای؟» «چه ساعتی؟» «چه شبی؟» .

پیشوندهای قید زمان

- (۱) ام + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
ام + روز ← امروز - امشب - امسال
- (۲) دی + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
دی + شب ← دیشب - دیروز
- (۳) پار + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
پار + سال ← پارسال
- (۴) پری + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
پری + شب ← پریشب - پریروز
- (۵) پیرار + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
پیرار + سال ← پیرار سال.
- (۶) پس + پیرار + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
پس + پیرار + سال ← پس پیرار سال
- (۷) پس + پری + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان
پس + پری + شب ← پس پریشب - پس پریروز .
- (۸) پس + اسم مشترك با قید زمان ← اسم مشترك با قید زمان .
پس + فردا ← پس فردا - پس فردا شب - پس پریروز.
- (۹) نا + اسم مشترك با قید زمان ← قید زمان
نا + گاه ← ناگاه - ناگهان - ناگاهان.
- (۱۰) بی + اسم مشترك با قید زمان ← صفت مشترك با قید زمان
بی + هنگام ← بی هنگام - بی درنگ - بی وقت (وقت عربی است) - بی موقع (موقع عربی است) .

(۱۱) ب + قید زمان + ی «قید زمان ساز» ← قید زمان

ب + زود + ی ← بزودی - به‌دیری.

(۱۲) ب + صفت + ی «قید زمان ساز» ← قید زمان .

ب + تازه + ی ← به‌تازگی (يك دسته عملیات واج تك واژه رخ داده است)

(۱۳) ب + صفت + ی «قید زمان ساز» + ها ← قید زمان .

ب + تازه + ی + ها ← به‌تازگی‌ها.

پسوندهای قید زمان

(۱) اسم مشترك با قید زمان + ان ← قید زمان

بامداد + ان ← بامدادان - بهاران - سحرگاهان - (سحر عربی است) شامگاهان -

شبانگاهان - شبان - صبح‌گاهان (صبح عربی است)

(۲) قید زمان + اینه ← قید زمان مشترك باصفت بیانی.

دیر + اینه ← دیرینه

(۳) اسم مشترك با قید زمان + اینه ← قید زمان مشترك با صفت بیانی

دوش + اینه ← دوشینه.

میانوندهای قید زمانی

(۱) اسم مشترك با قید زمان + اسم مشترك با قید زمان ← قید زمان

دم + ا + دم ← دما دم - زود ازود - دیر ا دیر

(۲) اسم مشترك با قید زمان + ب + اسم مشترك با قید زمان ← قید زمان

دم + ب + دم ← دم بدم - روز بروز - شب به شب - هفته به هفته - ماه به ماه -

فصل به فصل (فصل عربی است) - سال به سال - لحظه به لحظه (لحظه عربی است) - ساعت

به ساعت (ساعت عربی است) - دقیقه به دقیقه (دقیقه عربی است) - ثانیه به ثانیه (ثانیه

عربی است) - آن به آن (آن عربی است)

(۳) قید زمان + ب + قید زمان ← قید زمان

زود + به + زود ← زود بزود - دیر به دیر

۸-۹ قید مقدار

ملاك معنائی - قید مقدار اندازه انجام فعل را می‌رساند و در جواب «چه اندازه؟»

«چقدر؟» «چه مقدار؟» و ترکیبات دیگری که این معنا را برساند می‌آید. ولی چون این

ملاك کافی نیست - می‌باید از ملك نحوی هم استفاده نمود.

ملاك نحوی - قید مقدار می‌تواند صفت یا فعل و یا قید دیگری را مقید سازد. چون

تنها بشکل واژه نمیتوان مقوله آنرا تعیین کرد، بلکه باید محلی را هم که در ساختمان

جمله اشغال می‌کند، در نظر گرفت، بالطبع ملك نحوی تعیین هویت قید مقدار مؤثرتر

از ملك معنائی آن است مثلاً در جمله «زیاد آمدند» که در اینجا «زیاد» معنی مردم زیادی

را می‌دهد. چون «زیاد» در جایگاه فاعل نشسته است اسم است ولی در جمله «زیاد آمدند»

یعنی بیش از حد لزوم بودند. مثلاً: «خوراکها زیاد آمدند» «زیاد» تک واژه مقید میشوند

فعل است ولی در جمله «خوراک زیاد خوردم» زیاد وابسته پیشرو فعل است و پسوند

تصریفی قید مقدار یعنی «تر» و «تر + از + همه» را هم میگیرد یعنی میتوانیم بگوئیم

«خوراک، زیادتر خوردم» یا «خوراک، زیادتر از همه خوردم»، بعلاوه مکث طولانی تری

که بین خوراک و زیاد قرار میگیرد مؤید این است که «زیاد» در اینجا قید است و این قید

فعل را مقید می‌سازد. در جمله «خوراک زیاد لذیذی خوردم». زیاد وابسته پیشرو اسم

است ولی وابسته پیشرو صفت «لذیذ» است و پسوند تصریفی «تر» و «تر + از + همه» را

«لذیذ میگیرد، یعنی می‌گوئیم. «خوراک زیاد لذیذتری خوردم»، یا «خوراک زیاد

لذیذتر از همه را خوردم» پس در اینجا «زیاد» قید است و این قید صفت را مقید می‌سازد.

و در جمله زیاد دقیق معاینه کرد. «دقیق» در این جمله قید چگونگی است چون در جایگاه

ادات قرار گرفته است و «زیاد» وابسته پیشرو دقیق است، پس قید است و در اینجا «زیاد»

قید «دقیق» را مقید می‌سازد.

ملاك تصریفی - همانطوریکه اشاره شد، ملك تصریفی قید مقدار پسوند تصریفی

«تر» و «تر + از + همه» است که در مورد قید مقدار بسیط بکار برده می‌شود و در

مورد قید مقدار مشتق و مرکب ملاك تصریفی پیشوند « بیشتر » و « بیشتر + از + همه » است .

ملاك قاموسی - واژه بسیطی که تنها قید مقدار باشد در زبان فارسی نداریم ، لذا باید با ملاكهای قاموسی انواع قید مقدار را بررسی کنیم . واژه « هیچ » می تواند قید مقدار منفی باشد که در این صورت در زیر ساخت آن « مقدار هیچ بود » وجود دارد . از این جهت است که آنرا قید مقدار نامیده اند . دسته ای از قید های مقدار با اسم و صفت مشترك هستند . مانند : بسیار - بسی - خیلی - فراوان - زیاد - کم - هیچ . اکنون مثال برای هنگامی که آنها قید هستند میزنیم « بسیار حرف زد » « بسی اشکال تراشید . » « خیلی پرحرفی کرد » « فراوان نمک ریخت » « زیاد دروغ گفت » « کم درس داد » « هیچ تعجب نکرد . » این واژه ها ممکن است توصیف کننده قید دیگری باشند . مانند : « بسیار دقیق ترجمه نمود » « بسی دقیق کاوش کرد » « خیلی دقیق پژوهش نمود . » « فراوان سریع رانندگی کرد . » « زیاد کثیف خیانت کرد . » « کم آهسته راند » « هیچ نراند » .

دسته دیگری از قید های مقدار از « اسم مقدار + ی » نکره درست شده است . مانند : « ذره ای مرا دوست ندارد » « سوزنی مرا نمی خواهد . » « انگشتانه ای آب ندارد » « خردلی احترام نگذاشت » یا ممکن است از عدد « يك + اسم مقدار » درست شده باشد . مانند : « يك جو اراده ندارد . » . دسته ای دیگر از قید های مقدار از « صفت مشترك با قید + ی نکره » درست شده است ، مانند : « کمی درس بخوان ! » « اندکی ایمان داشته باش ! » دسته دیگری از قید های مقدار « قید مقدار اشاره ای » نامیده شده اند . « قید مقدار اشاره ای » دسته بسته ای از واژه های دستوری است که ممکن است جمله ای متمم آن باشد که با حرف ربط « که » به جمله اصلی مربوط شده باشد . این دسته از ضمیر اشاره « این » و « آن » و ضمیر مبهم « چنین » و « چنان » - « همین » و « همان » و یا صفت مبهم « همین » و « همان » + اسم اندازه (اندازه - حد - مقدار - قدر) درست شده است . مانند : « این اندازه بازی گویی می کند » « آن حد آزار می رساند » « چنین درس می خواند . » « چنان دوستم دارد که برایم می میرد . » « همین قدر فروتن است » « همان مقدار تنبلی میکند . » و یا ممکن است از صفت مبهم « چند + ضمیر اشاره آن » درست شده باشد ، مانند : « چندان دوستم دارد که نمیدانی » « چندانکه زنده بمانی بخور » « چندان بخور که زنده بمانی » و یا ممکن است از صفت اشاره آن + ضمیر مبهم چنان درست شده باشد و جمله ای متهم آن باشد که با حرف ربط « که » به جمله اصلی مربوط شده باشد . مانند « آن چنان بخور که زنده بمانی . » که منظور « آن چنان مقدار بخور که زنده بمانی » هست ، دسته ای از قید های مقدار « قید تدریج » نامیده شده است . قید تدریج از دو قید مقدار مکرر درست شده است . مانند : « اندك اندك بخور » « کم کم بتوش ! » « گام گام جلو برو » « تکه تکه جارو کن ! » و یا از حرف اضافه « به + تدریج » درست شده است . مانند « به تدریج بالاتر پرید » و یا ممکن است واژه عربی « تدریجاً » را بجای آن بکار برد ، مانند : « تدریجاً امتحان داد » .

۸-۱۰ قید سوگند

قید سوگند در زبان فارسی از حرف اضافه « به + اسم مقدسی » درست شده است و در رو ساخت جمله اصلی وابسته پیشرو فعل بوده و عمل فعل را مقید به سوگندی نماید . و در زیر ساخت جمله اصلی جمله مخدوفی است که فعل آن حذف شده است . یعنی « بخدا سوگند می خورم » است . مانند « بخدا آمد » « به محمد ز فتم » « به علی دروغ نمی گویم » که در

زیر ساخت آنها «به خدا سوگند میخورم» «آمد» و «به محمد سوگند میخورم» «نرقتم» و «به علی سوگند میخورم» «دروغ نمیگویم» وجود دارند. گاهی اوقات بدون توجه که «والله» «او» سوگند عربی را دارد در جلو آنهم «به» سوگند را میآورند زیرا ترکیبات عربی را قبول نمیکنند. مانند: «بوالله آمد»^۱.

۸-۱۱ قید استثناء - قید استثناء از «مگر + اسم عامل» یا «بجز + اسم عامل» درست شده است و در جمله اصلی در جایگاه ادات قرار میگیرد و از حکم فعل کسی یا چیزی را استثناء میکند. مانند «همه آمد مگر سیروس» که در زیر ساخت جمله اصلی، دو جمله «همه آمدند» «سیروس نیامد» وجود دارند، یا «تمام شکستند بجز فنجان» که در زیر ساخت آن دو جمله «تمام شکستند» «فنجان نشکست» قرار دارند. یا در جمله «همه را زد بجز داریوش» دو جمله «همه را زد» «داریوش را نزد» و یا در جمله «همه چیز مگر میز را شکست» باز دو جمله «همه چیز را شکست» «میز را نشکست» وجود دارند.

باید توجه کرد که واژه «مگر» یا «بجز» به تنهایی «حرف استثناء» هستند و ترکیب «مگر + اسم عامل» یا ترکیب «بجز + اسم عامل» قید استثناء است.

۸-۱۲ قید تمنی - دسته بسته ای از واژه های دستوری که در جلو فعل آمده وجه فعل را وجه تمنائی می نماید میتوان وابسته پیشرو فعل و قید تمنی نامید. مانند: «کاش میآمد» «کاشکی میخریدم» «ای کاش مهربان می شد». «کاش» «کاشکی» «ای کاش» چون دسته بسته و محدودی از واژه های دستوری هستند ممکن است تصور کرد که بار معنای قاموسی نداشته تنها بار معنای ساختمانی دارند و آنها را حرف آرزو نامید^۲.

۸-۱۳ قید ترتیب

ملاك معنائی - قید ترتیب در جواب «به چه ترتیبی؟» یا ترکیبات دیگری که همین معنا را برساند میآید و ترتیب انجام عمل فعل را میسراند.

ملاك نحوی - قید ترتیب در جایگاه ادات در جمله قرار میگیرد و باقی مانده از جمله محذوفی است که در زیر ساخت جمله اصلی قرار دارد. میتوان تصور کرد که در زیر ساخت جمله اصلی جمله ای بوده است که «ترتیب چنین است» «از شما ناراضی است، زیرا اولاً دیر میآید ثانیاً کارهایتان را خوب انجام نمیدهید» که در زیر ساخت آن میتوان لا اقل این جملات را تصور کرد: «راضی نیست» «علت کار شما است» «ترتیب کار چنین است» «دیر میآید» «کار انجام می دهید» «چگونگی انجام کار خوب نیست» اگر کمی دقت شود، میتوان متوجه این نکته شد که قید ترتیب بدل جمله زیر ساخت است یعنی دیر میآید همان اولاً است. طرز انجام کار خوب نیست، همان ثانیاً است.

در زبان فارسی واژه ای که فقط قید ترتیب باشد نداریم و از اعداد تنوین دار عربی اولاً ثانیاً ثالثاً رابعاً خامساً سادساً سابعاً ثامناً تاسعاً عاشراً آخراً استفاده میکنیم. یا از اعداد اصلی یا ترتیبی فارسی استفاده میکنیم، قید ترتیب ممکن است از حرف اضافه «در + پایان / آغاز» (ابتدا / آخر) درست شده باشد یا از حرف اضافه «به + فرجام / آخر» (عاقبت / اول) درست شده باشد. یا ممکن است ترکیبات عربی آخر + الامر / عاقبت +

۱- در زبان عربی برای سوگند «به» و «و» و «ته» را بکار میبرند. مانند: بالله - تالله - والله.

۲- همایون فرخ- عبدالرحیم- دستور جامع زبان فارسی- مؤسسه مطبوعاتی علمی ۱۳۳۹ صفحه ۷۸۹.

الامر/ اما + بعد / بکار برده شود . یا ممکن است از ترکیب «سر + انجام» یا ترکیبات فارسی عربی «در + بدو + امر» «در + درجه + اول» «در + مرحله + اول» استفاده نمود. مانند : «از شما عصبانی است، زیرا در درجه اول دیر می‌آید، در مرحله آخر کارهایتان را خوب انجام نمیدهید».

۸-۱۴ قید بار دفعات تکرار عمل فعل را می‌رساند و در جواب «چند بار؟» یا ترکیباتی مانند آن می‌آید. «این قید» از «عدد + اسم بار» (دست - دفعه - بار - مرتبه - باره) درست شده است مانند: «سه بار آمدم» «چهار مرتبه نوشتم» «دو دفعه تکرار کردم» «سه دست بازی کرد» چون در زیر ساخت آن جمله‌ای که شماره انجام فعل را نشان می‌دهد وجود دارد، از این جهت به آن قید بار گفته‌اند.

ترکیبات دیگری که قید بار را می‌رساند. «بار + ها» «دیگر + بار» «از + سر» و یا «از + نو» می‌باشد. مانند «از نو نوشتم» «از سر نوشتم» «بارها نوشتم» «دیگر بار نوشتم» و یا «از سر نو نوشتم».

۸-۱۵ قید تردید - دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری که در جلو فعل آمده شک و تردید را برساند میتوان وابسته پیشرو فعل وقید شك و تردید نامید.

در بین این دسته دوقید عربی «احتمالا» و «محتملا» وجود دارند که پس از آنها فعل بصورت خبری می‌آید. مانند : «احتمالا می‌آید» «محتملا مینویسد».

در صورتیکه واژه‌هایی که شرط را می‌رساند، مانند : اگر - هرگاه - هرآینه - چنانچه یا ترکیباتی که شرط را می‌رساند مانند : «بشرطی که» «مشروط به» در جلو فعل بیاید، فعل تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد. مانند : «هرگاه احتمالا رفتم» - «اگر احتمالا بروم» «چنانچه احتمالا بگویم» «هرآینه محتملا جواب بدهد». «بشرطی که احتمالا حاضر شود». قید دیگر شك و تردید یحتمل است که در زبان عربی فعل است و در فارسی بعد از آن فعل بصورت مضارع التزامی می‌آید. مانند : «یحتمل برود».

در بین این دسته از قیود واژه‌های مگر و بلکه (بل عربی است) و واژه‌های ادبی «مانا» «همانا» وجود دارند که همگی معنی شاید را می‌دهند. مانند «بلکه بیاید» «مگر بیاید» «مانا بگوید» «همانا برود».

این واژه‌ها بدون قرار گرفتن در جلو فعل حرف هستند و هنگامی که وابسته پیشرو فعل شوند، ممکن است قید نامیده شوند.

در بین این دسته شاید - گیرم - پنداری - پنداشتی - گوئی - گوئیا - گویا - گفتم - قرار دارد. این افعال از معنائی اصلی خود تهی شده به قید نزدیک شده‌اند^۱ برخی از دستورنویسان آنها را حرف تردید دانسته‌اند^۲ مانند «شاید امشب بیاید» «گیرم فردا نیاید» «پنداری بهار بود» «پنداشتی زمستان است» «گفتم بهشت برین است» «گویا کلاس درس است» «گوئی درس می‌خواندند».

در سبک ادبی ترکیبات حرف استفهام «آیا + بود» یا «بود + آیا» + حرف ربط «که»

۱- فرشیدورد- خسرو «قید زبان فارسی از نظر زبانشناسی و تاریخی و تطبیقی» شهرپور

۴۲ صفحه ۶۸۴.

۲- همایون فرخ- عبدالرحیم- دستور جامع زبان فارسی- مؤسسه مطبوعاتی علمی ۱۳۳۹

صفحه ۷۵۳.

و همچنین «افتد + که» «بود که» ← «بوکه» قید تردید شناخته شده‌اند. در عین حال «تو پنداشتی» - «تو پنداری» - «تو گوئی» - «تو گفتی» - «بعید نیست» - «معلوم نیست» - جمله‌های قید تردید شناخته شده‌اند.

مانند: «بوکه بهار آید» «افتد که شب آید.» «بود آيا که در میخانه باز شود؟» «آیا بود که بهبودی یابد؟».

۱۶-۸ قید نفی

دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری که در جلو فعل نفی آمده آنرا نفیاً مؤکده می‌سازد میتوان وابسته پیشرو فعل و قید نفی نامید.

در بین این دسته قید نفی مؤکد عربی «ابدأ» - «مطلقاً» - «اصلاً» - «ابداً» - «مطلقاً» - «اصلاً» - «حاشا و کلا» - قرار دارد. مانند: «ابدأ نرود» - «مطلقاً کمک نمی‌کند» «اصلاً درس نمی‌خواند» «حاشا و کلا بروم».

در بین این دسته قید نفی زمانی هرگز و ترکیب «هیچ + اسم زمان ± ی وحدت» وجود دارد. مانند: «هرگز نرفت»، «هیچ گاه نمی‌آید» «هیچ روزی خانه نیست» همچنین در بین این دسته قید نفی مکانی «هیچ + اسم مکان ± ی وحدت» قرار دارد مانند. «هیچ جا نبود» «هیچ دهی نرفت».

در بین این دسته همچنین قید نفی چگونگی «به + هیچ + اسم چگونگی» (گونه - قسم - تأویل - روی - حال - نوع - سان - وجه) ± ی وحدت وجود دارد مانند: «بهیچ وجهی صرف نمی‌کند» «بهیچ روی کار انجام نمیدهد» «به هیچ نوع مساعدت ننمود» «به هیچ سان ضرر ندارد» یا حتی ممکن است بدون حرف اضافه «به» باشد، مانند «هیچ نوع صحبت نکرد» «هیچ گونه ضرر نمی‌کند» «هیچ قسم نفع ندارد» در بین این دسته قید مقدار منفی هیچ وجود دارد، مانند «هیچ پول نداد» یا ممکن است قید مقدار منفی «هیچ + چیز ± ی وحدت» باشد. مانند «هیچ چیزی کمک نکرد» ← «هیچی کمک نکرد».

در بین این دسته قید منفی علت «به + هیچ + اسم علت ± ی وحدت» قرار دارد. مانند: «به هیچ سبب کمک نمی‌کند.» «به هیچ علتی حرف نمی‌زند».

۱۷-۸ قید تأکید - دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری که در جلو فعل آمده آنرا مؤکد میکند میتوان وابسته پیشرو فعل و قید تأکید نامید.

در بین دسته قیدهای عربی حتماً - مسلماً - واقعاً - یقیناً - مطمئناً - قطعاً - جداً وجود دارند. مانند: «حتماً می‌روم» - «مسلماً می‌خواهد» - «واقعاً مریض است» - «یقیناً عاشق است» - «جداً می‌گویم» - «مطمئناً شفا می‌یابد» - «قطعاً کسل است».

همچنین در بین این دسته واژه‌های دستوری عربی «البته» - «لابد» - «یقین» و واژه‌های فارسی «بی‌گمان» - «بی‌چون و چرا» - «بی‌گفت و گو» - «بی‌چند و چون» «ب + راست + ی» و «ب + درست + ی» وجود دارند. مانند: «البته نمی‌آید» - «لابد نمی‌رود» - «یقین نمی‌خواهد» - «بی‌گمان کسل است» - «بی‌چون و چرا می‌آید.» - «بی‌گفت و گو انجام می‌دهد» - «بی‌چند و چون می‌پذیرد» - «براستی می‌خواهد» «بدرستی می‌خواهد» ۱۸-۸ قید شرط - دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری که در جلو فعل آمده شرط

۱- فرشیدورد- خسرو «قید در زبان فارسی از نظر زبانشناسی و تاریخی و تطبیقی» شهر یور

را میرسانند میتوان وابسته پیشرو فعل وقید شرط نامید .
 در بین این دسته واژه‌های اگر- چنانچه - هرگاه - هرآینه - وجود دارند که چون
 دسته بسته‌ای از واژه‌های دستوری هستند می‌توان آنها را حرف شرط محسوب نمود .
 ولی در هر صورت جمله پیرو آنها جمله قید شرطی است . در بین این دسته حرف اضافه
 «به+ واژه عربی شرط+ ی وحدت+ که ربط» وجود دارد . مانند : «بشرطی که بیاید» =
 «اگر بیاید» همچنین واژه عربی «مشرط+ حرف اضافه بر/ به+ واژه دستوری ضمیر اشاره
 این/ آن+ که ربط» وجود دارد مانند «مشرط به آنکه بیاید» = «اگر بیاید» «مشرط
 براینکه بیاید» = «اگر بیاید» . اکنون نمونه‌هایی از قید داده میشود .

صفت مشترك با اسم ذات+ انه ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .
 بدبخت+ انه ← بدبختانه - غمگینانه - بدکارانه - پرخورانه - خودسرانه -
 هواخواهانه - دلیرانه - سودمندانه - هوشیارانه - هشیارانه - آرزومندانه - خشمناکانه -
 نیکخواهانه - خشمگینانه - برادروارانه - شیفته وارانه - آزمندانه - بی‌باکانه -
 خونخوارانه - گستاخانه - بی‌شرمانه - مهربانانه - بزرگانه - جنگجویانه - بدبینانه -
 خوشبینانه - تباه کارانه - پرهیزکارانه - پرهیزگاران - کینه جویانه - خود پسندانه -
 خودپرستانه - میهن پرستانه - بردبارانه - خود خواهانه - مفت خورانه - خود نمایانه
 خود فروشانه - خود سرانه - خیره سرانه - چاپلوسانه - خاموشانه - خوشخویانه -
 بدخویانه - گمراهانه - آگاهانه - بدخواهانه - دوستدارانه - تنبلا - دانشمندانه -
 آزادانه - رادمردانه - آزادی خواهانه - خوش دلانه - خوشکالانه - بزرگواران -
 سوگواران - پیروزمندانه - فیروزمندانه - ریاکارانه - زیرکانه - خردمندانه .

اسم ذات+ انه ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .
 برادر+ انه ← برادرانه - پدرانه - پسرانه - دخترانه - مادرانه - بیگان -
 دوستانه - دبیرانه - دزدانه - کودکانه - خرانه - خواهرانه - شاهانه - شبانه - روزانه -
 مردانه - زنانه - شاگردانه - موشانه .

اسم مشترك با صفت مرکب از فارسی و عربی+ انه ← قید چگونگی مشترك با
 صفت توصیفی .

وطن+ پرست+ انه ← وطن پرستانه (وطن عربی) صلحجویانه (صلح عربی)
 تجاوزکارانه (تجاوز عربی) حرمت گزارانه (حرمت عربی) مسامحه کارانه (مسامحه عربی)
 سهل انگارانه (سهل عربی) اهمال کارانه (اهمال عربی) غفلت کارانه (غفلت عربی)
 شرافتمندانه (شرافت عربی) بی طرفانه (طرف عربی) بی حالانه (حال عربی) ماتم دارانه
 (ماتم عربی) عزادارانه (عزا عربی) خوش حالانه (حال عربی) بی رحمانه (رحم عربی)
 بلند نظرانه (نظر عربی) غیر صمیمانه (فقط ترکیب فارسی) وفادارانه (وفاء عربی) بی قیدانه
 (قید عربی) ترقی خواهانه (ترقی عربی) سخاوتمندانه (سخاوت عربی) اسفناکانه (اسف
 عربی) غضبناکانه (غضب عربی) ملاحظه کارانه (ملاحظه عربی) نوع پرستانه (نوع
 عربی) تجاوزکارانه (تجاوز عربی) طرفدارانه (طرف عربی) به ادبانه (ادب عربی) عیب
 جویانه (عیب عربی) خیر خواهانه (خیر عربی) داوطلبانه (طلب عربی) دولتمندانه
 (دولت عربی) غیر عادلانه (فقط ترکیب فارسی است) غیر عاقلانه (فقط ترکیب
 فارسی است) .

اسم عربی+ انه ← قید چگونگی - مشترك با صفت توصیفی .

عفیف + انه ← عفیفانه - شفیقانه - مخفیانه - عاقلانه - عادلانه - معقولانه - مظفرانه - صادقانه - محترمانه - جابرانه - متأسفانه - زاهدانه - معجوبانه - بوالهوسانه - مشغولانه - حریصانه - مقتدرانه - آمرانه - ماهرانه - مستبدانه - متعجبانه - جسورانه - متعجیرانه - مشتاقانه - مودیانانه - مرتاضانه - شریرانه - وحشیانه - مؤدبانانه - مصرانه - ادیبانه - فاضلانیه - لایقانه - مسرفانه - وحشیانه - عالمانه - صمیمانه - ساعیانیه - مغرورانه - عیاشانه - کاذبانیه - خبیثانه - ریاست مآبانیه - لئیمانه - حلیمانه - متواضعانه - ملیحانه - کریمانه - رحیمانه - معتدلانه - دقیقانه - قاتلانیه - متفکرانه - یاغیانیه - متمردانه - متهورانه - متملقانه - فضولانه - ظالمانه - فصیحانه - نطاقانه - ممسکانه - مضمرانه - متکبرانه - مشهورانه - شجاعانه - راهبانیه - جاه طلبانه - خسیسانه - لجوجانه - یاغیانیه - ملعونانه - منشیانه - غلامانه - رفیقانه - عجزولانه .

اسم ذات + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

انگل + وار ← انگل وار - استادوار - افسروار - بیماروار - برادروار - بومی وار - پسروار - پدروار - حلزون وار - خواهروار - دوشیزه وار - دختروار - خانه شاگرد وار - خریداروار - شاگردوار - مردوار - مادروار - سربازوار - سپاهی وار - کرم وار - کلفت وار - نوکروار - پزشکوار - فروشنده وار - خریداروار - مرده وار - نظامی وار (نظام عربی) - نماینده وار .

اسم معنا + وار + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

افسانه + وار ← افسانه وار - کابوس وار - هیولوار - غول وار .

صفت + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

دیوانه + وار ← دیوانه وار - هرزه وار - برهنه وار - پژمرده وار - گرسنه وار - تشنه وار .
اسامی معنا «اشکال هندسی» + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .
بیضی + وار ← بیضی وار - حلقه وار - ستون وار - لوزی وار - مربع وار - مستطیل وار - هرم وار - مثلث وار - دایره وار - ذوزنقه وار - مکعب وار .

اسامی عربی + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

ارباب + وار ← ارباب وار - جاهل وار - تاجر وار - کاسب وار - مریض وار - مشتری وار - معلم وار - فاحشه وار - معجزه وار - مثبت وار - منفی وار - خصم وار .

صفت نسبی عربی فارسی + وار ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

عربی + وار ← عربی وار - عجمی وار .

بطور + اسم ذات + ی (نسبت) ← قید چگونگی (تکیه در روی یاء است)

بطور + دست + ی ← بطور دستی - بطور یادگاری .

بطور + صفت + ی (نکره) ← قید چگونگی (تکیه در روی هجای ماقبل یاء است)

بطور + بد + ی ← بطور بدی - بطور سردی - بطور گرمی - بطور خوبی - بطور

تلخی - بطور شیرینی - بطور دل پذیری .

بطور + اسم معنا + ی (نسبت) ← قید چگونگی (تکیه روی یاء است)

بطور + دروغ + ی ← بطور دروغی - بطور آزمایشی - بطور کنایه ای - بطور فرمایشی

بطور + صفت بیانی گرفته شده از قید ← قید چگونگی (تکیه روی یاء است)

بطور + همیشگی ← بطور همیشگی

بطور + اسم ذات + همان اسم ذات + ی (نسبت) ← قید چگونگی .

بطور + سر + سر + ی ← بطور سرسری - بطور دست دستی

بطور + مصدر مرکب + ی (لیاقت) ← قید چگونگی.

بطور + اداره کردن + ی ← بطور اداره کردنی

بطور + اسم معنا ← قید چگونگی

بطور + پیش آمد ← بطور پیش آمد .

بطور + صفت توصیفی ← قید چگونگی.

بطور + آشکار ← بطور آشکار - بطور آشکارا - بطور پیچیده - بطور بیهوده - بطور

ناسزا - بطور فراوان - بطور راست - بطور روشن - بطور ستوده - بطور فریبده -

بطور بامزه - بطور لب - بطور نیم گرم - بطور رام - بطور دلخواه - بطور ساده -

بطور کج - بطور ترسناک - بطور دردناک - بطور برهنه - بطور زیبا - بطور نادرست -

بطور خسته کننده - بطور شایسته - بطور نمایان - بطور پا برجا - بطور با دوام - بطور

پوشیده - بطور ناپیدا - بطور خنده دار - بطور دوپهلو - بطور خوانا - بطور دراز - بطور

زنده - بطور شل - بطور چرند - بطور دلتنگ کننده - بطور سرد - بطور درخشان -

بطور خوشمزه - بطور زبینه - بطور گوناگون - بطور برجسته - بطور جنگی - بطور

غم انگیز - بطور رسیده - بطور بی مزه - بطور پیچ و خم دار - بطور گیج کننده - بطور

لاغر - بطور خودکار - بطور آراسته - بطور شیرین - بطور سزاوار - بطور شگفت آمیز -

بطور نوین - بطور ماندگار - بطور افسرده - بطور کشنده - بطور گل آلود - بطور تیره -

بطور تاریک - بطور خوش آهنگ - بطور گنگ - بطور فتنه آمیز - بطور قشنگ - بطور

بدمزه - بطور پاکیزه - بطور خانه بدوش - بطور انگشت نما - بطور زیان آور - بطور

مرگ آور - بطور پنهان - بطور نهان - بطور باز - بطور سر بسته - بطور کند - بطور

کودن - بطور ناگوار - بطور سنگین - بطور کارگر - بطور ننگ آور - بطور دشوار - بطور

دست نخورده - بطور خوش آیند - بطور آموزش پذیر - بطور پسندیده - بطور سازگار -

بطور رام - بطور آزمایشی - بطور کشنده - بطور شکسته - بطور شکسته و بسته - بطور

هویدا - بطور شوخ - بطور پوشیده - بطور پسندیده - بطور ناپیدا - بطور زاینده -

بطور چرند - بطور دلتنگ کننده - بطور سرد - بطور درخشان - بطور بد مزه - بطور

زنده - بطور برگشته - بطور شگفت انگیز - بطور افسرده - بطور افرورخته - بطور

بازدارنده - بطور برخوردار - بطور برهم زننده - بطور برآشفته .

بطور + اسم عربی ← قید چگونگی .

بطور + شروع ← بطور شروع - بطور مجاز - بطور مکروه - بطور مجرد -

بطور مجزا - بطور مطلق - بطور غامض - بطور محال - بطور ضمیمه - بطور فاسد - بطور

مختلف - بطور متغیر - بطور وسیع - بطور عمود - بطور مردود - بطور زائد - بطور

مناسب - بطور صفت - بطور مفید - بطور قید - بطور مخالف - بطور مؤثر - بطور جمله -

بطور مطبوع - بطور مثل - بطور اشاره - بطور متناوب - بطور تبادل - بطور مشکوک -

بطور متوسط - بطور خلاصه - بطور طعنه - بطور ایمن - بطور مفید - بطور مخوف -

بطور مؤخر - بطور مقدس - بطور محترم - بطور مقتضی - بطور تقریب - بطور تخمین -

بطور مستقیم - بطور مساعد - بطور مهیب - بطور واجب - بطور معجد - بطور مواج -

بطور غریب - بطور لطیفه - بطور بذله - بطور واضح - بطور تمیز - بطور مدور - بطور

محسوس - بطور حساس - بطور ابهام - بطور قاطع - بطور صریح - بطور غلط - بطور

خلاصه - بطور مبهم - بطور جامع - بطور ساکت - بطور مرموز - بطور مؤثر - بطور ثابت - بطور حلال - بطور مجاز - بطور صحیح - بطور مطول - بطور واضح - بطور مضحک - بطور لذیذ - بطور براق - بطور مطلق - بطور عمده - بطور معلوم - بطور متعدد - بطور حاشیه - بطور ناقص - بطور کامل - بطور خارق العاده - بطور خطیر - بطور مهم - بطور متنوع - بطور معجزه - بطور ملایم - بطور موزون - بطور بالغ .

بطور + اسم عربی + ی (نسبت) ← قید چگونگی .

بطور + اصل + ی ← بطور اصلی - بطور عارضی - بطور علمی - بطور حسابی - بطور فرعی - بطور اکتسابی - بطور طبی - بطور عادی - بطور تجاری - بطور نهائی - بطور الحاقی - بطور اضافی - بطور جمعی - بطور عمودی - بطور عمدی - بطور واقعی - بطور اتفاقی - بطور اهلی - بطور ارادی - بطور سری - بطور رمزی - بطور استعاری - بطور جعلی - بطور ملی - بطور طبیعی - بطور منفی - بطور جزئی - بطور کلی - بطور عصبانی - بطور معدنی - بطور آلی - بطور طفیلی - بطور کروی - بطور قانونی - بطور ادبی - بطور قطعی - بطور شرطی - بطور معنوی - بطور مادی - بطور نظامی - بطور موقتی - بطور محلی - بطور تحت اللفظی - بطور موقتی - بطور شهوانی - بطور طولانی - بطور اداری - بطور یدی - بطور رسمی - بطور مرکزی - بطور عملی - بطور دنیوی (دنيا عربی) - بطور موضعی - بطور مادی (ماده عربی) .

بطور + اسم عربی + ی (نکره) ← قید چگونگی .

بطور + محسوس + ی ← بطور محسوسی - بطور وسیعی - بطور مطبوعی - بطور بکری - بطور مناسبی - بطور مؤثری - بطور موهومی - بطور محدودی - بطور مرموزی - بطور نافذی - بطور مجهولی - بطور مشروعی - بطور مکروهی - بطور غامضی - بطور مختلفی - بطور مشکوکی - بطور متناوبی - بطور مخالفی - بطور موافقی - بطور مؤخری - بطور غلطی - بطور مبهمی - بطور جامعی - بطور نفعی - بطور راحت - بطور مردودی - بطور زائدی - بطور مفیدی - بطور مخوفی - بطور مساعدی - بطور مهیبی - بطور واجبی - بطور واضحی - بطور حساسی .

بطور + صفت مرکب از فارسی و عربی ← قید چگونگی .

بطور + بی صدا ← بطور بی صد (صدا عربی) - بطور قابل ستایش (قابل عربی) - بطور قابل تمجید (قابل عربی) - تمجید عربی - ساختمان فارسی) - بطور غیر عادی (غیر عربی - عادت عربی - ساختمان فارسی) - بطور غیر طبیعی (طبیعت عربی - غیر عربی - ساختمان فارسی) - بطور ناصحیح (صحیح عربی) - بطور قابل قبول (قابل و قبول عربی - ساختمان فارسی) - بطور اضافی (اضافه عربی) - بطور جمعی (جمع عربی) - بطور جمع شونده (جمع عربی) - بطور غیر عمودی (عمود عربی) - بطور نامعقول (معقول عربی) - بطور عمدی (عمد عربی) - بطور غیر عمدی (غیر و عمد عربی) - بطور نامشروع (مشروع عربی) - بطور واقعی (واقع عربی) - بطور قابل احترام (قابل عربی - احترام عربی - ساختمان فارسی) - بطور عوام پسند (عوام عربی) - بطور عامیانه (عام عربی) - بطور شهوت انگیز (شهوت عربی) - بطور نمودار (نمو عربی) - بطور اکتسابی (اکتساب عربی) - بطور الحاقی (الحاق عربی) - بطور اداری (اداره عربی) - بطور مخاطره آمیز (مخاطره عربی) - بطور اتفاقی (اتفاق عربی) - بطور غیر عارضی (عارض عربی) - بطور ناحسابی (حساب عربی) - بطور غیر فرعی (فرع عربی) - بطور رضایت بخش (رضایت عربی) - بطور

کسل کننده (کسالت عربی) - بطور نهائی (نهایت عربی) - بطور غیر مستقیم (غیر و مستقیم عربی) - ساختمان فارسی) - بطور اسنادی (اسناد عربی) - بطور غیر ارادی (غیر و اراده عربی ساختمان فارسی) - بطور وزین (وزن عربی) - بطور حیرت انگیز (حیرت عربی) - بطور رقت بار (رقت عربی) - بطور رقت آور (رقت عربی) - بطور بی روح (روح عربی) - بطور تحکم آمیز (تحکم عربی) - بطور بی حالت (حالت عربی) - بطور بی ربط (ربط عربی) - بطور خطرناک (خطر عربی) - بطور ترتیب پذیر (ترتیب عربی) - بطور حیرت انگیز (حیرت عربی).
از روی + اسم معنا (صفت + ی) ← قید چگونگی .

از روی + افتادگی ← از روی افتادگی - از روی بخشنده گی - از روی شایستگی - از روی بی پروائی - از روی پستی - از روی فروتنی - از روی کودنی - از روی بی دست و پائی - از روی خوشی - از روی رنجیدگی - از روی بدگمانی - از روی گیجی - از روی سرکشی - از روی سادگی - از روی نیازمندی - از روی باریک بینی - از روی پشت گوش فراخی - از روی سخت دلی - از روی فراموشی - از روی نادرستی - از روی خود بینی - از روی سستی - از روی هرزگی - از روی فتنه انگیزی - از روی خوش بینی - از روی دلگرمی - از روی خود نمائی - از روی نادانی - از روی دلسوزی - از روی بدخواهی - از روی پاکدامنی - از روی کینه جوئی - از روی بدی - از روی خوبی - از روی سبک مغزی - از روی نیکی - از روی خستگی - از روی ناآزمودگی - از روی خام دستی - از روی بچگی - از روی پاکی - از روی خرده گیری - از روی بی گناهی - از روی زیرکی - از روی دشمنی - از روی پشیمانی - از روی آشتی خواهی - از روی میهن پرستی - از روی تند خوئی - از روی پول پرستی - از روی خدا پرستی - از روی سخنوری - از روی نیک بینی - از روی دارو سازی - از روی جگرسوزی - از روی بخشاینده گی.

از روی + اسم معنا ← قید چگونگی .

از روی + خشم ← از روی خشم - از روی نیاز - از روی ترس - از روی خرد - از روی هوش - از روی دانش - از روی ستم - از روی اندوه - از روی نیاز - از روی کرشمه - از روی هراس - از روی بیم - از روی آزار - از روی مودی گری (مودی عربی) - از روی هوچی گری (چی ترکی است) - از روی رو در بایستی .

از روی + صفت مرکب فارسی و عربی + ی (اسم معنا ساز) ← قید چگونگی .
از روی + بی + احتیاط + ی ← از روی بی احتیاطی - از روی بی مبالاتی - از روی بی فکری - از روی بی ادبی - از روی بی سلیقه گی - از روی بی عدالتی - از روی بی توجهی - از روی بی ارادگی - از روی بی تعصبی - از روی بدجنسی - از روی بی علاقه گی - از روی بی حالی - از روی بی علمی - از روی بی صفائی - از روی بی ملاحظه گی - از روی بی قاعده گی - از روی بی محبتی - از روی بی ظرافتی - از روی بی شهوتی - از روی بی مبالاتی - از روی بی اشتیاقی - از روی بی اصولی - از روی بی اسلوبی - از روی بی اطاعتی - از روی بی اهمیتی - از روی بی تقوائی - از روی بی دقتی - از روی بی درایتی - از روی بی میلی - از روی ولخرجی (خرج عربی) - از روی صدا شناسی (صدا عربی) - از روی ظاهر سازی (ظاهر عربی) - از روی عیب جوئی (عیب عربی) - از روی لطیفه گوئی (لطیفه عربی) - از روی بذله گوئی (بذله عربی) - از روی نوع خواهی (نوع عربی) - از روی بشردوستی (بشر عربی) - از روی کج خلقی (خلق عربی) - از روی خوش خلقی (خلق عربی) - از روی پرحرفی (حرف عربی) - از روی شکسته نفسی (نفس عربی) - از روی سهل انگاری (سهل عربی) .

از روی + صفت مرکب از ترکی و فارسی + ی (اسم معنا ساز) ← قید چگونگی
از روی + آقا + منش + ی ← از روی آقامنشی .

از روی + صفت مرکب از انگلیسی و فارسی + ی (اسم معنا ساز) ← قید چگونگی
از روی + پاپ + پرست + ی ← از روی پاپ پرستی
از روی + اسم عربی ← قید چگونگی .

از روی + اشتیاق ← از روی اشتیاق - از روی اراده - از روی اطمینان - از روی
اصول - از روی اسلوب - از روی اسراف - از روی اشتباه - از روی استهزاء - از روی
اکراه - از روی اساطیر - از روی اطاعت - از روی احساسات - از روی احتیاط - از روی
اهمیت - از روی ادب - از روی ارادت - از روی بذله - از روی بلاهت - از روی تقوی -
از روی تمرد - از روی تهدید - از روی تواضع - از روی توجه - از روی تصوف - از روی
تأمل - از روی تحسین - از روی تابعیت - از روی تشریح - از روی جهل - از روی
جهد - از روی جدیت - از روی جفا - از روی حال - از روی خصومت - از روی خضوع -
از روی خلوص - از روی درایت - از روی دقت - از روی تلون - از روی رفاقت - از روی
سیاست - از روی مخالفت - از روی میل - از روی لیاقت - از روی شیطنیت - از روی نفوذ -
از روی لطیفه - از روی عدالت - از روی مبالات - از روی فضیلت - از روی شهوت - از
روی ضعف - از روی وسواس - از روی هجو - از روی محبت - از روی ریاضت - از روی
قاعده - از روی شفقت - از روی مسامحه - از روی سلیقه - از روی عصیانیت - از روی
ملاحظه - از روی وظیفه - از روی کیاست - از روی غفلت - از روی صلح - از روی
صفا - از روی صلح و صفا - از روی توبه - از روی غضب - از روی مهر - از روی قهر -
از روی تأسف - از روی تأثر - از روی تعجب - از روی تنفر - از روی تکبر - از روی نفرت -
از روی شقاوت - از روی حسادت - از روی نخوت - از روی فلاکت - از روی نکبت - از
روی وقاحت - از روی وجد .

با + اسم ذات ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

با + دست ← بادرست - با دارو - با چشم - با چشم و رو - با جا - با پول .

با + اسم معنا ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

با + آزر - با آزر - با ناز - با رنج - با درنگ - با آب و تاب - با روش - با
گردش - با کوشش - با شرم - با غرغر - با لندلدن - با هیاهو - با شور - با اندوه - با
دروغ - با زور - با کرشمه - با نیرنگ - با زیان - با سود - با آبرو .

با + اسم معنای (صفت + ی اسم معنا ساز) ← قید چگونگی .

با + تابنده + ی ← با تابندگی - با سوگواری - با بی حالی (حال عربی) - با
عزاداری (عزا عربی) - با نظر بلند (نظر عربی) - با روشن فکری (فکر عربی) - با خونسردی -
با خوش گذرانی - با خوشی - با توانائی - با فروگذاری - با بدحالی (حال عربی) -
با خوش حالی (حال عربی) - با بدبختی - با افتادگی - با بی رحمی (رحم عربی) - با
افسردگی - با ترش روئی - با چشم پوشی - با کله شقی - (شق عربی) - با پا فشاری -
با تنگ چشمی - با تندى .

با + اسم عربی ← قید چگونگی مشترك با صفت توصیفی .

با + تجمل ← با تجمل - با تأسف - با فسق - با فسق و فجور - با روح - با
مناعت - با استدلال - با اشتیاق - با مسامحه - با وضوح - با صدا - با جلا - با رونق -

با وفور - با عصبانیت - با علوطبع (ساختمان فارسی) - با استغنائی طبع (ساختمان فارسی) - با قوه مغناطیسی (ساختمان فارسی است) - با حیا - با عظمت - با جلوه - با استحقاق - با وجد - با سرور - با دقت - با قاعده - با وزن - با مبارزه - با احتیاط - با مدارا - با اشاره - با عصبانیت - با شرارت - با افراط - با عشرت - با هیجان - با تأثر - با حشو و زائد - با تأنی - با لطافت طبع (ساختمان عربی) - با اعتدال طبع (ساختمان فارسی) - با اصرار - با اکراه - با بذله - با بلاهت - با جدوجهد - با جدیت - با حیل - با تزویر - با درایت - با نجات - با زحمت - با تعجب - با سیاست - با کیاست - با فراست - با شیطنیت - با خشونت - با عدالت - با محبت - با ظرافت - با نخوت - با شقاوت - با مسرت - با شدت - با تربیت - با خست - با سخاوت - با صفا - با ملاحظه - با منطبق - با تفصیل - با شرح و تفصیل - با تواضع - با تکیه - با اراده - با اسلوب - با اصول - با تقوی - با تهدید - با تکریم - با تحسین - با میل - با مهارت - با ملایمت - با قهر - با غضب - با وقاحت - با سلیقه - با عنف - با نحوست - با نجاست - با مناعت - با متانت - با شرط و شروط - با شرط - با اغماض - با برکت .

ب + اسم عمل فعل ← قید چگونگی .

ب + خنده ← به خنده - به گریه - به ناله - به مویه

ب + مصدر شینی ← قید چگونگی .

به + آرامش ← به آرامش - به آسایش - به خواهش - به نرمش - به نکوهش - به

پرسش - به فرمایش .

ب + اسم ذات ← قید چگونگی

ب + چشم ← به چشم - به بجا - به پول

ب + اسم معنا ← قید چگونگی .

به + اندوه ← به اندوه - به دروغ - به زور - به رنج - به ناز - به کرشمه - به نیرنگ

به زیان - به سود .

ب + اسم معنا (صفت + ی اسم معنا ساز از صفت) ← قید چگونگی .

به + آسانی ← به آسانی - به آرامی - به آسودگی - به افسردگی - به افروختگی -

به استادی - به تلخی - به تندی - به پاکیزگی - به درستی - به درشتی - به نرمی - به فراوانی

به زشتی - به خواری - به سختی - به مهر بانی - به خجستگی - به شیرینی - به ارزانی - به

سنگینی - به سبکی - به شوخی - به گرمی - به سردی - به خشکی - به چربی - به سرافکنندگی -

به سادگی - به بی چارگی - به شادمانی - به رسوائی - به زاری - به تنهایی - به زمختی - به

زفتی - به تنبلی - به تن پروری - به سستی - به پنهانی - به مبارکی (مبارک عربی) .

ب - اسم عربی ← قید چگونگی .

به + اختصار ← به اختصار - به اشتیاق - به اعتدال - به اغماض - به اصرار - به ابرام -

به اتفاق - به اسراف - به اراده - به احتیاط - به تأسف - به ادب - به اکراه - به اشتباه - به

استهزاء - به اسلوب - به اطمینان - به تمنا - به تحسین - به اصول - به بذله - به هدایت -

به تقوی - به تهدید - به تواضع - به تأمل - به تفصیل - به جهل - به جهالت - به جد - به

جدوجهد - به جدیت - به جفا - به حیل - به حدت - به حقارت - به حقیقت - به خضوع -

بدقت - به درایت - به خست - به سیاست - به میل - به مهارت - به نجات - به ضرورت -

به موقع - به فراغت - به ملایمت - به نکبت - به ظاهر - به لطافت - به غلط - به قیاس - به ترتیب -

به شدت - به فراست - به سرور - به مسرت - به شفقت - به غفلت - بصفا - بصلح و صفا -
 به غضب - به قهر - به تعجب - به نفرت - به تکبر - بشقاوت - به نخوت - بفلاکت -
 بوقاحت - به وجد - به کیاست - بملاحظه - به عصیانیت - بمسامحه - بسلیقه - بقاعده -
 به منطق - بظرافت - بشهوت - به محبت - بضعف - به عدالت - به شیطنت - به خشونت
 به نجوا - به عنف .

ب + اسم عربی با ساختمان فارسی ← قید چگونگی
 به + حد + e + افراط ← بحد افراط - به اتفاق آراء - به طیب خاطر - بحد و فور -
 به نسبت قیمت - به لطافت طبع .

بی + اسم ذات ← قید چگونگی
 بی + راه ← بی راه - بی زین - بی پرده - بی جا - بی پول
 بی + اسم معنا ← قید چگونگی
 بی + ترس ← بی ترس - بی آشوب - بی سود - بی زیان - بی درنگ - بی باک -
 بی نیرنگ - بی خرد - بی امید .

بی + ضمیر تأکید ← قید چگونگی
 بی + خود ← بیخود
 بی + ضمیر تأکید + ی (نسبت) ← قید چگونگی
 بی خود + ی ← بی خودی
 بی + اسم عربی ← قید چگونگی

بی + اختیار ← بی اختیار - بی توجه - بی تأمل - بی حيله - بی فکر - بی میل - بیفایده -
 بی صرفه - بی ضرر - بی نفع - بی ملاحظه - بی قرار - بی خبر - بی مقاومت - بی جهت -
 بی سبب - بی شرط - بی حد - بی زحمت - بی حال - بی مهارت - بی حق - بی قیاس - بی
 مقیاس - بی شوق - بی ذوق - بی صدا - بی دقت - بی حرمت - بی مقصد - بی موقع -
 بی وقت - بی عیب - بی توقع - بی تکبر - بی تمنا - بی اغماض - بی اراده - بی احتیاط -
 بی اکراه - بی اشتباه - بی تانی - بی طول و تفصیل - بی جدوجهد - بی محبت - بی عصیانیت -
 بی مسامحه - بی ترتیب - بی حقیقت - بی تواضع - بی اسلوب - بی منت - بی برکت - بی
 نشاط - بی وجد و سرور - بی لطافت - بی غلط - بی خشونت .

بی + اسم مرکب از دو حرف ربط و میانوند «و» ← قید چگونگی
 بی + چون + و + چرا ← بی چون و چرا
 بی + اسم مرکب از ستاک ماضی و ستاک مضارع و میانوند «و» ← قید چگونگی
 بی گفت + و + گو ← بی گفتگو - بی شست و شو
 بی + اسم مرکب از دو ستاک مضارع و میانوند «و» ← قید چگونگی
 بی + پرس + و + جو ← بی پرس و جو
 بی + صیغه امر + و + صیغه نهی ← قید چگونگی
 بی + گو + و + مگو ← بی گو و مگو
 بی + اسم مرکب فارسی و عربی ← قید چگونگی
 بی + سر + و + صدا ← بی سرو صدا
 بی + اسم معنا مرکب از دو ضمیر فاعلی با میانوند «و» و «یاء» اسم معناساز ← قید
 چگونگی .

بی + من + و + تو + ئی ← بی من و توئی - بی تو و منی^۱

فهرست منابع

کتابها، مجلات و پایان نامه‌های زیر برای نوشتن این کتاب مورد مطالعه قرار گرفته است. در موارد زیادی عینا مطلبی در چندین کتاب تکرار شده بود در این موارد در زیر نویس صفحه‌ها فقط نام یک کتاب برده شده است.

- ۱- اختیار - منصور - معنی‌شناسی - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۴۸
- ۲- اختیار - منصور - «دسته‌بندی صیغه‌های فعل در فارسی امروزه به شیوه تأویلی» در «مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی» - ۱۳۴۹
- ۳- باطنی - محمد رضا - توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی - ۱۳۴۶
- ۴- بصاری - طلعت - دستور زبان فارسی - کتابفروشی طهوری - ۱۳۴۵
- ۵- پورکریم - محمد مهدی - صفت و تحول تاریخی آن از نظر زبانشناسی در زبان فارسی از قدیمترین زمان تا کنون ۱۳۳۸
- ۶- حاکمی - اسمعیل - دستور زبان فارسی - انتشارات شرکت سهامی کتاب - تهران ۱۳۳۹

- ۷- حیثم سلیمان - فرهنگ بزرگ انگلیسی بفارسی - کتابفروشی بروخیم - ۱۳۲۰
- ۸- حیثم سلیمان - فرهنگ بزرگ فارسی بانگلیسی - کتابفروشی بروخیم - ۱۳۲۰
- ۹- خیام‌پور - عبدالرسول - دستور زبان فارسی - چاپخانه شفق - تبریز ۱۳۳۳ چاپ اول
- ۱۰- خیام‌پور - عبدالرسول - دستور زبان فارسی - چاپخانه شفق - تبریز ۱۳۳۴ چاپ دوم
- ۱۱- خیام‌پور - عبدالرسول - دستور زبان فارسی - انتشارات کتابفروشی تهران - ۱۳۴۷ چاپ ششم

- ۱۲- خانلری - پرویز ناتل - دستور زبان فارسی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۵۱
- ۱۳- خانلری - پرویز ناتل - تاریخ زبان فارسی - بخشی از جلد دوم ساختمان فعل - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۴۹
- ۱۴- خطیب رهبر - سید خلیل - تحقیق تاریخی و زبانشناسی درباره معانی و طرز بکاربردن حروف اضافه و اصوات در ادبیات فارسی و تحول تاریخی آنها از دوره باستانی تا امروز ۱۳۳۶

- ۱۵- رضائی - جمال - بررسی اصول ساختمان لغات مرکب در زبان فارسی و سوابق آنها در زبانهای باستانی ایران ۱۳۳۳

- ۱۶- شاه جهانی - منتخب اللغة - چاپ سنگی ۱۳۲۶ هجری قمری
- ۱۷- شرکت سهامی مطبوعات - راهنمای تلفن تهران - چاپخانه بانک ملی ایران ۱۳۵۱
- ۱۸- صادقی - علی اشرف - «بررسی انتقادی» در «مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی» دوره ۱۸ شماره ۳ - ۱۳۵۰
- ۱۹- فرشیدورد - خسرو - قید در زبان فارسی از نظر زبانشناسی و تاریخی و تطبیقی ۱۳۴۲

۱- این واژه‌ها از فرهنگ انگلیسی بفارسی - حیثم در مقابل قیده‌های انگلیسی و یا از فرهنگ فارسی - دکتر محمد معین بیرون آورده شده‌اند.

- ۲۰- فرشیدورد - خسرو - دستور امروز - چاپخانه وحید ۱۳۴۸
- ۲۱- قریب - عبدالعظیم - دستور زبان فارسی - شرکت چاپخانه علمی - ۱۳۳۵
- چاپ بیست و دوم
- ۲۲- قریب - عبدالعظیم (به اتفاق ملک الشعراء بهار- بدیع الزمان فروزانفر- جلال همائی - رشید یاسمی) - دستور زبان فارسی- کما بیخانه مرکزی ۱۳۱۷
- ۲۳- مشکور- محمد جواد - دستورنامه - مؤسسه مطبوعاتی شرق - ۱۳۴۹
- ۲۴- معین - محمد - مفرد و جمع - سازمان چاپ و پخش کتاب - ۱۳۴۰ چاپ دوم
- ۲۵- معین - محمد - فرهنگ فارسی - مؤسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۷ جلد اول - دوم - سوم - چهارم
- ۲۶- میلانیان - هرمز - «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی» در «مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی» دوره ۱۸ شماره ۳ - ۱۳۵۰
- ۲۷- همایون فرخ - عبدالرحیم - دستور جامع زبان فارسی - مؤسسه مطبوعاتی علمی ۱۳۳۹ - جلد اول - دوم - سوم - چهارم - پنجم - ششم - هفتم .

Bibliography

1. Allen, Robert L. English Grammars & English Grammar.
New York : Charles Scribner's Sons, 1972
2. Allen, W. Sidney. Sandhi.
The Hague : Mouton, 1962
3. Bloomfield, Leonard. Language.
London : George Allen & Unwin Limited, 1967
4. Bowen, J. Donald. English Teaching Forum.
Vol. X No 6, 1972
5. Catford, J.O.A Linguistic Theory of Translation.
Oxford : University Press, 1967
6. Chomsky, N. Syntactic Structure.
The Hague : Mouton, 1957
7. Chomsky, N. Current Issues in Linguistic Theory.
The Hague : Mouton, 1967
8. Chomsky, N. Aspects of the Theory of Syntax.
Cambridge, Mass : M.I.T. Press, 1965
9. Crystal, David. Linguistics.
Penguin Books, 1972
10. Fries, C.C. The Structure of English.
New York : Harcourt, Brace & Company, 1952
11. Fries, C.C. & Traver A. Aileen. English Word Lists.
A Study of Their Adaptability for Instruction.
The George Wahr Publishing Co., 1950
12. Gleason, H.A. An Introduction to Descriptive Linguistics.
New York : Holt, Rinehart & Winston, 1961
13. Gleason, H.A. The Organization of Language : stratificational

- view. Monograph Series on Language & Linguistics. Georgetown University, Washington D.C., 1775-95, 1964
14. Gleason, H.A. Jr. *Linguistics and English Grammar*. New York: Holt, Rinehart & Winston Inc., 1965
 15. Haas, W. «Zero in Linguistic Description» in «Studies in Linguistic Analysis.» Oxford: Blackwell, 1957
 16. Halliday, M.A.K., McIntosh, A. & Stevens, P. *The Linguistic Science & Language Teaching*. London: Longmans, 1964
 17. Harris, Zellig S. *Structural Linguistics*. Phoenix Books, The University of Chicago Press, 1960
 18. Herndon, Jeanne. *A Survey of Modern Grammar*. New York: Holt, Rinehart & Winston Inc., 1974
 19. Hockett, C.F. *A Course in Modern Linguistics*. New York: Macmillan, 1958
 20. Hockett, C.F. «Two Models of Grammatical Description» *Word*, 10 210-33, 1954
 21. Lado, Robert. *Linguistics Across Cultures. Applied Linguistics for Language Teachers*. Ann Arbor: University of Michigan Press, 1957
 22. Lamb, S.M. *Outline of Stratificational Grammar*. Washington D.C.: Georgetown University Press, 1966
 23. Lambton, Ann K.S. *Persian Vocabulary*. Cambridge: The University Press, 1969
 24. Lambton, Ann K.S. *Persian Grammar*. Cambridge: The University Press, 1963
 25. Lenneberg, Eric H. (ed.) *New Direction in the Study of Language*. Cambridge, Mass. M.I.T. Press, 1968
 26. Leroy, Maurice. *The Main Trends in Modern Linguistics*. Oxford: Basil Blackwell, 1967
 27. Lyons, John (ed.). *New Horizons in Linguistics*. Penguin Books, 1970
 28. Lyons, John. Chomsky. Fontana, 1971
 29. Martinet, André. *Elements of General Linguistics*. Translated by Elizabeth Palmer. Phoenix Books, The University of Chicago Press, 1966
 30. Moulton, William G.A. *Linguistic Guide to Language Learning*. The Modern Language Association of America. Menasha, Wisconsin: The George Banta Company, Inc., 1966
 31. Matthews, P.H. «Recent Developments in Morphology» in «New Horizons in Linguistics.» Penguin Books, 1971
 32. Nida, Eugene A. *Morphology. The Descriptive Analysis of Words*. Ann Arbor: The University of Michigan Press 1962
 33. Palmer, Frank. *Grammar*. Penguin Books, 1972
 34. Potter, Simeon. *Our Language*. Penguin Books, 1968

35. Robins, R.H. General Linguistics. An Introductory Survey. London : Longmans, 1966
36. Robert, Paul. English Sentences. New York : Harcourt, Brace & World, 1962
37. Robins, R.H. A Short History of Linguistics. Bloomington & London : Indiana University Press, 1970
38. Sapir, Edward. Language. An Introduction to the Study of Speech. New York : Harcourt, Brace & World, 1921
39. Ullmann, Stephen. Semantics. An Introduction to the Science of Meaning. Oxford : Basil Blackwell, 1964
40. Zipf, George Kingsley. The Psycho-Biology of Language. Cambridge, Mass., M.I.T. Press, 1965

اصطلاحات

Ablative	حالت وسیله انجام عمل فعل	Distinctive features	مشخصات ممیزه
Accusative	حالت مفعول صریح	Free morpheme	تك واژه آزاد
Adjunct slot	جایگاه ادات	Free variant	گونه آزاد
Affix	وند	Generative	زایا - زایشی - زاینده
Allomorph	واژگونه	Genitive	حالت اضافه - حالت ملکی
Base morpheme	تك واژه پایه	Inflectional morpheme	تك واژه تصریفی
Bound morpheme	تك واژه مقید	Infix	میان وند
Clause	بند	Intuition	شم زبانی
Clause structure	ساختمان بند	Immediate constituent	سازه بلا فصل - سازنده بلا فصل
Competence	قوانین مجرذ زبان - شایستگی زبان - صلاحیت زبان	Item & arrangement	بیان و ترتیب - گفته و ترتیب
Complex form	صورت آمیخته	Item & process	بیان و عمل - گفته و عملیات
Complementary distribution	توزیع تکمیلی	Lexical verb	فعل واژه ای
Consonant	همخوان	Linguistic form	صورت زبانی
Constituent	سازنده	Morphon level	سطح تك واژه ای
Content word	واژه قاموسی - واژه محتوی دار	Morph	واژك
Contrast	تقابل	Morpheme	تك واژه
Criterion	ملاك	Morphemic segment	جزء تك واژه ای
Dative	حالت مفعول غیر صریح	Morpho-phoneme	واج تك واژه
Deep structure	ژرف ساخت - ساختمان عمقی	Morpho-phonemic	واج تك واژه ای
Derivative morpheme	تك واژه اشتقاقی	Morphology	ساختمان واژه
Descriptive	توصیفی	Morphon level	سطح واج تك واژه ای
Diachronic	تاریخی	Modulation	تنظیم تعدیل صدا
		Modifier	وابسته پیشرو

Modal verb	فعل ناقص	Structuralist	ساخت‌گرا
Nominative	حالت فاعل	Stratificational theory	نظریه قشرقشر - نظریه انطباق
Nominal group	گروه اسمی	Suffix	پسونده
Paradigm	باب - نمونه	Successive order	ترتیب پشت سرهم - ترتیب توالی
Performance	قوانین مورد استفاده قرار گرفته - اجراء	Surface structure	روساخت - ساختمان قشری
Phoneme	واج	Syntax	نحو - ساخت
Phonology	واج شناسی - دستگاه صوتی	Syntactic	نحوی
Phone	خن	Syntactic structure	ساختمان نحوی
Phonetics	خن شناسی	Syllable	هیجا
Phrase	گروه	Synchronic	همزمان - همزمانی
Phrase structure	ساختمان گروه	Transformation	دگرسازی - گشتار - تأویلی
Pitch	زیرویی	Traditional grammar	دستور زبان سنتی برحسب دستور زبان ارسطو
Prefix	پیشوند	Traditionalist	پیرو دستور زبان سنتی
Prediction slot	جایگاه اسناد	Utterance	گفته
Prescriptive	تجویزی	Verb slot	جایگاه فعل
Qualifier	وابسته پیرو	Verbal group	گروه فعلی
Rank-shift	واژگون مرتبه	Vocative	حالت ندائی
Rank-shift clause	بندواژگون مرتبه	Vowel	واکه
Recurring segment	جزء بازگشت کننده - جزء تکرار شونده	Voiced	واک بر
Semantics	معنا شناسی	Voiceless	بی‌واک
Semantic criterion	ملاك معنایی	Word & paradigm	واژه و باب
Sememe	مفهوم - واحد معنا	Word level	سطح واژه‌ای
Segment	جزء - پاره		
Speech community	جامعه زبانی		
Structure	ساختمان - ساخت		
Structuralism	ساخت‌گرایی		

فهرست هندیجات

پیشش گفتار

صفحه

عنوان

- ۱ - هدف‌های چهارگانه کتاب
- ۲ - دستور زبان توصیفی و دستور زبان تجویزی
- ۳ - نظریه پژوهش
- ۴ - نظریه زایشی و دگرسازی در باره ساختمان واژه

فصل اول - ساختمان واژه

- ۸ - ۱-۱ سه‌زاویه دید ساختمان واژه

	(۱) «واحد اساسی» (۲) «درک واحدها» (۳) «ملاك شناسائی»
۹	۱-۲ «گفته و ترتیب» - «گفته و عملیات» - «واژه و باب»
۱۱	۱-۳ نظریه انطباق یا نظریه قشرقشری «لم»
۱۵	۱-۴ «گفته و عملیات»
۱۷	۱-۵ «واژه و باب»
۱۷	۱-۶ افق آینده ساختمان واژه

فصل دوم - تك واژه

۱۹	۲-۱ صورت زبانی
۲۱	۲-۲ صورت آمیخته
۲۲	۲-۳ تجزیه آوایی تك واژه
۲۳	۲-۴ ترتیب معنادار صورت های زبان
۲۵	۲-۵ واژك - تك واژه - واژگونه
۲۶	۲-۶ تك واژه آزاد - تك واژه مقید
۲۶	۲-۷ تك واژه قاموسی - تك واژه دستوری
۲۶	۲-۸ پایه - وندها
۲۷	۲-۹ تك واژه های اشتقاقی - تك واژه های تصریفی
۲۷	۲-۱۰ پیشوندهای اشتقاقی - پیشوندهای تصریفی
۲۸	۲-۱۱ میانوندهای اشتقاقی
۲۸	۲-۱۲ پسوندهای اشتقاقی - پسوندهای تصریفی

فصل سوم - واژه

۳۰	۳-۱ تعریف واژه
۳۲	۳-۲ صورت واژه
۳۲	۳-۳ اجزاء واژه
۳۳	۳-۴ معنای واژه
۳۴	۳-۵ کثرت استعمال واژه
۳۵	۳-۶ توزیع واژه
۳۵	۳-۷ چهار ملاك شناسائی واژه
۳۵	۳-۸ ملاك های آوایی شناسائی واژه
۳۷	۳-۹ ملاك های صرفی شناسائی واژه
۳۷	۳-۱۰ ملاك های نحوی شناسائی واژه
۳۸	۳-۱۱ ملاك های قاموسی شناسائی واژه
۳۸	۳-۱۲ واژه در نوشتار

فصل چهارم - دسته بندی واژه ها

۴۰	۴-۱ دسته بندی واژه ها به اسم و فعل (دسته بندی افلاطون)
۴۱	۴-۲ دسته بندی واژه ها به اسم و فعل و حرف (دسته بندی ارسطو)
۴۲	۴-۳ دسته بندی واژه ها به هشت مقوله برای زبان یونانی (دسته بندی تراکس)

صفحه

عنوان

- ۴-۴ دسته‌بندی واژه‌ها به‌هشت مقوله برای زبان لاتین (دسته‌بندی پریس‌کیان) ۴۳
- ۴-۵ دسته‌بندی واژه‌ها به‌هشت یا نه مقوله در زبانهای متداول اروپا ۴۴
- ۴-۶ دسته‌بندی واژه‌ها به‌چهار دسته (دسته‌بندی فریز) ۴۵
- ۴-۷ دسته‌بندی واژه‌ها در زبان فارسی ۴۶

فصل پنجم - اسم

- ۵-۱ تعریف و دسته‌بندی اسم ۴۹
- ۵-۲ ساختمان واجی کوچکترین اسم‌ها ۵۰
- ۵-۳ ملاک‌های شناسائی اسم ۵۰
- ۵-۴ ملاک‌های آوایی شناسائی اسم ۵۰
- ۵-۵ ملاک‌های صرفی شناسائی اسم ۵۱
- ۵-۶ ملاک‌های نحوی شناسائی اسم ۵۳
- ۵-۷ ملاک‌های قاموسی شناسائی اسم ۵۵
- ۵-۸ تک‌واژه‌های مقید تصریفی اسم ۵۵
- ۵-۹ پیشوندهای اشتقاقی اسم‌ساز ۵۶
- ۵-۱۰ پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز ۶۰
- ۵-۱۱ اسم‌های مرکب ۸۶

فصل ششم - فعل

- ۶-۱ تعریف فعل ۹۱
- ۶-۲ دسته‌بندی فعل از لحاظ ساختمانی ۹۱
- ۶-۳ ساختمان واجی کوچکترین مصدرها ۹۳
- ۶-۴ ملاک‌های شناسائی فعل ۹۹
- ۶-۵ ملاک‌های آوایی شناسائی فعل ۹۹
- ۶-۶ ملاک‌های صرفی شناسائی فعل ۱۰۰
- ۶-۷ ملاک‌های نحوی شناسائی فعل ۱۰۰
- ۶-۸ ملاک‌های قاموسی شناسائی فعل ۱۰۰
- ۶-۹ پیشوندهای تصریفی فعل ۱۰۱
- ۶-۱۰ میانوندهای تصریفی فعل ۱۰۷
- ۶-۱۱ پسوندهای تصریفی فعل‌ساز ۱۰۸
- ۶-۱۲ تک‌واژه‌های اشتقاقی فعل ۱۰۸
- ۶-۱۳ افعال مرکب ۱۱۱
- ۶-۱۴ افعال مرکب متشکل از گروهی که بیش از يك اسم یا صفت باشند ۱۲۱

فصل هفتم - صفت

- ۷-۱ تعریف صفت ۱۲۲
- ۷-۲ ملاک‌های شناسائی صفت - ملاک آوایی ۱۲۳
- ۷-۳ ملاک صرفی شناسائی صفت ۱۲۳
- ۷-۴ ملاک نحوی شناسائی صفت ۱۲۳

صفحه	عنوان
۱۲۴	۷-۵ ملأك قاموسى شناسائى صفت
۱۲۴	۷-۶ پسوندهاى تصریفى صفت توصیفى
۱۲۴	۷-۷ پیشوندهاى اشتقاقى صفت
۱۳۰	۷-۸ پسوندهاى اشتقاقى صفت
۱۳۴	۷-۹ صفت‌هاى مرکب
	فصل هشتم - قید
۱۴۰	۸-۱ تعریف قید
۱۴۱	۸-۲ ملأك معنائى شناسائى قید
۱۴۳	۸-۳ انواع قید از لحاظ ساختمان واژه
۱۴۳	۸-۴ قید مختص وقید مشترك
۱۴۴	۸-۵ قید چگونگی
۱۴۹	۸-۶ قید علت
۱۵۰	۸-۷ قید مکان
۱۵۲	۸-۸ قید زمان
۱۵۵	۸-۹ قید مقدار
۱۵۶	۸-۱۰ قید سوگند
۱۵۷	۸-۱۱ قید استثناء
۱۵۷	۸-۱۲ قید تمنى
۱۵۷	۸-۱۳ قید ترتیب
۱۵۸	۸-۱۴ قید بار (دفعه)
۱۵۸	۸-۱۵ قید تردید
۱۵۹	۸-۱۶ قید نفى
۱۵۹	۸-۱۷ قید تأکید
۱۵۹	۸-۱۸ قید شرط
۱۶۸	فهرست منابع
۱۷۱	اصطلاحات

لطفاً اشتباهات چاپی زیر را پیش از خواندن درست نمایید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴	۱۰	آیا پرویز تا بلو نقاشی را «کشید؟»	«آیا پرویز تا بلو نقاشی را کشید؟»
۴	۱۶	رابطی	روابطی
۴	۲۳	«دانش دستوری	«دانش دستوری»
۵	۲۸	۲.	۱.
۵	۲۹	۳.	۲.

صفحه	سطر	فادرست	درست
۵	۳۰	4.	3.
۷	۳	واژه‌های اشتقاقی	تك واژه‌های اشتقاقی
۱۰	۱۸	تکرار شده ؛	تکرار شده
۱۱	۲۵	Inflection	Inflections
۱۱	۳۱	View	View.
۱۲	۱۵	waned	Waned
۱۴	۲۲	عبور از بالا به پائین	عبور از بالا به پائین و از پائین به بالا
۱۴	۳۰	باشد	باشند
۱۵	۱۴	واحد‌های	واحد‌ها
۱۶	۱۹	یاد	یا
۱۶	۲۰	به به	به
۱۶	۲۸	است،	است .
۱۷	۱۶	زیرا	که
۱۷	۲۱	است	است .
۲۱	۶	بزرگیری	بزرگیری
۲۲	۶	امت	امت .
۲۳	۱	تعبیر	تغییر
۲۴	۶	زبان شناسی	زبان فارسی
۲۸	۵	مشترك	مشترك
۲۹	۱۶	ناروا	نارو
۳۲	۲۰	باشند	باشند ۳
۳۳	۸	شود	شوند
۲۳	۱۲	باز هم	باز
۴۰	۸	نموده و امکان	نموده امکان
۴۶	۲۴	شده‌اند	شده‌اند
۴۷	۳۳	1866	1966
۴۸	۲۶	حرف ربط	حروف ربط
۵۰	۶	الکتریسته	الکتریسته
۵۰	۹	«ه»	«he»
۵۰	۱۱	«ی»	«ye»
۵۶	۱۵	اشتقاقی	اشتقاقی
۵۷	۲۸	بخش	بخش
۷۰	۳۱	گره زاز -	- گره زاز

پایان

آبان ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی